

M.A.LIBRARY, A.M.U.

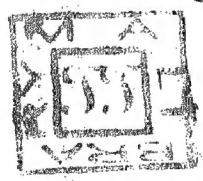


PE1675

فَهْ نَحْيَا حَسْبَكَ



مذکره انجمن در شرح حال
 مشایخ و بزرگان عالم از عرب و روم
 و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون
 را و صاف احمد سیده و صفات
 پندیده آنها و اشعار و کلام عربی فارسی
 و ترکی گفت و اند و حکایات و عجایب
 که از آنها روایت شده که ارباب
 تصانیف و مصنفین هم ذکر کرده اند
 و کرده اند بزرگ و کوچک و بزرگ و کوچک
 تصنیف و طباعت



خُورِ مَقْصُودِ الْخَمْسَا

فهرست کتاب مذکرة انجوائين

صفحه	فهرست کتاب مذکرة انجوائين	صفحه
۲۳	اسماء بنت عبد الله	۳
۲۴	اسماء بنت عجميس دختر جعفر طيار	۷
۲۵	اسماء بنت محمد بن حصري	۱۱
۲۵	اسماء بنت يزيد انصاري	۱۱
۲۶	اسماء بنت شمس الدين محدث	۱۱
۲۶	اسماء العامرية از اهل ملی اندلس	۱۱
۲۶	اسماء بنت ازمنوان اسلامبول	۱۲
۲۷	اعتماد از جواری معتد اشبیلیه	۱۲
۲۸	اعرابیه از زنان بادیه نجد است	۱۳
۲۸	امامه بنت حسن و ج	۱۳
۲۹	امامه بنت ابی العاص	۱۴
۲۹	امامه المردیه از نسا امحاسبیه است	۱۴
۳۰	آمنة الجلیل از صلحای زنان عرب	۱۵
۳۱	آمنة الخالوق دختر عبداللطیف بن صید	۱۵
۳۱	آمنة الغریز شریفه زنی از اندلس بوده	۱۵
۳۱	آتم ابان زنی است خشمگینه	۱۵
۳۲	آتم امین مادر اسامه بن زید	۱۶
۳۲	آتم ایوب انصاری	۱۶
۳۲	آتم البندید دختر عبدالعزیز اموی	۱۶
۳۲	آتم البندید بنت خرام الکلابیه زوجه محمد	۱۶
۳۵	آتم حبیل از اقوام ابوهریره	۱۶
۳۵	آتم حبیه بنت ابی سفیان	۱۷
۳۶	آتم حسان کوفی	۱۹
۳۶	ام الحکیم البیضاء دختر عبدالطلب	۲۰
		آمنة بنت وهب مادر رسول خدا
		آزاد زوجه شهرن باذان غم زده فرزندی
		آسية خانم مادر مختلي شاه قاجار
		آسية دختر جالند بن صباح بن ابی منصور
		آغا کوچک جدیده حرم سيف پيرزا
		آغا باجي زوجه مختلي شاه قاجار
		آفا س
		آمنة زوجه ابن دینه شاعر است
		آفا یکی دختر سیرامیران شاه
		آفا یکم از نسا عالیدرجات پیرا
		آمنة بنت شرف الدين الدمشقي
		آمنة رملیه
		آمنة بنت علی بن عبدالعزیز دمشقی
		انی فاطمه خانم از نسا اسلامبول
		آفا ملک بنت ابراهیم بن خلیل بن محمد
		آمنة خلیل دختر عقیل ابن اسطالب
		آمنة غیلان بن سلمه از قبیل بنی ثقیف
		اخت المزی همیشه ابواب ابراهیم المزی
		ارسلان خاتون از سلاجقه ایران
		ارجم بانی ستمی سیه سیم زوجه محمد شاه
		ارجمند بانو یکم ملقب به ممتاز محل
		اروی بنت اسکار بن عبدالمطلب
		اروی بنت العبد المطلب
		اسماء ذات النطاقین دختر خلیفه

۴۹	ام کلثوم زوجه اوس بن ثابت انصار	۳۷	ام حکیم الخوصیه دختر حارث بن شام
۴۹	ام کلثوم الکبریٰ دختر حضرت امیر	۳۷	ام حکیم الواصله زوجه عبدالعزیز بن موسی
۵۰	ام کلثوم صفراء دختر حضرت امیر	۳۸	ام خارجه از نسا معروفه عرب
۵۰	ام کلثوم دختر عبداللہ بن عامر	۳۸	ام انخیز از نسا زوجه ابوالنجم شاعر
۵۰	ام سعید دختر خالد خزاعی	۳۸	ام انخیز بغدادیہ
۵۲	ام ابیہ دختر عبداللہ بن ابی اسلم	۳۸	ام انخیز بنت اسیریش کوفی
۵۲	ام ہرون دارای مقام ولی	۴۰	ام الدردا
۵۲	ام ہاشم زوجه زید بن معاویہ	۴۰	ام انخیز بنت محمد بن خلیفہ اول
۵۳	ام بانی دختر ابوطالب	۴۱	ام رطلہ القشیریہ
۵۳	ام بانی دختر حافظ بن ابی الدیاج بن ہند	۴۱	ام رومان زوجه خلیفہ اول
۵۳	ام بانی مریم دختر شیخ نور الدین شافعی	۴۱	ام سعیدہ دختر عصام حمیری
۵۴	ام لہنا دختر قاضی ابو محمد عبدالحق اندلیسی	۴۲	ام تلمیذہ دختر رسول خدا
۵۴	ام الشیم	۴۲	ام سلیم دختر لیث بن خالد
۵۵	ام الشیم	۴۳	ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز
۵۶	امات المؤمنین مقصود زوجه ابی جابر	۴۴	ام عباس دختر ابی الفتح ضیفی
۵۶	امیہ بنت عبدالطلب رحمتی	۴۴	ام حقیل فاطمہ بنت اسد
۵۷	امہ الغفاریہ امیہ بن ابی ذر غفاری	۴۴	ام العلا دختر یوسف اندلیسی
۵۷	امیر الدولہ بانوی سرای علی حضرت	۴۵	ام علی زوجه احمد خضروہ
۵۸	پادشاہ ایران ناصر الدین شاہ قاجار	۴۵	ام عیسٰی از نسا معروفه صحابیہ
۵۸	آغا حکیم ہریش عہ	۴۵	ام الفتی مادر انجمنیت کہ در جہانگیر
۵۸	آغا حکیم دختر قمر قزاقی خراسانی		از جہانگیر تہذیب قرآن امیدان برد
۵۸	آقا دوست سبزواریہ	۴۵	ام الفتح دختر احمد بن کامل
۵۸	امامہ دختر حضرت امام محمد تقی	۴۵	ام الفضل زوجه جابر بن عمر رسول خدا
۵۸	ام عبد اللہ دختر حضرت امام حسن	۴۶	ام الفضل دختر مامون عباسی

۵۹ ام کلثوم دختر تیدالسا جدین

۵۹ ارزوی سمرقندی

۵۹ اقالی

۵۹ اقادوست

۶۰ پادشاه خاتون حکمران لوک قراخانیان

۶۰ بنیة دختر مقبرین عباد

۶۰ بنیة المدینه از نساء مشهور مدینه طیبه

۶۰ بدر الدجی مادر القام با مرآت

۶۰ جدیه زوجه آفرامراند

۶۰ بذل جوارحی عبدالقبر بن سی السامانی

۶۰ برکت الست بجلیده مادر ملک شرف

۶۰ بزه بنت عبد المطلب

۶۰ پروپیاله والد سلطان عبدالعزیز

۶۰ بریره جاریه عایشه

۶۰ پریخانم دختر شاه طما سب

۶۰ بیکه انجاری آناه شده بنی زهره

۶۰ بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی

۶۰ بغداد خاتون دختر امیر چوپان

۶۰ بنت ابجدی دختر جودی

۶۰ بنت حسد اویردی بن محمد بن ابی غوث

۶۰ بوران دختر حسن بن سهل وزیر

۶۰ بھروزه خانم زوجه شاه اسماعیل

۶۸ بیکم دهلوی

بیکم جهان خانم دختر فتح علی شاه قاجار

۶۰ بدور جاریه بنت الملک

۶۰ بلقیس دختر محمد بن بدر الدین بلقینی

۶۰ بی دست

۶۰ بی بی خواهر شیخ عبداللہ دیوانه

۶۰ تحفه عربیه

۶۰ تذکار پاری خاتون دختر ملک ظاہر

۶۰ ترخان خدیجه سلطان زوجه سلطان سلیمان

۶۰ نقیة الامنازیه دختر الوافرج

۶۰ ترکان ملکه مادر سلطان شاه برادر السلطان

۶۰ ترکان خاتون دختر سلطان لال الدین

۶۰ نماضرت منظور بیان

۶۰ توفیه کینز مغنیة عباسیة

۶۰ تیسیم بنت و سب زوجه نواز

۶۰ تومان آغا

۶۰ نقیة دختر خطیب محمد بن ابوالفتح

۶۰ تندو دختر حسینی ابن اویس ترکان

۶۰ توتی التون زوجه ملا بقائی

۶۰ توست

۶۰ ثنیة بنت معاز زوجه ابو خریفه

۶۰ ثوفیه جاریه ابولسب

۶۰ جان حسد اقادین

۶۰ جریاء بنت قساره مادر جن جنر ایام

۶۰ جعدہ زوجه حضرت امام حسن

۸۰ جانان یکم ہندیہ
 ۸۰ جمیلہ سلطانہ دختر ملک عادل
 ۸۰ جمال النساء بغدادیہ
 ۸۰ جمیلہ دختر ناصر الدولہ
 ۸۰ جمانہ دختر ابی طالب
 ۸۱ جنان محبوبہ ابی نواس
 ۸۱ جوہرہ دختر بہتہ اللہ
 ۸۲ جویریہ از زوجات رسول خدا
 ۸۲ جھنک خانم بانوی محرم حضرت ناصح الملک
 ۸۳ جھنک آرا یکم دختر شاہ جهان
 ۸۴ جھنک خاتون شیرازیہ
 ۸۴ جھنک زوجہ شاہ اسماعیل صفوی
 ۸۴ جھنک شاعرہ دہلویہ
 ۸۵ حاجی قادیان دختر اکندر پاشا
 ۸۵ جہتی زنی مدنیہ است
 ۸۶ حبیبہ خانم بنت علی پاشا از اہل بک
 ۸۸ حجابی دختر طالی استر آبادی
 ۸۸ حجابی از نوان کلیا یکان
 ۸۸ حجاب
 ۸۹ حرۃ نام زینب الشعریہ
 ۸۹ حسانہ التمیمہ دختر ابو جہم بن ثعلبہ
 ۹۰ حسنہ از جواری ممدی عباسی
 ۹۰ حفصہ دختر خلیفہ ثانی از زوجہ حضرت
 ۹۱ حفصہ بنت محمد بن

حکیمہ دمشق
 ۹۲ حلیمہ بنت ابی ذؤبہ از حضرت عمر
 ۹۲ حلیمہ یکم آغا دختر سلطان جہر
 ۹۳ حروثہ شاعرہ اندلسی
 ۹۴ حسنہ المعتزہ
 ۹۴ حمیدہ البربریہ مادر امام موسی کاظم
 ۹۵ حمیدہ بانو یکم زوجہ نصیر الدین محمد
 ۹۵ حنیفہ القسبی
 ۹۶ حیاہ خانم زوجہ شاہ اسماعیل صفوی
 ۹۶ حیات النساء بہکم
 ۹۷ خیالی زوجہ نور علی شاہ
 ۹۷ حاجیہ زوجہ فتح علی شاہ قاجار
 ۹۷ حلیمہ از نساء مشہور اسلامبول
 ۹۸ حنیفہ بنت احمد بن داود
 ۹۸ خدیجہ کبر اقم المؤمنین زوجہ حضرت
 ۱۰۰ خاتون والدہ سلطان ملک عادل
 سیف الدین ابی بکر بن ایوب
 ۱۰۰ خدیجہ الست دختر معصم عباسی
 ۱۰۰ خدیجہ سلجوقیہ دختر داود بن یحییٰ بن
 ۱۰۰ خدیجہ بنت ہدراں
 ۱۰۱ خدیجہ بنت القیم معروف بابتہ العیز
 ۱۰۱ خدیجہ بنت المامون
 ۱۰۲ خدیجہ دختر ابو القاسم النوری
 ۱۰۲ خدیجہ بنت العبد الواسع

۱۱۸ دنا نیر جاریه ابن کناسه
 ۱۱۹ دنیا جاریه عبد السلام معروف بکیلی
 ۱۲۰ دولت تانوشیم دختر محمد عظیم شاه
 ۱۲۱ بن اورنگت درس
 ۱۲۰ دهناد زوجه عجاج را بر مشهور
 ۱۲۱ ذات الاذنین
 ۱۲۱ ذات احوال از جاری هرون
 ۱۲۱ ذات النجار لقب بن حبیب بن عثمیه
 ۱۲۲ ذات النطاقین اسماء دختر خلیفه اول
 ۱۲۲ ذلفا از جواری خلفای اموی
 ۱۲۳ ذلفاء
 ۱۲۴ ذلفاء جاریه ابن طرخان
 ۱۲۵ رابعه دختر ابن حجر عسقلانی
 ۱۲۵ رابعه بنت الحسین النخعی
 ۱۲۵ رابعه العقیلیه شاعر بصیری
 ۱۲۶ رابعه صدویه دختر اسماعیل العدوی
 ۱۲۷ رابعه شامیه
 ۱۲۸ رابعه حیلانیه
 ۱۲۹ رابعه صفهانی از سلاطین آل ساسانی
 ۱۲۹ رباب دختر امیر القیس
 ۱۳۰ رباب زوجه امیر شاعر
 ۱۳۰ رباب دختر جمیل از بنی ذهل
 ۱۳۱ ریحیه جاریه ابن راسم
 ۱۳۲ ریحیه زوجه زید بن عبد الملک

۱۰۲ خرقاء محبوبه ذوالرمه شاعر
 ۱۰۲ خرقاء الصحابه زنی زنجباری بوده
 ۱۰۳ خلیفه المکیه مملوک ابن شماسه
 ۱۰۳ خنساء شاعره معروفه
 ۱۰۸ خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه قاجار
 ۱۰۸ خوله دختر ثعلبه از صحابیات
 ۱۱۰ خوله خواهر سیف الدوله ازال حمدانی
 ۱۱۰ خوله بنت جعفر الحنفیه
 ۱۱۰ خیره مادر حسن بصری
 ۱۱۱ خیزان جاریه خلیفه عباسی
 ۱۱۱ خان زاده دختر میر یادگار
 ۱۱۱ خدیجه خاتم زوجه کریم خان زند
 ۱۱۲ خدیجه دختر احمد بن الطنبی
 ۱۱۲ خدیجه بنت الملک
 ۱۱۲ خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه
 ۱۱۳ خوله بنت الازور
 ۱۱۴ دارمیه آنجه از بنی کنانه
 ۱۱۴ دلاشویه صاحب سلاطین مادر سلطان
 ۱۱۴ دقاق منشیه
 ۱۱۷ دفره
 ۱۱۷ دلشاد خاتون دختر قراش بن امیر جوان
 ۱۱۷ دلشاد خاتون دختر امیر علی بک
 ۱۱۸ دلشاد شاعره
 ۱۱۸ دنا نیر جاریه خالد بنی

۱۳۲ رقیه بنت نصر بن حبيب بن قيس
 ۱۳۳ رشيد كاشاني و دختر باثف كاشاني
 ۱۳۳ رقيه سلطان و دخترش الدين تاش
 ۱۳۳ رقيه از جاري عبد الرحمن ثالث
 ۱۳۳ رقيه بنت ابی صفی
 ۱۳۴ رقيه ربيعه حضرت رسول خدا
 ۱۳۵ رقيه و دختر حضرت امير
 ۱۳۵ رقيه و دختر محمد بن ابی بن القشيره
 ۱۳۶ رقيه بنت سير و رقيه بنت مشينه
 ۱۳۷ رقيه بنت كاشاني و رقيه
 ۱۳۸ رقيه بنت مكي و رقيه دختر عطف بن مكي
 ۱۳۸ رقيه بنت سلامه و رقيه دختر سمون
 ۱۳۸ زبيده خاتون و دختر جعفر بن منصور
 ۱۳۹ زبيده بنت النعمان و دختر عالمكير و شاه
 ۱۴۰ زبيده بنت النعمان و دختر عالمكير
 ۱۴۱ سجاح بنت طارق مولى كاهن بنى كند
 ۱۴۲ سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا
 ۱۴۳ سیده بخت سیدنا صر جانی
 ۱۴۳ نواب عاليه جهان بخت بخت
 ۱۴۵ شفا بنت عبد الله بن عبد الله
 ۱۴۵ شیرین بانوی حرم خرد و پرور
 ۱۴۶ شهر بانو و دختر زوجه رسول خدا
 ۱۴۷ صفیه زوجه رسول خدا
 ۱۴۹ ضیعه بنت خرمیه بنت ابی انصاری
 ۱۵۰ ضیعه معاصره حکیم از بخت طلیحه

۱۵۰ عایشه و دختر خلیفه اول
 ۱۵۱ عمره و دختر سعد بن عبد الله غذا
 ۱۵۱ عكرته و دختر طرش بن رواحه
 ۱۵۳ فاقره زوجه مروه اسدي
 ۱۵۴ فاطمه و دختر اسود بن عبد الله اسد
 ۱۵۵ قرة العين خلیفه طایفه بابیه
 ۱۵۸ كنانه و كنانه و كنانه
 ۱۵۹ كثیر فاطمه و لبابه كبرا و لبابه
 ۱۵۹ لیلی بنت احمیم و لیلی دختر احمیم
 ۱۶۰ مسیونه زوجه رسول خدا
 ۱۶۱ ماریه بنت شمعون
 ۱۶۱ متینه و دختر شام بن عروه
 ۱۶۳ ملكه و دختر پادشاه سببا
 ۱۶۴ میون بنت بحدل
 ۱۶۵ مهری زوجه حکیم عبد الغریز
 ۱۶۶ هستی از زنان مشهوره كنجش
 ۱۶۶ باه لقانام و دختر پری از شاه طکان
 ۱۶۷ نور جهان بخت بانوی حرم جانشین
 ۱۶۷ نسائی مصباح و دختر شاه سلیمان
 ۱۶۸ علی بن خضر و دختر پادشاه اعظم
 ۱۶۸ انکار و دختر طرش بن سنده
 ۱۷۵ هند و دختر بنت عتبیه
 ۱۷۶ بهفت عقیقه
 ۱۷۶ احمدی از سادات جرجان
 ۱۷۷ یاسمن و زوجه میر عکرمی

بسم الله الرحمن الرحيم

خامنه صنع که اوراق حسان آید  حلد را نیز بخیرات حسان آراید
 زهی نگارنده قادر و برانده قاهر که در شیشه امتحان صورت بنات را جمال معنی داد و در صف
 بسیاری از ربات مجال و دیعه کامل از معرفت و کمال خضاد از دو مان رسالت قبول عذرا
 آورد و در خانان نظم و عرفان ایجاد را بعه و خسا کرد افشانش پرده نشینان را در فزون
 فضایل و معارف شیخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرا
 عقایل کشود مشوره عصمت از و طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریه بزم آرائی و دلربائی
 خواست محبوبه کرامی شد بترنم و ترانه مغنیه طبعهای خادرا مشعل ساخت و بشعله عشق هانی قلبهای
 جادرا گرم و نرم نموده بکاشت لکه را بخت ملوک نادر نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم
 او گردانید تا باند که امر آن است و فرمان فرمان او قدرش بی پایان است و عطیتش نسبت
 بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در چنین زنان بوده اند که در مقبره
 کلداریها نموده اند در فهم خفایا اجتہادی کرده و در حل خواص تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته اند
 کشور گرفته اند صدکار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدستی ذکر می کرده اند
 مستقیم شدم که دهالات نساء مشهوره است قصه کتم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این نازم
 از حسن اتفاق کتاب مشاییر النساء از مولفات ادیب سب محمد ذمینی اقدی بدست آمد مجاز
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاطر درست میآمد بر آن افزودم و
 بشکارسش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف راه باش ز حال زنان نیز آگاه
 باش زن از فضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر سیب باشد زهره از اشراف قریش و پدر قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سته لطن بالا رفت بحضرت خضر کاینات بنی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد و مادر آمنه بزه دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر تیره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بزه دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حب و نسب و ملکه کرم است و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام خدات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مستلزم و کلام شرف از این فروتر که صدق کوه رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است با کمال حال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در ملک از دواج جناب عبد الله در آورد و این فریت را مخصوص فرزند سائر فرمای ای او کرد و ولادت عبد الله بیت و نجبال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بن شبیب رسید علاوه بر صاحت چون منظر و ملاحظ و لطف مخبر و شان عالی و ثرا و متعالی نوری و جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم النبیین از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون مکان را زینت خواهد داد و از این رو بیا کار زنان عرب و نوان قریش بمسیری و مزاجت او رغبت و وصل و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند تا تقدیر الهی این حادث غیر متناهی را نصیب آمنه خواست این جمله سعادست را برای او بیا راست و بنابر مسطور است بعضی از متوفین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بنه شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از نوا نوری که در جبین عبد الله بود پیشانی آمنه انتقال نمود و کشف مکان حسن و جمال عبد الله در آن شب از حجاب خویش محروم بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی سبیری و بیمار شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند و پسند رقیقه یا قتیل بنت نوفل بن اسد معروف با تم قاتل از برادر خود در قه شنبه بود که در این و آن پیرایه زمان عرصه وجود را بقدم و یکجود خود مشرف خواهد ساخت و جمعت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نوز نبوت در خنده و لامع و سنای رسالت از غره خفا او سوز و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر خنده که هر خود در احیای عرب گردش مینمود

شماره ایسا آن نور را درنا صیغه عبد الله بدید و مقنون و اصلت او کردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
 آن تجسمه ظهور شود و نجاب عبد الله عرض حال نمود و استعدای وصال ابواب مواعید کشاد و مال کشیری
 و عده و ادانا انخواستش مامول مقرون القبول بنیا مد عبد الله و را بنمضمون جواب گفت و درمی نهاد این دو

اما الحرام فالحمایه دونه	والحل لالحل فاستنبیه
فکیف لا امر الذی بنعنیه	یحیی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواند میر جلیل التیر بنوید انخواستش را فاطمه ششمیه نجاب عبد الله نمود و فاطمه دختر خرمیه
 از بنات کرام جامی حیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه براو معلوم شده بود که خاتم
 انبیاء از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بدینا خواهد آمد لهذا روزی سر را بر عبد الله گرفت و گفت
 چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شکر کو و سپید از انیزه مالک آنی عبد الله در جواب فرمود
 بعد از حصول اجازه از پدر یکا میسر است اما در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
 شامل روز و بکر که فاطمه ششمیه عبد الله را ملاقات نمود ان لمعان و ضیاء دریشانی او نبودش
 و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موجب باور سیده محمود شد و البته متغیر و مخموم به
 عبد الله گفت من آن نور را خواهم بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن بادیکریت
 مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را با فاطمه شامیه و جماعتی طلبی عدویه نسبت داده اند بعضی از خوین
 نوشته اند چون خبر فرا جت آمنه و عبد الله منتشر شد دوست نقر زن ماهر و می شکین موسی از مالک
 و رشک در گذشتند و راه آخرت بنشدند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عالم
 الغیبه ۸ سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده بی طین را بمیلاد مبارک
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و شکلات کار عالم را با سانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب
 اول فرا جت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از ان ناحیه مقدسه گذشت تا پنج این
 زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینه مطلوب بیناید اما وقتی در اینجا هست و آن این است
 که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا بهفهم ان علی الاختلاف با رحل حامل نبوت فرو نهاد
 و از انجبت آنرا ماه ربیع المولد و میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
 بشهر ربیع الاول شکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشغال نبوت از صلب عبد الله و ان

بکلمه شریف

نقطه شریفه حضرت رسالت ناله مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز تخرار و ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سحر رسالت را در ماه ربیع الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر هر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیچیک موافق مذمت جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده ایست که همانا مقصود از ایام تشریق که در این باب اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم جلی است و ذیحجه وضعی که اهل جاہلیت سبیل نبینی این تصرف را در مشهور عریه میکردند و اسلام این امین رشت را نسخ نمود قال الله تعالی
اِنَّمَا الشَّهْرُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُخْلَنَ عَنْهُمَا وَيُخْرِقُونَ عَنْهَا
لِيُؤْخِطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُنْفِقُوهُمْ فِي سَوَاءٍ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخرى ماه انعقاد نقطه شریفه فی الواقع نفق الاثر جرب الفرد بوده است که قبایل عرب انرا بحکم نبی تخرار احرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآوردند و تحقیق مسند و رفع اشکال معنی نبی و کیفیت آن و رسومی که در این باب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این امین کرده اند و رجای خود از کتب تقاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات امنه و رسالت ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات در مرثیه اورجینان سروده و از خضایل حمید و جوامع کی او انما نموده اند بحیث

ذات الجمال للعفة الوزینه	نبکی الفتاة البرة الامینه
اح بنی الله ذی السکینه	زوجه عبدا لله والعزینه
صادرت لذی حضرتها رهینه	وصاحب المنبر بالمدينه

صاحب کتاب مواهب لدینة می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظرمی نمود و این ابیات می سرود

یا بن الذی من حومة الحمام	بارک فیک الله من غلام
فودی غداة الضرب بالسهم	ینجی عن الملک المنعم

<p>ان صح ما بصرت في المنام تبعث في الحلال وفي الحرام دين ابيك البتر ابراهيم ان لا تقال اليها مع الاقوام</p>	<p>بمائه من ابل سوام فانت مبعوث الى الانام تبعث في التحقيق والاسلام فالله انهاء عن الاصنام</p>
<p>اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تير و سر بها یافتن حضرت عبداللہ بکصد شرمیت که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زفرم را که تندی سد و دود در خواب دیدخواست آنرا باز نماید قریش بنماغت جنگ برخواستند او گفت پروردگار را کرده نفر فرزند من عطا فرمائی که مراد ایشکار خیر ادا تو است نموده کی از آنها را در راقه قربانی کنم خداوند بیا و دوسر کر امت فرمود و هنگام آدا نذر در رسید با تیری که عرب آنها را اقداح و از لام مینا مندرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسر عبداللہ و آمد بصوابه عقل میان ده نفر شکر که خوشبختی بکف بود و عبداللہ قرعه زدند باز با اسم عبداللہ در آمد عمل کرده مرتبه مکر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند باز دهم قرعه بر شتران اقاد و عبداللہ بکصد شتر از مرکب نجات یافت و از آن روز خوشبختی بکف بکصد شتر کردید و نظر بانمقدنه و دستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او هیچ اللہ اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد مجی الدین عربی و جماعتی که اسحق را فوج اللہ دانسته اند</p>	<p>آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حتی میت و کل جدید بال و کل کسیر یفنی و اما سئمه و ذکر ی باقی و قدرت کت خیر او ولدت طهرا گویند این آخر کلام آمنه بود پس ازین گفته راه برای دیگر پیو و از اشعار آمنه ابیات مسطورہ در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبداللہ به نظم در آورده</p>
<p>وجا و لحدًا خارجًا فی القمام وما ترک فی الناس مثل ابن هاشم تقاوده اصحابه فی التزام فقد کان معطاء کثیر التراحم</p>	<p>عفا جانبًا بطيء من الهاشم دعته المنايا دعوة فاجابها عشيت راحو يحملون سريرة فازتك غالت المنون و ريبها</p>

بطحای که عبارت از اراضی بامین کوه ابوقیس جبل الحمر که آن دو را خنشان گفته اند و اشرف قریش در این اراضی سنگی داشته و معروف بقبرش البطاح بوده اند و بعضی ازین فیلک که در خارج بین جبلین ساکن بوده اند قریش الظواهر نامیده اند و شهاب خاجی در خلاص الشان و علم مقام و منزلت و الدین حضرت رسول علیه السلام

لو الی طه مقام علی	فی الجنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تبخی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تضلی بنار العقاب

از او زوجه شجرین باذان و عم زاد و فیروز دلیلی است که از نجابی صاحب بوده در او از خزان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود غلنی با دعای بتوت برخاست این بن چون نشانی اثری کرد وید اسم او در تواریخ باشد و بعضی کتب بجای از او مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر از او سینگار در اینجا هم همان اسم خنشان شد عاصم و سیر و جللی از او زوجه غلنی باذان نوشته ولی ایقول خالی از صحت است اما فیروز دلیلی و شجرین باذان اصحاب از مشاییر عجم بودند و قتی که ابالی جسته برین اسیدلایافته کسری شجرین را این لشکری مأمورین نمود که جیشهار اطرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و انما درین با نذو مینمایانهارا بنایا میدند و مقصودشان انباء فرس متولد شده دران مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شجرین باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند بتدین اینمقال آنکه باذان پدر شجرین جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با بسلاطین طرا نوشته انهارا بدین بین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم شجر و پرویز مسطور داشتند و جنرو ولی احترامی کرد و نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی تخمیری بنماید و من فرست باذان عریضه بکسرت رسول م نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عنایت فرمائید و انصیه را با باد و نفرا مأمور بدین ممتوره فرستاد چون مأمورین بحضور مبارک آنحضرت شرف جنت و ملکوت تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیر و پیر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را با بود ساخت و عنقریب دولت اسلام بهمان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده سخر نمایند تا باذان بگوید دین اسلام را قبول نماید مأمورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود و حسن بمر فرامی از شیر و پرویز باذان رسید و دران مملکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که مشغول شمر

از آن
نواحی
شجرین
چون
بهرت

حجازی نباشد باذان یقین مخرج حضرت بنوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستعد و از جانب
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنرا که از اهالی ایران با و همراه بودند بعبادت ایمان قایم بودند
 تا زنده بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او و الی شمر صفا
 بود اما فیروز دلیلی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوٰه
 و السلام بمرینه منوره رفت و بجهت بول اسلام گرد گویند وقتی که دو نفر را موبادان چنانکه پیش ذکر شد بجنوب
 حضرت رسالت پناهی شرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در حین
 دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پسر ویر حضرت
 فرمودند ریش من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم
 اما اسود غلنی اسمش عیسی که پسر کعب بن عوف از قبایل مین و از عشار بنی مذحج و منسوب بطایفه است
 معروف بعتش و او مردی شجاع بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و بسبب بیعتی
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی بتوت نمود و با ضلال فریب
 عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذو النقاب مینامیدند چه چهار در عربی پاچه است
 که سر را بدان پوشند گویند اسود غلنی را حماری بود و تکلم هر وقت با یکفست سجده کن هر زمین یکدشت و چون
 می گفتند سر کین بیند از اطاعت میکرد و بد بخیت او را ذو النقاب هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
 به اسود معتقد شده بودند سر کین چهار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطیات میالیدند با جمله
 بد و امر تبیله مذحج به اسود گردیدند و او قوی گرفت و با مالی بخران جمله نمود و عمر و بن صارم را که از جانب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صفا شدند و آنجا
 بنصرت در آورد و شجرین باذان و الی صفا را با پدر زن او هلاک نمود و ما مورین اسلامی مین آشفته حال گردیدند
 و مساعدین جبل که بامر حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین بین اسلام میآموخت از مین حرکت
 کرده در بلده مأیاب بابو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بخرموت فرار کردند اسود غلنی بعد از آنکه
 شجرین باذان را در صفا بکشت آنرا از وجه او را قهر و تحت از دواج خود در آورد اما الفتی فیا مین
 حاصل نشد چه آزا و نمیتوانست بقتال پدر و شوهر خود در غیبت و مهری بمرساند خلاصه چون طغیان
 اسود غلنی در مدینه بمسج مبارک حضرت بنوی رسید بقتل و امر فرمودند و بدالالت از او دست بردارند

فیروز دلی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نکرد و از آنجا که شرح حال و مفصل کتاب
سیر و تواریخ مسطور است باز یاد می‌نمایم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیلۀ ازگانه بودند و اندامان آنها
که در اواخر عصر حضرت رسول ص و بعد با راه ارتداد رفتند و بعد از آنستند باز ده فرقه بوده اند و
در کشف و تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر زری قافنی
بضای و ابوالسعود عمادی نیز در تفاسیر خود از انکشاف نقل کرده اند چون خالی از اتم نیست
در انجیل نگاشته میشود

از باز ده فرقه که مرتد شدند ده فرقه در عهد حضرت رسول ص بودند و آنانی مذحج و بنی حنیفه و بنی
اسد می‌باشند رئیس بنی مذحج اسود غسانی بود که تمام خطه من را ملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
شد و بنی که بقتل رسید رسول ص اهالی مدینه را از بلاکت او خبر دادند و اصحاب ص بنمود کردیدند و رسول
بعد از آن حضرت بنوی اشتغال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه میله کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بجام پیغمبران نوشت من سید رسول الله
امی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لصفها لی و لصفها لک حضرت در جواب مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله امی میله الکذاب اما بعد فان الارض لربها من شایا من عبادہ و العاقبة من
میله را عساکری که خلیفه اول مدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غوه احد شهید کرد و از اینر وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کُشتم و در اوانی که مسلمان بودم شرمناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد با نام و قاتل و مؤمنی صاحب شد هفت فرقه از مردین
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و آن طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه
قره بن سلمه القرظی از قبیلۀ غطفان و طایفه فحاة بن عبدیلیل از قبیلۀ بنی سلیم و طایفه مالک
بن ثویره از قبیلۀ بنی ربیع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن نذیر ریاست آنها داشت شراب چفت

و غسانها

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق آمد و پیوند و ان طایفه
جبله بن ایهم از قبیلہ عثمان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرد شده بروم رفت پوشیده
نبا شد که بعضی از ارباب سیرت میر طلحه رئیس تبیلہ بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ماوریت خالہ بن ولید دانستند و این و هم است و تحقیق خالہ از جانب خلیفه اول بانکار را موشد
اما شرح حال سراج و خمر سندر در حرف سبقتن فصل پاید و در احوال جبلت بن ایهم بعضی را عقیده اینکه و آخرین
ملک عثمان بود و این طایفه را بنی جفہ میگویند لکن اہل تحقیق گویند این سلسلہ پادشاهی نداشت بلکه
تا بن قیصر روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته و حوالی شام حکومت کرده و جبلہ آخر شخص آنها
و قصبہ جبلہ کہ فیما بین اوقیہ و طرابلس شام واقع است با اسم او موسوم و بدو منسوب و بلادی کہ در تحت
حکومت جبلہ بود در زمان خلافت خلیفہ ثانی ضمیمہ ممالک اسلام شد و جبلہ خود قبول اسلام نمود و بدین منہ
آمد و با خلیفہ ثانی غرمت جج کرد و در اثنای طواف شخصی از قبیلہ بنی قریظہ ہوا از اربابہ کشیدہ جبلہ غضبنا
شد و سبب بصورت شخص زد و دمان و مینی او را خون آلود ساخت شخص خلیفہ ثانی نظم نمود و خلیفہ جبلہ رفت
در غی خود را راضی کن و کردہ قضای خود اسم کرد و جبلہ گفت من از انبای ملوکم و خصمن از رعایا چگونه مارا دوست
رستہ فرامیدید خلیفہ گفت اسلام شما را و یکدیگر قرار دادہ و جبلہ گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
بر عمر تم بقیرای خلیفہ گفت عین طور است و اسلام غریبیا شد جبلہ کلین این حکم نکردہ باطلکہ گذرانید و
خلیفہ جدا شدہ همان شب با دوست و پیچاہ نفر از کسان خود از راه شام نقطہ طنیہ رفت و مرد شد
و لی بعد با پشیمان شدہ این آیات را التاء نمود

تضرعت بعد الحق عار اللطمة	و لم يك فيها الوصيرت لها ضر	و ادركني فيما لحاج حمية
ابعت بها العين الصبيحة بالعود	فيا ليت اتي لم تلدني وليتني	صبرت على القول الذي لم يعم
ويا ليتني ادعى الخاضق فقرة	و كنت اسير افي سبي بعد و حضر	ويا ليت لي بالثام ادق
اجالس في فخ السبع و النصر	ادين بما دانوا به من شرعة	وقد يجلس العود الضجور على الدبر
	نيز حمله گفته است	
اخذت بالجمعة رأسا از غمرا	و بالثنايا الواضحات الدردرا	
و بالطويل العسر عمر اجيدا	بکما اشتری المسلم اذ تنصرا	

در شواهد

در شواهد کثاف و تفسیر کریمه اشتر و الضلاله بالهدی و لا تشروا آیات الله ثمناً قليلاً مسطور است
که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود جمله میب باشد که باین امر شایع پرداخته است
اسیه خاتم مظهر مجید طویل الشان مادر خاقان خلدایشان فقحلی شاه طاب ثراه و از شاه محترمه
طایفه یوغاری باش و بزرگی و بیش خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و
عطیات مشغول بود و در او اخلاص و زکات فی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه غریمت بستان
منود و در او اسطه همان ماه موکب خاقانی بهمت خراسان حرکت کرد و فوت معظنه ضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و پنجاه در طهران اتفاق افتاد و نقش او را بجفت اشرف محل نمودند و مشارالیهام محمد خان غزالی و
اسیه دختر جبار الله بن صاحب بن ابی المنصور نیز محمد شاه از اشیاخ علامه سیوطی میباشند یعنی علامه
مشارالیه از او اخذ حدیث نموده است و لاوت او در سال مقصد و نو و وفات بحری در مکه معظمه زادگاه
الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن رضیما بوده است

اسیه خاتم از زوجات خاقان خلدایشان مغفور فقحلی شاه طاب ثراه و از مقدمات انبی محترمت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فقحلی خان قاجار و لوبو بود و در جلالت و بزرگواری جمال
و نظیر داشت و ازین بطن طاهر کوهر تابناک وجود نواب غفران آب عباس میرزای نایب السلطنه تعظیماً
مضجیه قدیم بر صحنه عالم نماده فروغ بخش این مملکت کردید مشارالیه با انواع خیرات طبعاً رغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدر و دوزندگانی نمود و رضوان الله علیها آنکه نصرت
نایب السلطنه عباس میرزا و چهار شعبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه بحری بوده

آغا کوچک صبیحه مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفرجه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و نظم فنون
شعر ماری دارد و مشارالیه اسماعیه به افا صبیحه مرحوم میرزا عبدالکریم بن میرزا عبدالوهاب معتداله و له
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبدالکریم از سلسله جلیله و بهویه بوده پس نسب این شاهزاده خاتم از طریقی بخاقان
مغفور فقحلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم معتداله و له نشاط و خانواده صفویه میرزا انیربای از
سلسله

در روز جزا دوزخ و محشر باقی است	کویند بهشت و حور و کوثر باقی است
جنت به حجت سیمبر باقی است	دوزخ چه بود بغض سیله و آتش
آغا باجی از زوجات محترمه خاقان خلدایشان مغفور فقحلی شاه البسه الله علیها طلل النور و دختر مرحوم	

ابراهیم خان جو انشیر شوی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین بزرگوار
و منظور میکردند چه این بزرگوار با کمال تحمل و شکوه بخدمت حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دوست
خدام و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رسید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان تاباغ
سمت وزارت انخدره داشت و نهایت عقید بود که خلاف ادبی جزئی اگر کسی نسبت با او میسر
و بنا برین مقصود در حوالی اما فراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا اقامت می نمود و العجب که این بزرگوار
ایاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضا جعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکبر بود و گویند
شب زفاف چون فقط بحد کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا باجی این بزرگوار کی غیور و زول با بطور کجایان
یارم کجی کدی کجی قالدی کجی کیند ^{عمر} عمرم کجی کدی کجی قالدی کجی کیند
خلاصه مبلغی از عاید قلم و توابع بطور سیو قال به اغا باجی و بیکان او محبت شد و در قلم بماند و از اینجا
که خود فرزند می نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم و بزم سپری و دختر می داد
یعنی خواهرزاده اغا باجی را در جباله مناکحت کیکاوس میرزا و آوردند و مرصع خانم را به عباسقلی خان معتد
الدوله جو انشیر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا باجی شدند و حضرت
که حضرت خاقان مکر میفرمودند از خوشی باین بن خوشوقت و شغوفم و نتیجه این گفته بعد بالظهور رسید
و اقوام اغا باجی خدمات عهد بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد در میان سلسله جو انشیر و
شاهزادگان ال خاقان وصلتها شد که بنوران رسته تحکم و استقامت دارد خلاصه اغا باجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از تصانیف افکار او

خرم ان کو بسر کوی تو جانے دارد	که سر کوی تو خوش آب و هوای دارد
بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او	رسم این است که هر ناقه درائی دارد
سو ختم از آتش غم نا صحا تا کی ز منع	و لھا سیرنی بر آتشم دامن برو خاموش باش
یا حشر تو بسند اگر می نشود طے	و لھا نه دفتر حسن گونه طومار مندر احم

افاقی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصاحت و بلاغت و شمرده بشود
ولی شرح حال شمیری از ان در میان نیست ^{امنه} منزه و جالبین دینه است و این دینه از شعر
صدر اسلام و نام او عید العبدین عید الله بوده و دینه اسم ما و راوست گویند دینه را ابتدائی بکار

بوده ستاده بجماع پس از بخشش از او آئینه را خواست و در جباله نکاح خود در آورد و آخر الامر جماع بان
 و مینه را مقبول ساخت اما آئینه صاحب طبع و شاعره و از فصاحت بوده و زیاده از حد متعارف باین
 و مینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین فوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی مجلسی این سبزه را
 خطاب باین و مینه و انشا کرده است

و اشتمت بی مزکان فیک یلوم
 طعم غرضاً از منی و انت سلیم
 بچشمی من قول الوشاه کلوم
 و ترین الاسواق کلمشته شده و این غرضاً از منی
 فهدا صرمت الحبل اذا ابصر
 نصیبی لای وعقل موفر
 و لست علی مثل الذی جئت قدر

و انت الذی اخلقتنی ما وعدتنی
 و ابزقتنی للناس ثم تکرکتنی
 فلو کان قولیکم الجسم قد بدا
 و بعضی ابیات رائقه و بکراتین در کمال اغنای
 بتجاهلت و صلیحین کلامت عایقی
 ولی من قوی الحبل الذی قد قطعه
 و لکنما اذنت بالصرم بغتة

اغایسکی دختر میرزا میرانشاه کورکانی و زوجه

سعد و قاص از امرای کورکاتیه بود در سال شصت و هجده که قره یوسف ترکان نامه سلطان بهر گرفت
 امیر بطام جاگیر که از طرف شایرخ کو تو ال قلعه بود فرار از وی نمود و خود را بعد و قاص رسانید سعد و را
 حبس کرد و میرزا شایرخ متغیر شد حکم با استخلاص او داد سعد اطاعت نمود و از خوف میرزا شایرخ بطام را
 با خود تبریز برقره یوسف چون متهم عراق عجم بود بطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخای فرخ نام
 داشت با فوجی از ترانکه عجم فرستاد که اغایسکی را به تبریز آرد اغایسکی چون بی بود و میداشت قره یوسف
 دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترانکه را بگرفت و سربای ایشان را بریده نزد میرزا
 شایرخ فرستاد میرزا شایرخ کاغذی به اغایسکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النساء بمثل هدی لفضلت النساء علی الرجال

اقابیکم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار او است

آه از ان دایمی که دارد در شیشه جان آب ازو وای از ان لعلی که هر دم میخورد و خناب ازو

آئینه بیست الهیه و جوی الحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الهیه و جوی الحلی است
 پدر و ازا عیان علماء و خود آئینه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشارالیه از او اخذ

کرده و محله که مشارالیه بدان منسوب است از بلاد مصر می باشد و از آنجا است جلال الدین محمدی مخمس رسته علیه
 آئینه رطبه زنی عارفه و تقریباً در سال و سیست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
 میدانند که گاه بر یارستان بشیرین حارث که از معارف اولیا می باشد میرفته و در یکی از تذکرات هاشمی
 نویسد احمد بن حنبل و قتی بعیادت بشیرین حارث رفته با آئینه در آنجا ملاقات کرده است و منتهای
 دعای خیر از او منووده است بلکه که آئینه مشارالیه بدان منسوب است یکی از بلاد شام می باشد و علاوه بر
 این چند زن که ستماء با آئینه بوده اند چند زن صحابی نیز بهین اسم نامیده شده از جمله آئینه بنت الارقم
 و آئینه بنت الحلف الاسلمیه و آئینه بنت قیش و آئینه بنت سعد و آئینه بنت ابی الصلت و
 آئینه بنت عفان و آئینه بنت طیس می باشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب غانی را عقیده آنکه
 حضرت سکنه بنت الحسین علیه السلام نیز ستماء با آئینه بوده اند آئینه بنت علی از نساء محدثه و حمزه
 علی بن عبد الغیز دمشقی است که در عدد اسمی مذکور در کتاب ابن العزیز و ابن العزیز صاحب حج
 معهود و مذکور است حمزه مشارالیه در مجلس اسماء بنت ضمران و عبداللہ بن ابی التائب و بعض دیگر
 از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود تعلیم علم حدیث پرداخته و در اوایل سال متصدد و نود و
 هشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خاتم از زنان دارالتجاده اسلامبول و دارای علوم دینی
 و طبع شعر بوده از آل حسره یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسینی صاحب تاج التوابع است امیر آغانام
 او را در سلک ازواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغانام که دارای مقامات علمیه
 گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت
 یکی شهر مامور شد و مادرش آنی فاطمه خاتم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات کرد و خلاصه
 مشارالیه زبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره بانخب اشعار او درج و ثبت

شده این روایت ازوست که نوشته میشود	خیال عارضه که دیده صحیح کستان
آچلش شرحه در سینه تخیل ارغوان	امید و صلیک ای قاشکری ای سینه دن حمزه
خیال شیر غمزنک انیا خاطر نشان	اسمی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همیشه پنج جمال الدین بن الشیرازی مشهور اینان محدثه و معاصرین حجر عقیقانی بوده و با آنجا
 ملاقات و محادثه نموده در سبب آخر متصدد و پانزده هجری بوده است آئینه تحفیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بعضاً هست شجره داشتند و آنکس او بدستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنه عقیل با جمعی با استقبال آنها آمد و در
وقت ملاقات که بنوحه وزاری پرداختند ابیات ذیل را که نخلی نکاح افضاحت و ستایش کرد

ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم بعترني وباهلي بعد مفتقدی ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم	ما ذا فعلتم وانتم اخرا لامم منهم اسارى صرحتي خنجر جوا بدم ان تخلفوني بسوء في ذوی رحمی
---	---

نیز از اسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و مئة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و مسطور

در اینجا از ابنه عقیل است شعر	اتوجوا امة قتلت حسينا
شفاعة جده يوم الحساب	انا صاحب تاريخ طبری این شعر را بام کلثوم

بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعری بحضرت زینب خواهر حضرت منوب و
بعضی هم از جناب سینه دانسته اند ابنه غیلان دختر غیلان بن سلمه و ستمه باده و اقبیه بنی
ثقیف است این زن صحابی بود و بواسطه سمن و میل برینیت شهرت یافته و در زمان در میان زنان
اخذی بود که از ابنه غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقیفیه فرزند تیا شد و بمهره توان بر آرایش و زینت
ایندوزن غبطه و حسد میردند و بحجه فریجی که ابنه غیلان داشت در حق او می گفتند اذ اجلست ثبتت
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری بر پا کرده باشد و قتی که عبداللہ بن ابی
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص غریت فتح طایفه نمود بیعت نام بخش او را بکر فتن
ابنه غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذ افتحتم الطائف فحلیک بانه غیلان فانه اذ اقبلت
اقبلت بابع و اذ ادبرت ادبرت بثمان یعنی قتی که طائف را فتح کردید تو لبسته دختر غیلان
را بخواه و هر وقت رو بطرف شخصی آید چهار شکر از شکم خود بنماید و چون پشت کند شست و چنان خنجر
اشکارساز گویند زنان قبل از آنکه بیعت این کلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربعه میدانستند
یعنی در او شایسته شہوت و میل بزنان فرض نمیکردند لذا از او اجتناب نمیکردند پس از آن در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و بیعت از هر دو ماست و در کتاب کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره و فوق

عبارت ذیل را از هیئت خطاب بعد از تدبیر امتیاز نقل بنمایند آن فتح الله علیه السلام فی رسول الله ان
 یفلک با دینه بنت عیلمان فانهما بیضا شمع بجلاء ان نکلت فکت وان قامت ثقت وان مش
 ارتجت وان قدرت ثبت قبل باریع و تدبر بثمان شفر کلا فخوان بن جلیسا کا لقب الکفاء یعنی
 اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از عظیم
 با دینه دختر عیلمان را حصه تو قرار دهد چه او باریک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون نکلم کند
 آوازی مطبوع از و مسموع شود چون بر نیز دسر و را مانده که تمایل کرد و وقت خرامیدن بر نیز بجران
 بشیبه است در کاه نشستن مانند خیمه قبه دار و میانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید
 و اگر پشت کند پشت چین در خاصرتن او پیدا آید دندانش بکل انخوان شباهت دارد و دست
 دورانش کاهی و اگر کون است باید دانست که سیت بخشنی ضرب المثل است و در مجمع الامثال سید
 در میان امثال مطور است که (داخت من هیت) اخت المرنی من لضمیم و فتح را
 میاشد و اخت المرنی همیشه ابوابر ایم المرنی است که از اصحاب شافعی بوده در حقنه طبقات
 سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میرد که در علم فقه و ارای مرتبی بوده اند از جمله اخت المرنی است
 که در مسئله نکاح معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بروایتی این زن
 در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بک است
 سلجوقی از سلجوقیه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک ازواج القائم بامر
 ابن القادر باند هیت و شامین خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خاشرح حال
 او بیاید ارهم بابی ملقب بممتاز محل و سماء بقدر سیه بکم زوجة ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن
 ابن بهادر شاه پادشاه هندوستان فی صاحب جن و طالب طیش و نوس بوده بعد از فوت شوهر خود
 محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دلی بنا نموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و بابی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده
 قدسیه بکم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرد این شهر زبان بند می از او است
 هم جانی تخی نکته لکی و لکوسک هم [] لکبخت کیسی انکهم لکی آورد همیه هو
 از حجت د با تو بکم ملقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاه جهان ابن اولیاده

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و بشوندی که داشت هر روز تعلی خاطر پادشاه
 با و میافرو و اینچنین چهار سپهر چسبید و دختر آورد چهار سپهر او دارا شکوه و شاه و شجاع و میرزا مردا و از نک پسر
 نام داشتند چهار دختر به آنچنین آرا و در هر از و گیتی آرا و چسبان آواستاده بودند چون از چسبید با و بسپهر در گذشت
 شوهرش بقیه عالی بیاد کار او در شهر آگره یا کبر آباد بنا نمود و آن را روضه تاج محل نامید و اکنون بقیه تاج بی بی مرقد
 شهاب الدین محمد شاه چسبان از سال پیر و بی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده اروی ثبت
 الحارث اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی و راعه التیمی انصاریات و
 از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر غریبه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مساکت
 میباشد در تاریخ ابوالفضل در بیان حلم معاویه حکایتی از این بن مسطور است در روزی اروی بحضور معاویه آمد و پیش
 او انوقت زیاده پرسیده بود و معاویه اظهار ملاطفت کرده با و گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
 اروی در جواب گفت ای شیرزاده عالم خوبست اما از اینجا که تو کفران نعمت کردی و با این رسم خود مدبردی
 نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غضب این حق را دداشتی مگر از این
 خاندانیم بیشتر از همه کس بلیات مستلیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حال فرمودند تو دیگر
 و امینه غضب حق را برداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و مادر میان شما شنیدیم مثل
 بنی اسرائیل در میان قطیایان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند مهر و ن شپس
 از حضرت موسی عمرو بن العاص از معاقله اروی متغیر شده گفت ای عجزه کوتاه کن عقل تو تمام شده است
 اروی گفت یا بن النابغه تو بچه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادر است در مکه فاجره بوده مشهوره که با جرت قلیلی
 مردان را متع میبخت در وقتی که متولد شدی چغیر ندعی پیری تو شدند چون از مادر است حقیقت حال را پرسیدند
 گفت این چغیر نیمه با من معاشرت کرده اند این مولود بگردم شبیه تراست از دست و از اینجا که تو با عاصی بیشتر
 شباهت داشتی ترا با و احقاق نمودند معاویه گفت عقی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو و گفست
 دو هزار دینار میخواهم که با آن برای قمرای بنی الحارث در درشت همواری آبی جاری است بیام نمایم و دو
 هزار دینار دیگر برای هتیه مزاجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و خفتها
 معاویه شنید از دینار با و تقدیم اینچنین در تاریخ ابوالفضل نوشته شده اما بسبب افندی کتاب
 موسوم بکامله نقطه ایند استمان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و دو

بکلمات مسطور در فوق نگاشته میبود مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از مقاله که از روی عمرو بن العاص خطاب کرد مروان تغییر شده گفت ای پسر وزن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصود مقصود دار که ترا بخیل کنشاید است از وی و مروان کرده گفت یا بن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی بهمانا در کودکی چشم و منبر حرمی منو و کونا همی قد و اندام نامناسب بعلام حارث بن کلدو مانی و اصلا شباهتی پیدا خود حکم که ادعای فرزندی آن بنیامی نداری چنین حکم را پیشاسم و مردی مبطو اشعر و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت می نمود پس از ماد خود پرس تا تو را گوید که بدست کیست آنگاه از وی رو بجا و تیه کرده گفت و اندو اسباب جرات این اشخاص شدی که بهمان مواجعه سخن گویند ای معاویه روزی که عجم حمزه شهید شدند ما در توان این ابیات را بر خواند بدیت

نحن جزینا که بیوم بدر ماکان عن عتبه لی من صبر شفیت نفسی قضیت نذری فشکر وحشی علی دهری	والحرب بعد الحرب ذات سحر ولا اچی و عته و بکر شفیت وحشی غلیل صدری حتى ترم اعطی فی قبری
---	--

و عتمه من از وی دختر عبدالمطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثمه را قرائت کرد

خریت فی بدر و غیر بدر صبیك الله قبیل النجر حمزة لیثی و علی صفیر فخضبا منه نواحی النجر	یا ابنه وقاع عظیم الکفر ملها شمسین الطوال الزهر اذرام شیب و ابوک غدیر بکل قطاع حسام فیر
--	--

معاویه گفت عقی الله عما سلف ای حاله حاجتی که داری بنجواه از وی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه مروان و عمرو بن عاص گفت افت بر شما باد شما سبب شدید که من این حرفها بشنوم پس از آن فرستاده از وی را ب مجلس برگردانیدند و از در خواست نمود که حاجت خود اظهار دارد از وی بوجهی که در فوق مسطور شد شنیدار وینا را از معاویه خواست معاویه مبلغ را میندل داشت و گفت اگر سیر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمی نمود و از وی از شماع این سخن شدت گرفت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات بوالا هم

الدیلمی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرده است اروی بر خواند

الایاعین و یحک اسعدینا
تبتکی ام کلثوم علیه
الاقل للخوارج حیث کانوا
افی الشهر الحرام جمعتونا
قلتم خیر من ركب المطایا
ومن لبس النعال من هذاها
وکل مناقب الخیرات فیه
لقد علمت قریش حیث کانوا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین
وکنّا قبل مقتله بخیر
یقیم الحق لا یرتاب فیه
ولیس بکاتم علما لدهیه
کان الناس اذ فقدوا علیا
فلا تشمت معاویة بن حرب

الابتکی امیر المؤمنین
بعبرتها و قد رات الیقینا
فلا قرت عیون الشامتینا
بخیر الناس طرا اجمعینا
فذل لها ومن ركب السفینا
ومن قرأ المشانی والمیدنا
وحب رسول رب العالمینا
بانک خیرها حسبا و دینا
رایت البدر راق الناظرینا
نزی مولی رسول الله فینا
و یعدل فی العدا والاقرینا
ولم یخلق من المتجرینا
نعام حار فی بلد سنینا
فان بقیه الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویة گفت والله صلی الله علیه و آله از آنچه تو سرودی و می خوانی او را بدانستم و می فهمت
با بحکم اروی آنچه خواست معاویة بداد پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به بند بخت انانیت
دادیم پیروی سطوات کتاب اسد الغابة را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی
جنت عبد المطلب دانسته اند اروی بخت عبد المطلب و حضرت خباب عبد المطلب و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد مشار الیهما علیه حضرت رسالت پیامی و دارای طبع شعر و فصاحت

بیان بوده و اشعار ذیل در مرثیه پدر خود گفته
علی سمح سمحته الحیا
کریم الحیم نیته العلاء

بکت عینی و حق لها البکا
علی سهل الخلیفة ابی
علی الفیاض شیهة ذی العالی

ابوه الحیر لیس له کفًا
اعز کان غرته ضیًا
له المجد المقدم والنشأ
قدیم المجد لیس له خفًا
وفاضلها اذا التمس القضاء
وبأساحین تنسكب الدماء
کان قلوبا کثرهم هواء
علیه حین تبصره البهائم

طویل الباع امس شیخی
اقبال کشم اروع ذی فضول
الی الضیم ایلیج هبر زی
ومعقل مالک وریع قهر
وکان هو الفتی کما وجودا
اذا هابا لکما الموت حتی
مضی قد ما بذی رأی حسب

در سیره ابن شام و سامرات محی الدین حسین

مستور است که مرائی نمزور در فوق را روی بل از فوت پدر خود گفته با معنی که جناب عبدالمطلب
در مرض موت خود را روی و ام حکیم البیضاء و ایه و بره و صقیه و عا که را که دختران او بودند
خود خوانده فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خوابید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها
برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را روی در آنوقت نظم کرد و مرائی خواهران او نیز در
محل خود مذکور خواهد شد این اشیر کو چپ از فرزندان صیابیه با اسم روی مشهوره بوده و وفرا از آنها
اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب سی باشد که شرح حال آنها نگاشته شد و وفرا و وفرا
یکی اروی بنت کریمه مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و همین ملاحظه عفان و ولید را
اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است و یکبار روی بنت الاثیر که بختی سعید بن زید یکی
از عشره مبشره است و او از فرین نموده و او ابتدا که رشد و عاقبت بچاهی افتاده در گذشت
علاوه برین چهار زن دیگر مسماء باروی بوده چون معروف با نام موسی سی باشد در
حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر ایشان
است مادر شقیله یا قتیله دختر عبد القز بوده اسماء از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در
سکات از دواج در آورده و عبد التمدین زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجتمع الله تعالی
بنظم حاج مقتول شد از لطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از زید بن
معاویه نه سال در مکة معظمه خلافت کرد و حاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلده تحفه

محاصره نموده از بالای کوه ابوقیس سنجاقی بخانه خدا انداخت و شهر را گرفت و عبدالمعز به شهادت
رسید قبل از شهادت مشاوران را با خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبدالمعز
بن زبیر باد و از دهنش نفرا بفرمان و اهل کسان خود بهشت ماه در که عظمه محصور ماند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه بفرمان او بجان رسیدند و از تهاجم امان خواسته این بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه حبیب نام داشتند او را گذاشته فرستاد و با و نماز میکرد پیش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدا قاء او در آنوقت این پسر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
بفرمان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند انیک قلیلی
که ماند و اندک آنجا بهم پیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یامان او
هر طبعی که اظهار نماید در نخواهند کرد رای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خودت گنجینه خیر را
بهتر میدانی اگر حقیقت خودت را دیدی نداری و یقینی که خلق بجز دعوت پسر منائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و طمع آنها مشوا اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدیده بوده که جمعی از بندگان خدا را
و بخواهی نفس بهداکت داده اگر کوئی من محترم ولی سبب ضعیفی که بر من طاری شده چاره جز
تسلیم و تسلیم ندارم گویم اینکار از اذکار نیک است مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اهل
میرسد پس همان یک که حالا با نام نیک برآه آخرت روی و از دور و زنده گانی دنیا نیندیشی غیب
گفت ایما در تیرم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گو سفند که گفته شد اگر پوست از او بکنند مثل نمیشود از یاری تعالی یاری خواه و در غم خود را سخاوت
عبدالمعز را در خود بوسید و گفت ایما در من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و مری
تا پایدار دل نمیده ام و در اینکار که در آن میسباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم طلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خدا و ندیدارند و نشود و تائید برای من نمودی من امر و زشته خواهم شد
مباد از مرکب من متاسف شوی کار خود را بخوابا بگذارد پسر تو تا کنون از کتاب من مری نموده و با
فوق و فخر زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری گزیده و هر وقت یکی امان
داده با و غدر و مکر کرده و عداوت بملانی و مابری جور و ظلم روا داشته بهمکاری عمال خود غنا

نژاده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست باز آئین آنچه کفتم برای ترک نفس خود نیست محض تسلیم
 ما در گفته ام که در اینحال متعسف نباشد اسماء گفت ای عزیزند امیدوارم که صبر من در حق تو جلیل باشد که
 مغلوب گردید پیش از من در گذشته ای ملک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آیدی سر و پیش
 قدم پیش نه تا مال کار معلوم گردد و این نیز میگفت ایما در خدا ترا جزای خیر و باز دعا فرمود که از من اسماء
 گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قبال نموده تو حقا جهاد میخانی آنکه آنها
 بدعا پرداخت گفت خدا یا بقیام لیل و صوم محبت عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
 خود را شامل حال او دارم من او را بنویسیدم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اضی شده ام و در اینحال را
 با حوصله و شاکرین نایل دارم این نیز کسختهای ما در خود را گرفته بوسید مادرش گفت و دایع کنی
 عبد الله گفت بل برای و دایع آمده ام چه گمان میکنم که امر و زبرد و روزنگانی نمایم اسماء گفت و از روی
 بصیرت برو و اما بنایتانیز من با تو و دایع کنم این بخت و فرزند را در اغوش کشیده و سنگام محافقه دست
 ذات النطاقین بزیستی که عبد الله پوشیده بود و خود گفت چنانکه آرزوی شهادت دارم و جزو شایسته
 میکنم از این نیز گفت من ایضا فاض طهینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت درع و مطمئن نخواهد ساختن
 بر کمر زن عبد الله ز ره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دستها را بر کمر زد و روبرو که نهاده در

انی اذا اعرف یومی صبر
 اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

حالتی که این جبر را می خواند بدید
 و انما یعرف یومه الحس

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواستی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و جدّه
 توصیفه است با جمله این زبیر مثل شیر حمله بر لکتر حجاج نمود و پس از قدری مقابله بر گشته دو رکعت نماز در مقام
 ابراهیم کرده باز متوجه قتل شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفتم بود از ماه جمادی الاخری از
 سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در تن هفتاد و سه سالگی بود و چون عبد الله بقتل رسید
 شامیان از فرط سرتنجیس گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله این نیز متولد شد و منین بکیر گفتند
 و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده بکیر میگویند و اینکلام ناظر است بطلعی و ان منیت که هر دو میکنند
 مانند این است و ساخته ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود خواهد آمد باری پروردگار کند چنانکه اطفال هر نموده گذشتین
 سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این نیز بکیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جدا و در حین یعنی در بیست سال که منظمه در حلی که در طرف راست کوه اقبوس
 واقع بود به ارکشد اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه داد اسماء خواست از حجاج درخواست
 نماید لهذا امر راجع به عبد الملک گردیده و حجاج امر کرد عبد الله را بنیادش بنماید و پس از تسکین
 و کفین او پرداخته انچه را در حین مدفون ساخت بنابرین عبد الله القدر بر سر دار بود که از کوه خلیف
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زند و نماز و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
 در گذشت و وی هم حرم در خوانا شده خود کوید عبد بن بید و سال تمام بر سر دار بود ولی انچه ضعیف است
 در صحیح مسلم مسطور است که عبد الله بن پسر را بمقبره پیوداند خستند و مادرش هم بزودی در گذشت
 ابن اسیر در کمال گوید پس از قتل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد
 تا نیا با تهدید مباحضار او داد مشار الیهما باز نگین ننمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج باو گفت درین بیتی
 که عبد الله را بآن بمسکلام کردم مرا چگونه یافتمی اسماء گفت ترا چنان یافتیم که دنیا پیسر مرا خراب گردی و
 آخرت خود را حشرت بنمیدنی الله علیه و آله فرموده است ان فی تعقیف کذابا و میر العینی در طایفه بنی
 تعقیف یک نفر کذاب و یک نفر طاک گشته است و آن طاک گنده قوی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
 است در اسد الغابہ در ترجمه حال ابن پیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و در حالی یافت مادرش در جواب گفت کو یا بکر سائو شده
 اما من تا تو را در یکی از دو حال بنمیدم راضی بودم یا بدین تو بعبادت شهادت فایز شوی و بنفقره مرا
 عن الله و خیره باشد یا بعلیه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع انچه میفرمود و روزیکه عبد الله
 مقبول میشد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ای فرزندی ما را از بیم طاک قبول امری راضی شوی که عاری از
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از نازیان خوردن باشد گفت اسماء به ذات
 النطاقین در عرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از شوآن قبیلہ بنی عذرہ است
 مثل معروف لا عظم بعد عروس راو گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سید
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلہ بنی عذرہ در ملک از دواج عمرا ده خود که عروس نام داشت
 منسلک گردید ولی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت انچه قبیلہ دیگر اسماء را در حبابه نگاه
 خود را آورد و انچه نشت روی بود و از دستش رایحه گریه پهلشام میشد و فتیکه شوهر دوم اسماء او را

لقبیل خود میر و اسماء گفت افزون بدو بر سر قبر خراوه خود و عروس قدری گریختن آن شخص با اجازه داد و اسماء

ایکلت یا عروس الاعراس
مع اشیا لا یعلمها الناس

بر سر قبر عروس رفته این عبارات را اظهار نمود
یا ثقلنا فی اهلہ واسدا عند الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس و همسایه ای سبک در میان کسان خود در حکم بردباری بملا میث رو باه بودی در موقع
جنگ و نیز نیز شب است داشتی و در توصفات چیده دیگر بود که مردم از آن خبر نبودند و بهر ثانی اسماء گفت

کان عز الهممة غیر نقاس

ان صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود

یعنی در وقت تمام برادر و تافل و شایع میشت

و یعد السیف صیحات باس

و هنگام فرار از شهر با استعمال شمشیر میر دشت بعد از آن باز اسماء و مدح عروس پرداخته گفت
یا عروس الاعراس الظیاب لجنم الکریه المحضر مع اشیا له لا تذکر

یعنی ای عروس توجیه زشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که زبان منیاید باز شوهر اسماء پرسید

کان عیوننا لخنای المنکر

که آن صفاتی که عروس داشت بر زبان آوردی چه بود

السر غیر اعسر

طیبات لکنه غیر انجر

یعنی عروس از کای بد گراست داشت و خوب روی بود و از دهنش راهی که بسته اشام نمیشد و شوهر شما

داشت که طهره آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را بر انداشت

و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر نیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس

دیگر نیاید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شل و بعضی بجای مثل نم بود لافحما العطر بعد عروس گفت

و شرح آنرا از تنقیر دانسته که شخصی در شب فاف از زوجه خود را ایچ کر بسته اشام نمود و از او پرسید عطر یا

چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و بچکان کرد و ام شوهر گفت لافحما عطر بعد عروس یعنی عطر را پس

از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف

و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء طبت عکس زنی صحابه و دختر عکس بن

سعد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عکس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از

این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنهارا اخوات ثومنا ت خوانده و این تصدیق حضرت به

ایمان انحنای الحقیقه ثانی عمده بر این ثابت ینماید و این درین نفر خواهر نازکیت مادر و مادرها

بنیابت عوفت که در این انماست و شرح حال آن در حرف بابا بدو بعضی گفته اند اخوات مونسات نه
 نفره پشت خواهر و یکت مادر که همان بنیت عوف باشد با کجا اسماء بنت عیس در ابتدای اسلام با شوهر خود
 جناب جعفر طیار بجایه رفت و در اینجا عبدالله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمکه منتور و اندک
 بعد از شما دست جعفر طیار بانی شویهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در جباله کجای علی اسیر ایشان
 علیه الصلوة و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
 بود که خواهر اُمی و میوه بنت بحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم ص کرد و دیده خواهر دیگر او اُم
 الفضل لبانه زوجة جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صابی و طنبی و سلمی بنت عیس سمری حمزه سید الشهدا
 تشریف جست و بلا خطرات فرورود است که در وصف اسماء بنت عیس گفته اند وی اکرم الناس اصلا
 یعنی اسماء از حیثیت و اما دانی که بمرسانیده اشرف ناس است (عیس) نصیم عین بر وزن میر است
 اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن حصصی از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
 اسماء که از معاویة بن ابی سفيان و ابوبکر و آمده محدثه فرورود چند کتاب حدیث بر علی بن عدان محدث
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و درین خود متفرد بوده فیوض فضایل
 و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بار بار زیارت خانه خدا مشرف شده و ولادت
 او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در و یکصد و سی و هشت و در آن زمان از بیست
 روایت حدیث احدی از او تهرت نموده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
 یعنی در ربيع الاول سال مئصد و بیست و سه درگذشت این در وی در تمة المختصر و مدح شایسته است

ثَفُوقٌ عَلَى النَّسَاءِ صَبِيٌّ وَ شَيْئًا
 وَمَا الثَّانِيثُ لَا سَمَ الثَّمَسِ عَيْبًا

كَذَلِكَ فَاتَكَرَ اخْتُ ابْنِ صَصْرِي
 طَرَا الْقَوْمَانِي مِثْلَ هَذَا

و مقصود از این صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الا انصاریه دختر
 یزید بن النکس الاشجلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده بقصاحت بیان موصوف و معروف
 روزی از طرف سایر زنان صحابه مأمور و بجهت حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
 بانی انت و امی یا رسول الله انما وافدة النساء اليك ان الله عز وجل النبک الى الرجال و النساء كافة
 فاما ناکت و به الهات و اما معشر النساء محصورات مقصورات قوا عید یوکم و مقفی شویوکم و

بعضی بکلام را
 در حق بنیت
 عوف استند

و حالات اولادکم و انکم معشر الرجال فضلتهم علينا باجمع واجتماعات و عیاده المرضی و جنود و اجتماع و انجاء
 و افضل ذلک الجهاد فی سبیل اللہ عزوجل و ان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او محجا یا حفظا لکم اموالکم
 و غرن اموالکم و دینکم اولادکم شاکرکم فی هذا لاجره و انکم یعنی پدر و مادرم بخدای تو بادای تنمیر خدا من
 از جانب جمعی عنوان بخشود مبارک تواند آمد ام تراخدای عزوجل سبوت برکانه زمان و مردان فرموده و ما بتو
 خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنت عنوان در پس پرده محبوس و در خانه های شوهر یا خانه نشین مستقیم محل شونت
 میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعی
 و عیادت بیماران و شمع جنازه ها و جهای مکرر برافضل و برتری دارید و فضل از زمین اعمال که مخصوص است بشما
 مردان جهاد فی سبیل اللہ میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا غیر جماعت حرکت کنید و اما اموال شما
 حفظ کنیم و برای لباس شما و پیریم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت میباشیم و در صورت ایام با اجر
 و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله پس از استماع این عرایض وی مبارک را به
 اصحاب کرده فرمودند و امثال این مقامات متعالیه بهتر از آنکه این بیان نمودند شنیده اید اصحاب
 عرض کردند که انکینیم هیچ زنی باین جن محاضر و معاوضه سپیده باشد بعد از ان سیدنا م علیه الصلو
 و السلام با اسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بر نهانی که از جانب هست
 نزد من آمد و بفهمان که اگر عنوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و انهار از خود خوش شود دارند همین
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
 ابن ابی اسما بنت زنی صحابه و خاله زاده معاذ بن جبل که از کجاری بسیار بوده و شجاعت و شوق
 قلب مردان داشته و غزوه یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
 بنت شمس الدین دختر شمس الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و چنان قبل از تو
 ابن حجر عسقلانی منقول گردیده و در کتاب بنما لک ذکر او شده است و در ماه و جب سال شصت و چهل هجرت
 قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص سنی نام شوهر کرده بعد در سلاط از دواج علماء الدین سقر بنی ملک
 گشته است و در هر حال زنی حافل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متکنت بوده و آئینه الرحیم که شرح حال او
 بیاید خواهرترین میباشد اسماء العامریه ادبیه بوده است از ان بنی عامر از ابالی نزد سکران
 بلد و اشیایه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته و قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بایر

عرفنا النصر والفتح الميدنا
اذا كان الحديث عن المعالي

دراواخر این قصیده اسماء عامریه بوضع جوب

الموحدین عبد المؤمن علی کاشفته که بیت اول این

استبدنا امیر المؤمنین

رایت حدیثکم فیها شیخونا

و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر المؤمنین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عیمرت از نوان اسلامبول و دختر احمد اقا سرخاچه کیان خاصه و روجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شهر خود کشته دارد و این ن چون از شهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین بیل و رغبتی تمام نکات خط را با بخت طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط او هر
عمر جلال الدین بیکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با اسم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه است که تیاج خان هزاره
دوست و بیست و دو شبها علاوه بر زمانی که اسماء تمنا بوده و در این کتاب شرح حال آنها
درج شد این اشیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر نمایند و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست
اسماء بنت عوف معشوقه عمر بن سعد و عمر بن معد از شعرا عربست و معروف بر قش و اسماء بنت
عوف عمزاده اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در زمین الاسواق مسطور است و چون قش در
لغت عرب بمعنی ترین است و عمر بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بحیوان النمل
ترین زمین میاخته معروف بر قش شده و مله لایتم قش میکند اند و در اشعار عرب عمر بن سعد و
مله لایتم قش و محل ذکر شده اند و حرطه برادر زاده امر چون با و شباهت داشته لقب قش
اصغر کرده و بعضی گفته اند چون عمر و این الکظم

الذرافقر والوسوم کما

معروف بر قش شده و این ترغیبت است چه

وقش فی ظهرا لادیم قلم

در شعرا عرب اشخاصی هستند که تغییراتی از تغییرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در آخر کتاب

مزمع فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردمان بوده و موسوم با اسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ربیعان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن حارثه القناری که جو از مدنی است
و از تعبیر بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتد
بن عتبا و سلطان بن بخت استبدلیت بوده است و شبیه دختر المعتز از بطن او بوجود آمده و شرح حال

شکل اسماء

بشینه بعد با بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته است تھاری حاصل نموده است اعراب است
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زمان بادیه بخند نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن بنه التمدیکو
یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در جباله بخج خود در آورده و اما هوای دار اختلافه و او را مناسب
نیامد و زندگانی مضاره را پسند نکرد و هر روز ضعیف و بزال او زیاد شد و و غمی فراوان داشت و مکرر بود و روزی
خلیفه از او سوال کرد که چرا اینباش فیتی و لبست بخنده آتیا نشود و خود را مشغول بنداری و روز بروز در ضعیف
میوی اعرابیه گفت مرا بصحرا با خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوهند و صدای آنها را
میل سفر طی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که وقت
خود را در حوالی قصر بگذرانند و آن قصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون ضعیف
بشینه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخند او را بشیر افشرد و محزون ساخت و روزی خلیفه
منانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب عرابیه قد ذقت بها	صوف الثوی من حیث لم تنك صنت
تمت اهلایب الحماة و خیمه	بتجد فلا یقضي لها ما تمت
اذا ذكرت ماء العذیب طیبه	و بر حصاة آخر الدلیل انت
لها انه عند العشاء واته	سبحر اولوا انتاه لجننت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرد و با اعرابیه گفت غم مخور که برادر خود نایل شدی در نکاح من باش
و نیز دو قوم و قبیله خود را و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بنگار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت آن بالغیر حرفی
در دیوان نوبختیس عامری سطور است و فقط بیت چهارمی را اشاره الیه باران افزوده است و نظیر
داستان اعرابیه بعد با بیاید اما مره بنت خرفج از زخای عرب است که در نظم شعرهائی داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بدیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو و زنته	بکل معذی و کل عیان
و فیها فضلا وجودا و سوددا	و زیافذاک الاسود بن قنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم مضارب و لیوم طعان

می‌الدین اعرابی در سمرات از قول و سبب یا از محمد بن ناجیه رضای حکایت کرده گویند در ایام خلافت
 الواثق بالله بواسطه مالیات مضرتهم شد و خلیفه جدا در سجده بن بود و مرا طلب میکرد و بنابرین بن ششم
 در سافه و سایر اماکن نزد ملک بوطن خود بمانم تا چار و بر سر بگذارد و در براری میگویم که جو انفرادی که
 الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند کاهی بایمی بسر برم در اشای کردش خجسته دیدم بطرف هفت
 ششم در جلو چاروی مزارای دیدم بر زمین نصب کرده و افشار مادیانی بران بسته اند و اصل چار در شده و
 کردم خوانونی از و رای پرده جواب سلام داد و گفت اطمینان یا حضری فتم مناخ الضیفان بواک القدر
 و محمد ک الشفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز میان آورد و بهر جیب قدم من برداشت و با شراحت
 و اطمینان امر کردم گفت و اتی لطیف المطلب و یاسر الموعوب من دون ان یادی الی جبل الجیمه و ما من و
 مفرغ منته فلما یومئذ السلطان طالبه و الخوف غلبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید و دانست که مرا
 تئویش خاطر است و از خلیفه بجهت خائفم بر سر جنت آورد و گفت لقد ترجم سناکت عن ذنبکم
 و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از کتاهی بزرگ و دلی خرد تر جمائی کرد و البته مگر کتب خطائی شده و از ان
 دلت را بر اسی است پس از ان و ایم الله لقه صلت بقاء جل لا یضام بقاء احد و لا یجی عیاضه
 کبد هذا لاسود بن فنان احواله کعب و اعمامه شعیان صعلوک ایچی فی بانه و سید شیم فی فعاله صدوق بحوا
 و قود التا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فنان است که امامت بنت خرنج
 او را بایات سطور در فوق وصف و مدح نموده است امامت بنت ابی العاص و دختر ابی العاص
 بن الربیع بن عبدالغری است و ابوالعاص شرف و امامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امام که از ابی العاص و زینب بوجود آورده نواده دختر بنی اکریم
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
 که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد و با بجهت حضرت صدیق طاهره فاطمه سلام الله علیها که
 خاله امامه بودند پنجاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بر من
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را بر من
 کرده بعد از شهادت آنحضرت مشارالیه بمنیره بن نوفل شوهر نمود و بر وایتی امامه قبل از آنکه در جبال نکاح
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه الهمدیه امامه یا امامه از نساء صحابه است

فی حاله و ندیم

و مرید اسم قبیلہ امیر شیبہ در نظم اشعار و سستی داشته انجمله دو شعر مسطور و در ذیل ذکر شدن ابو عفتک
 یہودی گفتہ و ابو عفتک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از جنابت اعمال و دشمنی
 بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ خود داری میکرد و سالم بن عمیر از صحابہ اورا بقتل رسانید و امامہ مریدیہ گفت

تکذیبی بن الله والمرء احمداً	لعمر الذی امتاک اذ بکسر ما یمنی
جبال حنیف اخر الذہر طعنة	ابا عفتک خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواہب لدنیہ گوید شش نفر زن صحابیہ دیگر با اسم امامہ متقا بوده اند کہ یکی از انہا امامہ
 دختر حضرت حمزہ است امۃ اللہ زنی بوده است اسلامبولی کہ در ادبیات مہارتی داشته و
 در انہیات سخن سبکیست دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امۃ اللہ مشیبہ چہ در اشعار خود صدق
 تخلص کرده و در حال محاصرہ سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زادہ بوده و در سال ہزار و صد و پانز

در کشتہ بیہوش مسطور و در ذیل از نتایج افکار او است	ہفتہ کچم کو یکہ همان ایدین سن سین بنی
بلکہ مشبہ صبحہ دکن مالان ایدین سن سین بنی	دست تبیر لیلہ چاک اولسونی دامان فراق
اقبا جسکہ حیران ایدین سن سین بنی	امۃ ابجلیل از صلیبی زنان عرب و دارا

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرائی ذکر او شدہ است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر
 وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کردہ ہر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد
 کہ از امۃ ابجلیل بمعنی را سوال کنند مشارالہیہا در جواب انہا گفت ولی نہت کہ در میان بحق مشغول
 باشد و از یاد خلق متنصرف و مطلقاً تعلق بدینا و زخارف ان نداشته باشد و آئی از خدا بغیر خود دارد
 امۃ ابجلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی معنی ولایت یکی از انہا قرار کردہ گفت ہر کس کی از شما گوید
 شخصی را ولایا بودہ است کہ وقتی از حق بجز دیگر اشتغال داشتہ باور ننماید و بداند کہ دروغ گفتہ است
 امۃ النخلاق دختر عبداللطیف بن صدقہ بن عوض المنادی لقبی است کہ از محدثہ ہای معروفہ
 بشمار میآید ولادت او در ہشتصد و سینزدہ ہجری و در مجلس درس جمال الدین جنیدی پیر الف بنبت
 ابجبال کہ پیش فکر او شد حاضر میشدہ و قدری از منہاجری و معجم صغیر طبرانی را برا و قرائت کردہ نیز
 از سیرۃ ابن ہشام کسب فوائد نمودہ اکثر محدثین با و اجازه دادہ اند لغت بن مالک فہرست ابجبال
 را از برداشتہ و بپوشتہ است عمری طولانی کردہ و از اساتید محدثین بعد از انہا نقل راویست میکردہ

اما در ساير كتب ادبيه حتى در كتاب شرح العيون في شرح رساله ابن زيدون دوليت مطور را باسم
وخر المستكن معروفة ابن زيدون نگاشته اند و بكي از ادا ابن دوشعرا در جواب عتيبي مبرورين گفته است

اتم ابان زینقیہ پسر مزاحم بن عمر و شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بسیار
و دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ایاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بدین الکه وقتی این
و میثه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجه خود دید کسی به بھلولی اوزده اورا بگشت اتم ابان چون آنکاه گفت

باهالي ومالي بل بجل عشرين
 فها قتلتم بالسلاح ابن اختكم
 فلا تطعوا في الصلح ما دمتم حية
 الم فقلوا ان الدوائر بيننا

قتيل بني تميم بغير سلاح
 فقلوه فيه للشهود جراح
 وما دام حيا مصعب جناح
 تدوروا ان الطالبين شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه این دینیه قاتل پسرش از اولیای عمر بن تیمیة است این شبه بود
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل یا مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه
اول از ابیات مسطور در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم
قافیه گفتگو کنند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت و قبیح باین معایب نگذاشته و میگویند اما هر جا که نظم
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند و عجل شاعر آشنائی صاحب طبع و تعلیم داشت
و قوافی اشعار او غالباً مغلوب بوده و روزی هستی مسطور در ذیل را نظم کرده بد عجل عرضه داشت

[illegible]

ان ذلک بتشدید لیسر یخید الفرد و یخامز کان لا یعشق من خال الخاری

و عجل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول وی راء است و در ثانی زاء مثلاً عجلت می وی
مصرع ثانی زانقطة نکند درست میشود و عجل گفت بسیار خوب اما بعد او در آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عجیب خواهد بود مثلاً عجلت تو عجب مرد احمق هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در او قیاساً منسوطور است اتم ایمن که مادر اسامه بن زید
و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیه
بشمار میاید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بمیان ثبت اسم ام ایمن بر که و دختر ثعلبه در اصل
از خواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرزند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و زوجه عقیله حبشی
بوده چون اول بهری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده و او را ام ایمن گفته اند بعضی میگویند
اتم الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بجای پسر تحشیده بودند بعد از عبید اتم ایمن را بزنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود یافت
برخی گویند اتم ایمن را جناب عبد الله ازاد کرده و جماعتی بر اینند که او ازاد کرد و حضرت رسول
است وقتی آمنه و سب بغرم ملاقات این خال خود غریمیت مدینه منوره نمود و در سعادت
در محل موسوم به ابواء بدر بقعه ارتحال فرمود و از اینجا بنی اکرم تا مکه که ترمه در اغوش اتم ایمن بودند بنا
بر این آن بزرگوار میفرمایند اتم ایمنی بعد اتمی و مشارعیم را کمالاً حرمت و رعایت میفرموده اند
و مخصوصاً بمیدن او تشریف میبرده اند اتم ایمن هنگام رحلت پیدایمیه در قید حیات بود و زیاده
الوصف در آن هنگام که یه و زاری میسند و از جبهه بقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر
یخیر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدر بقعه عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بجائمانزل میشد اتم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از مشاییر
صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشانرا ثنویین
اهل مدینه گفته اند ابویوب در زمان معاویه با سلامبول بغرم غارت و در اینجا بمرض اسهال در
گذشت و بقعه ابویوب در اسلامبول از بقیع مشهوره و زیارتگاه است در صحیفه الاخبار
مسطور است که از دیر کبابی عیسویان انترزین بنکام استقبادان بقعه میرفته و دعا میخوانند و در

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند در خانه ابوایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنام شد ابوایوب گفته است خانه ما دو طبقه بود و تختا و فوقانی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان خانه شرف ورود فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت عبطه وحی الهی است بنابرین از ادب دوراست که حضرت در طبقه تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را همسر خود اتم ایوب گفتیم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین آتش خواب رفیقیم و بسیار خوش و پریشان خاطر بودیم صبح بخیر و نوروز حضرت پیغمبر شرف جسته شرح خیال فی خوابی شب را عرضه داشتیم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند اتم البینین بنت عبدالعزیز دختر عبدالعزیز اموی و زوجه ولید بن عبدالملک بوده و بصدا و سدا معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف بشها قائم و روزها ضایع در بنی خیرات و بیت تبرت جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده از او یک دروهر روز خاطر نرسد شاد و مینود و بجاده فصاحت بیان و طلاقت لسان شهرت روزی غره مشغول که بیشتر شاعر معروف عرب

فقی کل دین فوق غریبه

نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

معلوم میشود تو چیزی با و وعده کرده و در ادب

و غرقه مصطلق مصنی غریبهها

ان سماعطه و سماعطه نموده که از مطال تو شکو میگوید گفت علی بوشه با و وعده کرده ام و از فوقانی این عده ابا دارم اتم البینین گفت او را از انظار بیرون آرند آن بگردن من پس آن اتم البینین ازین گفته پشیمان شد و بکفاره انحراف چهل غلام آنداکر دوبار با میگفت کاش من زبان ندا شتم و اینک که را بر زبان میآوردم و بحسب اینست که با این دروغ و عفت در کتاب اخانی و فواته الوفیات در ترجمه حال عبدالرحمن بن معمر شاعر مشهور به وضاح همین چیزی با ام البینین نسبت داده اند و ان نسبت که در سالی مشارعیم زیارت بیت اتم البینین رفت ولید بن عبدالملک شاعرای عصر اعلام و غوغا نموده که در اینفر از اتم البینین و کنیزانی که با او همراه اند میگویند و در اشعار نامی از اینها خبر نموده و در نیاب تاکید میکند و چون ام البینین بمکه گریه پیدا بنمایش اندام خود پرداخت و بیکر خود را سطح نظر ساخت تا او را بشعر بوصف او میرد و ازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا وضاح همین مفتون گردید و با و کثیر سیغام داد که در تقررات خود از او ذکری نمایند و منی از سید کثیر از ولید ترسید و از اتم البینین چیزی نگفت بلکه شعری چند

نام خاضره جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح امین خرم را بر کنار نهاد و صراحت گفت شعر
 صدح البین والتفرق قلبی | و قولت ام البنین بلبه

ولید این بیت شنید و قبل وضاح امین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح امین را
 دعوت کرد و او در صند و می رفت و صند و قرابری و لید برد و پس از چندی از طلب اشکار
 شده وضاح امین مستول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسماعیل را وضاح امین گفته اند آنست که سید چهره
 و بینی بوده و جمالی بکمال داشت که سید او و مقنع الکندی از فرط خو بروی همیشه از اضا چین اندیشه می نمود
 و هر وقت قصد مجلس و محفل میکردند نقاب میبازد خستنداراد گفته ابو الفج و ابرو خلکان مشاهیر است
 اما کثیر را میدادیم که قصیر القامه و کرینه نظر بوده و اگر گفته مشار ایما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح
 امین یعنی نموده و میخامی دادد باید یکو شوم از اخواهان کمال شده و اینرا مصنفون جمال و نه علم علی کمال
 ام البنین بنت خراب الکلابیه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و آنحضرت پس از
 صدقه طاهره سلام الله علیها اولی فی را که نماز است و همسر آنست یار فرمودند او بود و چهار سپهر امیر المومنین
 یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چه پاد در کتاب استطات حضرت ابی عبد الله
 بحسین علیه آلاف التحية و الشفاء بدرجه و فیه شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد از جوی
 حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین از روی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن یحیی الرضا
 از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم او را بوالده معظمه خود حمیده و بنحیده بودند و ذکر حمیده در حرف خانیان
 ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان برشته شده و میرقی را گویند که
 دست جاست عمار کردند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاء است
 اینرو معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نکاشته میشود و ام البنین یعنی سیرق دارد و مصنف

بام بنین مرجعه الیه | و ما ولدت و ما حلت جنینا

ام جعفر از زمان انصار و اقبلیه بی خطبه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشها
 داشت و احوصل این محمد الانصاری از شعری اسلام بنای حق و حق او این شعر گفته است
 لغت منعت معروفها ام جعفر | و انما لمعروفها الفقیر
 گویند روزی ام جعفر نزد احوصل آمده گفت قیامت کوفندگان مرا بده احوصل گفت من از تو چیزی

نگرفته ام و ترا نیست شام مشار الیها اصرار و احوال نگار کرد و قسم خورد که معرفتی بجال تو ندارم ام جعفر گفت ای
 دشمن چند اگر مرا میشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتیم و ام جعفر بطور
 بمن جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم باجمده ام جعفر در محضر عامه احوال را شمرسار و خود را بری
 الذمه کرد ام جمیل بنابر قول ابو الفضل میدانی از تو ام ابی هریره و بوفاد عرب مشهور و ثلث
 که اونی من ام جمیل سلب شهرت او اینکه شخصی بخوم بضر ابن الخطاب بشمار نصیب بختی شد ام جمیل او را از
 دشمنان حفظ کرد و گمان نمید که او را در خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه متوجه
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبر داشت گفت بنفقه که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت مهربانی
 که با کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او
 معاودت داد بنا بر مسورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب
 خواهر عمر است و زوجه ابی اسب که در حق او تماته اخطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از
 نساه مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه والی بصره بخالطت با او و هشتم و از
 منصب خود معزول گردید و برین ریه مولی است ابو بکره اشقی صحابی و برادران می او زیاد بن
 و نافع بن کله و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت نداد مقرون بشراط مستقره بنوعیه
 از جم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجات
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی مومن و عبید الله بن
 حجن او را زنی گرفته و این زوج و زوجه در او ایل اسلام بشف اسلام مشرف گردیدند و بجلبه که بجز نگاه
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در انجا حبیبیه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند
 و اسم او را به بود عبید الله در حبشه مرند و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این بن را تکلیف نمود ام حبیبیه
 قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات در دین اسلام بجز
 رسول اکرم متقی گردید و تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنه ماند و بنا بر نجاست
 و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری گاه بود و در زمان صلوات
 هجرت که بملوک اطراف سفر می نمود و بعضی را از بهشت خود سخن میفرمودند و در این مرتبه القحطریا با نام مشهور
 اصحبه بن بکر سلطان حبشه فرستادند و ضمن اسفار سخن فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبیه او در جلال

الحاج حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورده چون نامه حضرت سلطان جده رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج امجدیه انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درم از طرف حضرت بام حیدر
داده شد و امجدیه را با سایر مهاجرین اسلام در دوشنبه بعربستان فرستاد و از خود امجدیه منقول است که گفته
در جلد بیستم و از جانی خبر شد اشم روزی جاریه نجاشی ستماء با برهه آمده خرده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
مانور و کیست که تو را غرضت از من چیست سرور شده و دوست بند فقره که
در دست داشت با حلقه های نقره انگشتان خود ببرد کانی با و داد و با نجله امجدیه را درین صلابتی بوده گویند
قبل از فتح مکه نکاحی که پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی نضله و رفع تقدیر است نقص
عهد آنها بدین متوره آمده بود و نجاشی حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود امجدیه ملاقات
نماید و در اینجا خواست که در فراش حضرت نشیند امجدیه بدین سیح ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و در پی فراش نیستی و اشم که گذشت اتم حسان در فحاشات الانس اتم حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از ابالی کوفه و بزرگ و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری محاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی با ثبات لبت اتم حسان سیدی کرده و چون
حصیری یافت باو گفت که بر سر عزم خود چیزی بنویسی از نور عایتی خواهد کرد اتم حسان گفت ای سفیان این
قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم من ایم تاجر رسد از مخلوقی تضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیا خدا باشم یکقر زن صحابه هم کتی با تم حسان شب اتم حکیم
البیضاء دختر عبدالمطلب عمه حضرت رسالت پناهی میاید باشد بواسطه لغو ستیدن
او را بیضا و قبه الیاباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات فیل در مرثیه پدرش انشا کرده

و بکی ذالندی و المکرمات
بد مع من دموعها طلات
اباک الخیر تیار القرات
کریم الحکم تجود الحیات
و غنیة السنین المحلات
تروق له عیون الناظرات

الا یاعین جودی و استهلکی
الا یاعین و یحک اسعدنی
و بکی خیر من رکا المطایا
طویل الباع شبیه ذی المعالی
و صولا للقرابة همدنیا
و لیسا حین تشتی العوائک

عقید بنی کفانه والمرحی
ومفرعها اذا ما هاج بهیج
فبکبه ولا تسمى لحزن
اذما الدهر قبل بالهنات
بداهية وخصم المعضلات
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیته زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای به
قریش بوده جیری که بقبضه ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز وقت سوب
بشار لهما باشد ام حکیم المخزومیته ابتدا در مزاجت سپهر خودی خود عکرمه بن ابی جبل بود در یوم فتح مکة
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ۴۴ امان گرفت اما عکرمه از اینجا که عداوتی سخت
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد نسبت مین کر بخت زوجه اش ام حکیم از عقیب او رفته در سهل
مین در وقتی که میخواست بجائی تشیّد با و رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان
آورده ام و او را مر بخت داد و بجزو حضرت بنوی ۴۴ مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او
گردید و عکرمه در غرّه یثموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نافر دگر دید و
در آن اوان و فقه اخلاصین پیش آمد و خالد منکوحه خود را همراه برداشت و زفاف را بعرض باد
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت
خوبست بعد از پرکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجا یک مقتول شوم بنا بر این ام حکیم موافقت رای خالد
نمود و در همایجا در نزدیکی جسر خیمه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدیجبت جسر مذکور معروف بقبضه
ام حکیم گردید باجماع بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیته با ستون خیمه رفت نقرار و دشمنان
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر بطورات صاحب آغای ام حکیم الواصله زوج
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را با هم وصل
کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن
در محمل خود بسیار عقد مزاجت ام حکیم و اصله با عبد العزیز و حیات و حضور پیدا و عبد الملک بن
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف خبر و عده تی بن قحطی بر حسب دعوت حضور

بهرسانند و شعرها در تنبیت و تبریک انیمزاجت بنظم آوردند و ده هزار درهم صلوة گرفتند و نیز صاحب
آغائی گوید اتم حکیم الواصله شیر خمر مختار بوده و قدح که بجنبانی داشت که بآن شراب می آشامید
و کاس ام حکیم نزد او با مشهور و از مشاهد مشغال طلائع ترتیب یافته و اشاری در باب این کاس گفته اند
که در حله یا نزد همة آغائی مسطور و از انجمن است ایات ذیل که از ولید بن یزید بن سید بن بیت

علاء فی بقات الکرم	واسقیا بی کاس ام حکیم
اهل الشرب المدامة صرفا	في انا من الزجاج عظیم

پونج نفر زن صحابیة دیگر باین اسم نامیده شده اند اتم خارجه دو نفر زن صحابیة باین اسم
معروف بوده اند و اتم خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نکارش
حال او از ناخن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس کوئیم این اتم خارجه چون بزودی آسانی
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب اشل شده در امری که زود و آسان صورت پذیر میگردید
میگفته اند اسمع من نکاح اتم خارجه پس مثله نمائند که اتم خارجه جاهلیة موضوع مثل است لا غیر با اتم
انجیار این زن زوجه ابو انجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو انجم و شعر میگوید
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

علاء ذنبا کله له اصنع
قد اصحبت اتم انجیار تدعی

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده و بنقد لازم
بود از اتم انجیار ذکر شود اتم انجیر البغدادیة از نساء مشهورة و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگی نموده از معارف علمای زمان خود که شجره کامل داشته اند
و بافاقت و تدبیر طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو انظر الکافدی و شجاع الکرمی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عمار که در
نقی الدین سلیمان و ابن سعدة و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از مشجرین از شارحین
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بیکه منظره رفته و حج نموده
در سال شصده و چهل هجری در گذشته است اتم انجیر بنت اکرمش زنی است تابعیه از
اهل کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت بنوی صلی الله علیه و آله را شنیده
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان عرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

میگردود در کتب محاضرات درجائی که از علم معاویة بن میمون حکایتی ازین امیر اخیر نقل نمینماید و
 اینست که معاویة مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که امیر اخیر دخیل جریش را نزد من فرست
 از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خیر گوید تو اجر دهی و اگر شر بجزر رسام چون
 مکتوب معاویة بوالی سید بخانه امیر اخیر رفت و برای او بخواند امیر اخیر گفت من از راه اطاعت محایق
 خارج نشده ام و راه خلائی نرفته بجهان میجویم و دروغ نمیکویم من خود زیاده پس دادم که برای عرض بعضی
 معاویة را ملاقات کنم با جمله امیر اخیر غریب نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای امیر اخیر چرا
 بهمان طور که نوشته رفتار می از تو بخواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه
 در حق من خواهی گفت امیر اخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
 نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت امیر اخیر بآسایش و رحمت طی مسافت نموده
 تا بدار خلافت رسید و معاویة او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که نماز
 اصحاب حاضر بودند امیر اخیر را احضار کرد و امیر اخیر حضور پذیرد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
 و رحمة الله وبرکاته معاویة گفت علیک السلام یا امیر اخیر آیا در عرض راه به تو خوش گذشت و آسوده
 بودی گفت بلی همه جان خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث عزت رسیدم معاویة گفت
 ای امیر اخیر بوسطه حسنیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید جریمائی که در رفته صفتی به و قبل عمار
 بن یاسر سبقتی باز کنی امیر اخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بار اگر نگردد امیر از خاطر مر رفته آن
 و آن روز نم بعلت صدمه و ضحیتی که بدان دوچار بودم انحرافها بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است
 اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نام معاویة رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام
 حرفهای آنروز امیر اخیر را بنحاطر داریم که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
 بنحاطر دارم معاویة گفت بگو تا بشنوم گفت من امیر اخیر را دیدم سوار شتری بود و تا زیاده بدست داشت
 و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان ذلزال الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا
 نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و ظلمت جمل و انکدشته عقل را بر شما دیده و به
 آن حکما شته خدا شما را رحمت کند بجا میرود یا از امیر المؤمنین علی فرامیگردد یا از قتال میگریزد
 یا از اسلام اعراض نماید نشیند و اید خدا این تعالی فرموده است و لنبلوکم حتی تعلموا

المجاهدین منکم الصابرين بعد از آن سر بر میان بلند کرد و گفت اللهم علی الصبر ضعف البقیة و سیدک
 یاربنا فتمت الفلوات جمع اللهم بها الكلمة علی التقویة و الف بین قلوب علی المحدثات
 پس از آنکه عاظم انجیر کلمه فی چند عاظم حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از آنکه
 این کلمات گفت یا ام انجیر از انجیر فصدی ندانسته چرا اینکه خواسته مرا بکشتن دی پس اگر من تو را بقتل
 رسانم برین ایرادی نیست ام انجیر گفت مرا اندوی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
 بسعادتی فایز گردم معاویه گفت با کثرت الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام انجیر گفت من در حق عثمان
 چه گویم مسلمین او را غلبه کردند پس از آن با قوسیل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
 بمقتدر مدح تو کافی خواهد بود ام انجیر گفت شهدا آنکه من با انجیر فقصی از برای عثمان در نظرند اشم چون عثمان
 سابق انجیرات و در روز جزا رفیع الدرجاتست معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول
 او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صحت گویم
 گفت او را هم با حضرت بحبت مرده داده اند انکار ام انجیر گفت ای معاویه ترا بخای متعال شمه
 میدهم که مرا ازین سؤالها معاف دار قریش از علم تو خفا میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و تو هم
 بعد از آن با جوایز و عطایا داده مرض نمود که معاودت نماید ام انجیر بیست صخره مادر ابو بکر صدیق
 و از صحابیان است اسم و سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابو بکر میراث برده گویند چون ابو بکر متوفی
 شد ام انجیر او را در غوشش گرفته به بیت عشیق که خایه کعبه باشد برود و دعا کرده گفت یا رب اعشق هذا
 من الموت و طول زندگانی ابو بکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسجده و ام
 این رجوزه را خواند یا امتر الرحمن بالتحقیق **فمن یجمل الولد العتیق**
یعرف فی النوراة بالصدق اشخاصی که در اینجا حضور داشتند این رجوزه را
 شنیدند و یکی از وجوهی که طبق بودن ابو بکر بعیت نوشته اند همین حکایت است ام الذرداء زنی
 بوده است صحابه مسماة بنجیره و شوهر او ابو الذرداء از نوادگان صاحب بهمار میآید ام الذرداء را احادیث
 کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
 ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الذرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویم
 میباشد و حضرت رسول ص فرموده اند عویم حکیم امت نیست چون شام فسخ شد ابتدا انصا و ست انجیرا

با و دادند بنا بر اصح احوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الضعیف دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابوالدرداء بهرینه طبعیه با گشته و قبری که در اسکراست و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب به ابوالدرداء دیگر است یا اصلاً قبر ابوالدرداء نام نیست و غیر ازین قبر ثور دیگر در اسلامبول است که منسوب به صحابه میدانند لکن خبر مرقد ابویوب باقی نبوده است پیوسته ابوالدرداء زوجه دیگر داشته که او نیز کنایه با تم الدرداء بوده ولی ازین را بعد از رحلت حضرت رسول ص در جبال نکاح در آورده و در کن شرف حضور حضرت رسول ص نموده است ام الدرداء خبره را ام الدرداء کبری میخوانند و دختر ابی حدردالا سلمیه بوده و ام الدرداء که بعد با مناکحت ابوالدرداء رسیده معروف به جغری شیبیه و حیمیه نام داشته است ام رطله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام متفقین و از اصحابیات دانسته و گفته اند روزی ازین بجنوب حضرت رسالت پناهی آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود و محل از البعوض متبایات الاولاد و معقدات المهاد و لاحظ لنا فی الحیث فضلنا شیئاً یقریبنا الی الله عزوجل این عبارت رطله شیبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بجنوب حضرت رسول ص عرض داشته پیش در شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آن است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و با سر خانه داری و بزرگ کردن طفلان تربیتش را مشغولیم و از هر و ثواب حساب دینی بهره ایم چیزی بمایا موزید که وسیله تقرب با حضرت پروردگار گردد و سید انبیاء و مرقد شما زمان از ذکر خدا غافل نشوید و چشم خود را از دیدن ما محرم بیندید و طوری تکلم کنید که یکانه صدای شما را بشود ما جور و مشاب خواهد بود در کتاب اصحاب مرسوم است که بعد از از حال حضرت نبوی ام رطله القشیری حسنین علیهما السلام را در برگرفته در کوچه بای مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانه حضرت

یاد ارفاط المعمر ساحتها

فاطمه رسید با سف تمام این بیت انشا و نمود

امرومان زوجه خلیفه اول ابو بکر

هیئت لی خروا حیث من داد

و عایشه و عبدالرحمن از لطن امرومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ابی بکر شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید و دختر عصام حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون شمش سعدویه بوده و در حدیث

ترجمه حال او بسیار و اتم سعد کنیه هفت نفر از صحابه تبار است که یکی از آنها مادر سعد بن حماد شیبی و او
 برای سپردن خود فوج کرده و گفته است **ویل سعد بن سعد** ضرامه و جدا
 سئل بهر مسدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل ناس تحت کذب الا ام سعد و منی
 در تفسیر کوید من خصایص المصطفی ان یحیی من شاء بما شاء اتم سلمه از زوجات مطهرات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیه ابن المغیره المحترمه میباشد اتم سلمه را ابی عبد الله بن
 عبد الاسد المحرمی تزویج نموده و فرزندش آورده که او را سلمه نام نهادند اندک اتم سلمه بن کنیه کنایه
 گردیده و از اینجا که دارای فصاحت بیان و مصافحت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناسحت رسید
 اتم علیه الصلوة و السلام شرف شد بصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
 و روایت نمود در قریب ثلاثین عثمان اتم سلمه عبارت مسطور در ذیل او را پسند داده و توضیح
 کرده باینکه نامی آری رجعتك عندك نافرین و عز جناحت نافرین لا تقف
 طریقاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجتنبها و لا یقتدح بزیاد کافعیه کلام آنگاه نوح
 حیث توخى صاحبك فانما لک الامر کما لا امر کما و لم یظلمها هذا حق اموت قضیت لیک و ان فلیک حق
 یعنی ای سپردن من سبب حیث که رعایای ترا از تو مستقر و از زیر بال تو خارج می نمیرای که حضرت
 رسول می پیوندند و ممکن استی را که نیر و ختیه بودند روشن نما و بما نظور که یاران تو با بکر و عمر رفتار کردند
 رفتار کن چه آنها امر را حکم داشتند و از راه نکر دیدن این حق مادر می من بود که نسبت بتو داد و اگر دم
 و حق تو است که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکه گفت داد و در ضمن مثل معروف بود کانی الرند و
 صلوات الرند در جمع الامثال مسطور است چون اتم سلمه عمر زاده و لید صحابی سپرد لید بن سبیره بوده
 در مرثیه او این اشعار را نشاء نموده است **یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیر**
قد کان عیناً فی السنین و رحمة فینا و میر **ختم الدسیعه و ماجد الیسمو المطلب لو تیر**
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشر **اتم سلیم دختر عثمان بن خالد و اوسیه بنی خزرج**
 و مادرش بن مالک است این زن از قنات صحابیات بشمار آمده و از باب دایت و دایش بوده
 شوهر اول او مالک بن النضر که پدرش باشد در ایام جاهلیت از او مکر شده و بشام رفته در اینجا در کوفه
 و اتم سلیم مدتی پیشوهر نسبت بعد از آنکه بشرف اسلام شرف شده بود و از اهل قبیلۀ او و ابطل

انصار ابو طلحه انصاری و ارجو است که کار شد و ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود و اما چون بنور قبول
 اسلام نکرده و از مشرکین بشمرده میشد انیمو هلمت مستعذر مینمود بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انامیم اما مانعی که در پیش است آنست که من مسلم و تو مشرکی ایامت گفت
 میستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میرود و بعد سوخته میشود و شرم یکنی که شعله چوبی سجده میری این
 در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود و حسن کا میک سید انبیاسا بزرگوار
 بجهت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفتند هر یک از مسلمانان بقدر وسع و استطاعت بدیه بخت
 تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم شکست بود و چتری نداشت که بدیه آنجناب نمایند چار سپه خود را
 که دوازده ساله بود و بخدمت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول اللہ این سپه را برای من
 گذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند منست و دعائی در حق او فرماید حضرت
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعایش
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و ششاد فرزند از او بوجود آمد که بمقام و شست نفر سپه بود و فقط دو
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از انداز حساب و تخدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصیره فوت
 که بر دم علم فقه آموزد و در سال بود و یکت هجری در اینجا بدر بقا رفت ام سلیم خواهری داشت
 کنانه نامت حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت تشریف میبردند و در او آن گری هواد را بخانه خواب قیلوله و استرح
 مینمودند و حضرت بخواب قیلوله بمقام بودند و روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشمش گشودند و دیدیم
 و انترازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتنا عم را دیدیم مثل پادشاهان که بر روی
 تخت قرار میگیرند بجز آنحضرت (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
 الله دعا کنی که تخم با آنجماعت باشم و در آن غرا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از این جماعت خواهی
 بود و این مرده فتح بخیزه قبرس بود که پیغمبر دادند با بجماله چون خلافت عثمان رسید عا کر سلام بجز
 و ترغیب معاویه برای فتح بخیزه قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباد بن الصامت
 با آن اردو همراه شد چون با بخیزه داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سراسی بانی گرفت و ام
 سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیة بوده است اقم عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعد از صلاح مشهور شیبا اکثر ارباب سیران اقم حاصم را دختر سپهر اقم حاصم سابق
الذکر دانند که نواده عمر شود و شیخ اکبر در سامرات گوید اقم حاصم حنفیه و قریه عم است که بنده عمر در ایام
خلافت خود شی در کوه های مدینه منوره می گشت از درون خانه کشید مادرش بدختری می گفت در شیر
آب و خل کن عمر دست کوش داد دید دختر بمادر میگوید طلب کار زنی است و عمر را از این قبیل کارها
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار می شود و دختر تن در زند
جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت
این دختر خوشنود شده او را در جهانه نکاح سپهر خود حاصم را آورد و از اقم حاصم مادر عمر بن عبد العزیز
وجود آمد ابو الفضل میدانی در حجج الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اقم حاصم گوید اقم
حاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اقم حاصم در گذشت عبد العزیز موسی خواهر
او حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اقم حاصم نبود و کسان عبد العزیز چند از او
خوشوقت نبودند گفتند لیست حفصه من جهال اقم حاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اقم حاصم نبود
اقم عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بایسته فاطمی از
خلفای مصر رسیده مسجد اقم عباس در مصر که در خطا مقریزی فکری از آن شده از آثار این مشیبا
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقریزی میگوید اقم عباس
زنی بود مغربیه ستمنا به بلاد و ابوالفدا اینو سید بعد از ابوالفتوح شخص معتبری معروف بعد از
بن سالار اقم عباس را نیز کوچ نمود و بوزارت الظاهر بایسته قابل آمد بعد از عباس سپهر شار الیهما
او را از این تنه خرم و خود وزیر شد پس اقم عباس بن امیر وزیر گردیده ام عقیل فاطمه
فت ماسد ما در عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بدینی که در کتب بخود در باب کان

مدتی

انت تگون مساجد ندیل

ذکر و ایراد و تنبیذ از شار ایضا میباشند

و این بیت را ام عقیل در حکایت شغل کردن بن

اذ انتهت شتمال بدیل

میخواند است اقم العلاد دختر یوسف نام تاجر اندلی بوده صاحب طبع و عالم با دیات و متعارف
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره نیز بنیه و لطافت و فصاحت اشعار داشته در فتح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را با اسم اقم العلاد نوشته و او باین ابیات خاتمانی را مدح گفته است

كل ما يصد عنكم حسن	وبعد ياكم تحلى الزمن
تعطف العيز على منظركم	وبذكر اكم تكد الاذن
من يعيش دونكم في عمرة	فهو في نيل الاماني يغبن

ابن اثیر گوید ام العز نام و نفوزن صحابه بوده است ام علی زنی است عارفه که او را در آن مقام ولایت دانسته اند و در تفحاشات الانس شرح حال او نگاشته شده و وجه احمد خضرویه که از انقیاد بوده و از شیخ ابو حفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجه احمد خضرویه را ندید بودم چنین زن را حقیر شمردم و گفتا اینها را کرده میدارم چون با این زن ملاقات کردم دامنم را برینا لغمت معروف را بر کس خواب عطا میفرماید و ترجمه حال ام علی تقیة الار زمانیه در حرف نگاشته خواهد شد ام عیسی کینه ریه از نساء معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه عباسی که نامشون اورا یسویج نموده و سبی دختر ابراهیم بن اسحق احرابی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و واعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است ام الفتحی مادر انجلیت که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی مقرران کریم را بمیدار جدال برد و چون اینکار کرد دست است او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت و دست چپ او را نیز از دست انداخته و آنگاه با سینه بخنجر قرآن کوشید تا جان بداد و او را و ام الفتحی این ارجوزه بخوانند

لاهم ان مسلدا عاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامتهم قامة قواهم	تامرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق نخاهم	ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن

شجره بن منظور الشجرى البغدادی محدث مشهوره بوده که او را ابنة السلام میگویند اندک عمری طولانی کرد و دیرگامی تعلیم احادیث پرداخته و در سال شصده و شتای هجری وفات نموده ام الفضل امش لبابه است پیش در ترجمه حال اسماء بنت عیس فکری از او شده مشار ایها زوجه جناب عمار عم حضرت رسول الله و خواهر حبیبی و بطنی میمویه بنت الحارث است که از زوجات مطهره بنی اکرم صلی الله علیه و آله میباشند و از صحبات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بنی او وجود دارد فضل و عبد الله و عبد و قثم و عبید الله و عبد الرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده لبابه بطنیه کنایه

بام فضل شده و جناب عباس را هم بناسبت بد فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
تفسیر معروف تفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام فضل بنا
بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و از امی شش نفر فرزند بحیب گردید و از پنجیمه شمرده و ایات
مستور را در حق ثار سمیه نظم در آورده اند

ما ولدت بحیبة من نخل
اکوم بها من کھلة و کھل
و خاتم الرسل و خیر الرسل

کشتن من بطن ام الفضل
عم النبي المصطفى ذی الفضل

جناب عباس را از بطن غیر ام فضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشتند
و بنا بر این عدد فرزند ان عباس بد نفر رسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و متیکه او را

نموه انصار و اعشيرة
واجعل لهم ذکرا و انم الثمرة

میگردانیدند این سه مصرع را میخواندند
یادیت فجعلهم ذکرا و ابودة

ام فضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه باکمال اسل و ابامام محمد تقی جواد سلام
علیه برقی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و ولیم از حلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
الله الاکبر گوید فیما لانه العرس گویند چه در این سال مأمون دختر خود ام فضل را با امام محمد تقی جواد
امام رضا علیه السلام داد و دوران دختر حسن بن اسل را بکناج خود در آورده و مقدمه منظومه را از شف
الضمه نقل کرده بنویسد چون مأمون اراده کرد دختر خود ام فضل را به پسر امام رضا علیه السلام بد
عباسیان از آنجمنی با خبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دو تن از اهل این
سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و اینخوانواده دشمنی قدیم
است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت میدادند بلکه در قم و سمرقند
آنها میکوشیدند و ما بجزار دعا و مناجات شرعاً را از خود دفع کردیم نیز مان با خلیفه را و آئینه
پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت منیت مناسب است که خلیفه ام فضل را بکنی
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون انجاعت آرای خود را اظهار داشتند مأمون
در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

و آن برینید و ایند که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال ضعیف و ارتکاب آن اعمال شنیع مخصوصاً قطع
 رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولع و سحر خستن علی بن موسی
 الرضا عیسیان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با اوجیت
 کنم و خود قبول نکردم و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خراسان و اینکه حالا من محمد جواد را حجت بنو فوج
 دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر
 سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فائق میباشد چون انجاعت از مأمون این سخنان شنیدند
 گفتند اینخلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
 داعیه است بهتر آنکه چندین مصلحت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با جلال
 آن کودک از شما دانایان ازل ازل میپایست که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و انما کسب
 علم از راههای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواستید حقیقت و صدق اینمقال بر شما ظاهر گردد و او را
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پائیده دارد اینخلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علمای
 قرار میدیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر جواب را درست داد ما را متابعت
 تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو تنخواهان عمل نمایی مأمون گفت قراحتین
 و همین پس انجاعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلا و مناظرین آن
 زمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میداشت و منصب قاضی القضاة تمام
 ممالک مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
 مجلس مأمون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق انجانب ظاهر
 نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بچی و اند
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عبا سیان و هواخواهان ایشان مشغول بودند
 که یحیی هم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب بنوی
 انتساب امام محمد جواد علیه و علی ابائه السلام در آن مجلس تشریف قدم از زانی فرمود عبا سیان

بایکدیگر حرف می‌زنند و چیزهای گشتند از جمله حرف انما این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
 این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجراب مسئله یحیی بن اکثم که درین مناظرین است القصید بعد از ساعتی
 یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت ای خلیفه نصحت هست که از ابی جعفر محمد مسئله برسم بامون گفت از خود
 انتخاب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود حلفت فدای آن میدی مسئله از
 مسائل شرعیة از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرسس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولاً فیض
 آن را کوش کن بعد از آن هر شئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن جمیع
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بجز موت قتل عالم بوده یا جاهل و عدا آن قتل را مرتکب شده یا نه
 و خطا و آن محرم ازاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
 کرده و آن صید از جنس طيور یا از غیر آن و از کارهای بزرگ بوده یا کوچک و شخص بر قتل آن مصر بوده یا بشیطان
 و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بجهت بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی تخریر و مستوفی
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس تخریری ناظراً و دیداریدند بامون از روی تسلط
 و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی گوید در همین مجلس بامون ام الفضل را بعقد امام ۴
 در آورد و بعضی از مومنین را عقیده نیست که بامون در حال حیات حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
 النجیة و انشاء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس فرمودند
 را از باب سیر چنین مرسوم داشته اند که بعد از بهت و تخریری بامون از امام محمد تقی احکام مسئله مذکور
 در فوق را پرسید و خواش کرد که حضرت از بیان فرماید حضرت انشرح اینجا که باید و شاید تقریر کرد
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ۲ رو بیحیی بن اکثم
 آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله برسم یحیی عرض کرد باین رسول الله پرسید اگر دانستم عرض میکنم و اگر استفسار
 میشود امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر روی حرام بود و
 بعد از یک ساعت دیدن وی بر او حلال شد چون نظر در رسید باز آن عورت بر روی حرام شد و چون
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و حکام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت والله که من جواد
 این مسئله نمیدانم شما خود باین رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند آن عورت علی الصبح کثیر

مردی بود و نظر اجنبی بکینه مردمان حرام است بعد از ساعتی آمد و وی را غریبه نظر او بران کنیز حلال شد
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد و باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد و نظر او بر وی حلال
 شد ساعتی دیگر ظهار کرد و باز بر وی حرام شد آثم کحه زوجه اوس بن ثابت انصاری است
 و اوس از صحابه و اثم کحه صحابی بوده چون اوس در غزوه احد کشته شد و این زن بارسه دختر از او ماند
 بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جا بلیت نمودند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
 های او را محروم دارند چه رسم جا بلیت این بود که بزن و فرزنداناش میراث نمیداده اند و آیه شریفه
 و تَاْكُلُوْنَ التَّرَاثَ كُلَّهَا مَا يَأْخُذُ الْيَتَامَ بِالْمَالِ لِكُلِّ هُمْ كَرِهٌ و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
 مِّمَّا كَسَبْنَ وَاُولَئِكَ هِيَ الْيَتَامُ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوحنا که التذ در باب حصص ارثیه شریف نزول ارزانی داشت
 و باثم کحه بمن و بدختران نشان و باقی بنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذموب اهل تصدیق
 که زاده از فرزایض را بنویسان بی سید بند و امامیه بانی را نیز زده با صاحب فرضه میرساند آثم کلثوم
 و دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوکلتر از همه جوان
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داکشته اند رقیه نام و رقیه و اثم کلثوم را دختران
 وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بخواست عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او اثم کلثوم همان
 سمت یافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفتند خلاصه اثم کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
 بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از اینمرا و بخت فرزندی حاصل نیاید و جماعتی از علماء اسلام
 غیر فاطمه علیها السلام را بر بائب رسول الله صلعم دانسته اند اثم کلثوم دختر حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء آنحضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن مطهره را
 اثم کلثوم الجبری میگفتند و لا اثم کلثوم را نیز میگویند و یک دختر و یک پسر از اینمرا و بخت بوجود آمد
 پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جد او ذوالهملاکین میگفتند اثم کلثوم میگوید
 که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجه السعاده فی حجه الشهاده شرح داده
 در خلافت عمر یعنی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طوطیه ارسال فرمود و اول
 قصیده عقدی مصلح برای آنمطهره اهداء نمودند که حکیم عمر آن عقد در بیت المال مسکین گذارشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق و محاسن یزید اتم کلثوم را بدید و خود را با خجتاب معترفی نمود
 یزید از او پرسید که مگر این زن را کیشناسی گفت بل و قتی او را دیدیم که جلالتش پیش از امیر اطلس بلکه مایه بود
 باری اتم کلثوم را بعد از عمر مراده او و عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بر گواهی انعطافه بدرجه اشتیاق است
 و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج اتم کلثوم را با خلیفه ثانی اتم کلثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام و معروف با اتم کلثوم الصغری است مخطبه مشار الیها را عبد الله الاصفهانی
 عقیل تزویج نموده اتم کلثوم کنیه نجف از لنوان صحابه بود که یکی از انا اتم کلثوم دختر ابی
 جبر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری کنایه باین کنیه بوده است
 اتم کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریر زوجه یزید بن معاویه و یزید او را در شعر ذکر نموده
 و شرح آن را اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری سپرداری سقیان
 بن عوف بجا صرة قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید قفل کرد و
 بعد از آن خبر ابتلای آن پیش بعضی امراض و فقه آن از وقته و قوت برسد و یزید اظهار معنی از

و ما ابالی بمالقات جموعهم
 اذا انتکات علی الانماط مرتفقاً
 چون این اشعار را معاویه پیش نهاد گفت برای

محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود
 بالقد قد و ته من حمت و من موم
 ید و مر از عبدی اتم کلثوم

اینکه یزید از صدمه سلیم اظهار بی اندوهی کرده حکما و حکما باید خود شریک آن بلیت و صدمه شود و بجهت
 قسطنطنیه رود و یزید مجبور بر رفتن شد با جمله اتم کلثوم که درین نظم یزید مشا به میشود زن یزید بوده و
 بعقیده برخی اسم او هندیش باشد و همین زن ستماء بهند و کنایه بام کلثوم است که در و در خبر شده
 امام حسین با یزید برخاسته کرد و استیضاش نمود اتم معبد دختر خاله خراعی و زوجه ابو معبد اخراعی
 و همش عاتکه اخراعیته صحابه است مشهور قتی که حضرت رسول ۱۲ آنکه مخطبه هجرت فرمودند در موضع
 معروف بقصد یحیی اتم معبد نزول نمودند مشار الیها و حنیفه خود پیش لاغری داشت که شیر و عنب
 از آن حایض میشد بلکه از ضعیفی مکن نبود او را با کلیه بچه گاه بفرستند بنا بر این آن کو سفند در کجایان
 چادر آیتاده بود غنی اگر م در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن پیش دو شمشیرند از اتم معبد
 روایت کرده اند که گفته است آن پیش تا زمان خلافت عمر زنده بود سالی خشک سالی سختی میشد

و حیوانات علف و گیاه می برداشتند که بخورد مرغ و الاکت هر صبح و شام آن پیش را میدویدیم و از آن
 منتفع میشدیم و مواجب لذتیه مطهر است که چون حضرت رسول ص از منزل ام معبد حضرت فرموده بودند
 بروند ابو معبد بخیمه خود آمده بر خلاف مأمول شیر بسیار درخیمه دید گفت ما هذا یام معبدانی لکت هذا
 عازب حیال و لا حول فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر را اینجا حاصل شد بجهت که سفید باد چرخگاه و
 و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دو شیرده شده باشند این چه حال است ام معبد صورت
 حال را حکایت کرد ابو معبد گفت ثمال آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت و حلال
 ظاهر الوضائیه تلج الوجیه حسن الخاق له تعبیر ثجالة و لم تزد به صعلة و سیم قسیم فی عینه عجم
 فی الشفاه و طف فی صوته حجل احوزا کحل ازج اقرب شدید سواد الشعر فی عنقه طح
 و فی لحیه ککاة اذ اصمت فغلبه الوفاء و اذا تکلم ساء علاه البها و کما ان منطقه خرزات
 منظره تخیل و حالو المنطق فصل لا تزد و لا هذر اجمهر الناس و اجمله من بعد و اهلا و احسبه
 من قریب بقه لا تشناه من طول لا تقهه عین من قصر غصن بیز غصنین فهو انضی
 الثلاثة و احسبهم قد را له رفقاء یحقون به اذا قال استمعوا لقوله و اذا امر بتبادروا
 الی امره یحفو یحشود لا غلب و لا مفصل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده
 رو بود و شمایلی شکو داشت نه گمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زبیا و صاحب جمال چشم سیاه
 با فراخی و مژگانش ابنوه صوتش صوت کل و فیکان از شرم سفیدی و سیاهی پیش بکال ابروی
 او پیوسته و دنباله آن باریک مویش مستحارجه سیاهی گردنش بلند و ریش زیاد و وقت سکوت
 با سکینه و وقار و بنگام کلکمل علقه قد رود زشتگی و افکار کلمات او چون در منظوم از زبان او
 سر از زیر میشتد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حل بر عجز نشود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
 اینست از دو جمیله از همه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
 نه قصیر که چشمها حقیر آید کویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی و از آن دو زیاد
 تر و قدر او افزون تر بمرهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
 میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود و چون
 ابو معبد آنوصاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظواهر

نموده اگر او را میدیدم هر آنکه بتبیت او را اختیار میکردم و حاقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بشرف
اسلام مشرف شده و از صحابه و این از صحایب است شد و پوشیده نباشد که عبارت اتم معبد
که گفته بخالی بود و فایمین دو نخل دیگر مقصود از این دو نخل ابو بکر و آزاد کرده او همان بنی سیر است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و اتم معبد اسم سه نفر از صحایب است
اتم النساء دختر عبدالمومن تاجر فارسی است از نوان عرب غرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آرد نظم و انشا کرده در مسامحت محیی الدین قصیده از او مسطور است که اینست و از آن شبها

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا باطلدى يا سرنا	وفى وامر السديد والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فتح یا جلوسی گفته شده و چون
غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح محمد و چه در ابی شیخ عیث دلمیری شود
لیث اذا اقم الابطال هومة | بقى الكتاب لا يبقی ولا يد

اتم هرون در طبقات شمرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائنین و عابدين بوده و از خوردن سخت بنان قناعت نموده و بسرو سامان اعتنائی نداشته
بیت سال موی سر خود را شانه نموده با نیخال کیوی او را کیوی سایر زنان بجز تر بنظر می آمده گویند
در صحرا با بشیر برنجورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور بشیر و از او گردیده
بطرف دیگر میرفت اتم با شهم یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسرش از یزید برسانید
او را خالد نام نهاد اتم با شهم را اتم خالد گفت بعد از مردن یزید مروان او را بر زنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از نشان خالد بجا بعد از چندی بکوفه مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت ای بن
الربیة الاسف خالد این واقعه را با درش اظهار و شکایت نمود اتم با شهم گفت ای بن ربیة کیوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جاری خود بسرو وقت او آمده بالشی بر دهنش می نهاد و فشرد
تا بدمد اتم با شهم دختر ابو طالب عم بنی کرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بوده و او صحابی است مشهوره که در معراج حضرت رسول ص و ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی بند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بجه حال و وجه سیرة بن عمر و الخزومی
بوده و پیری از سیر و آورده که او را بانی نام نهاده اند و بدینجه او را اتم بانی گفته و سیر و از سیر
و استخار صحت است که روز پنج گمه مغیر فرار کرد و در اعتدال فرار خود گفت لعنکما و لیت ظمیر محمد

ولکنی قلبت امری قلما اجد
وقفت فلما خفت ضیقہ موقف
ما اتم بانی چهار روز ایمان آورد و در شرف

و اصحابه جبنه و لا یخفہ القتل
للسیف غنائ ضربت و لا یقل
وجعت لعود کالظری الی شبل

اسلام شرف کرد و بدینجه چهل و هشت حدیث ام بانی از حضرت رسول روایت کرده است
در میان او و چنین معروفست که اعراب در اعنته از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس نجلی سیر
و حارث بن شام الخزومی سروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن شام است و در فرار

الله یعلم ما ترک قتالهم
و دجدا ریح الموت من تلقائهم
و علمت انی ان اقاتل واحدا
فصدت عنهم و الاحبہ فیهم

از غزو و در انشا و ننوده است شعر
حتی علوا فرسی باشقر مرید
فی مازق و الخیل لم تنبذ
اقتل و لا یضر و عدو مشهدی
طعالم بعقاب یوم مرصد

بن اشیر کو یخلف الاحمر ابیات سیر را

بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اجمعی را عقیده آنکه از هر چه در باب اعتدال از فرار گفته
و انشا کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهرست و حمزه بنی کوید حارث و بیت اول اشعار است که در فو
نگاشته شد اظهار جلاوت و پر دلی نموده چه تلویحاً و میکوی خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را
فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین و نیست که خوف و هراس حال انسا را نگراند
و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم تجلیج مقتول شد خون زیاد از او جاری شد
اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گر نه دیباست خون او سنجید
کرد و اتم بانی طبت فمند دختر حافظی الدین محمد بن محمد بن هند الباشی است که در روز
پنجشنبه مجیدیم ماه ذیقعدة سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدینجه بوده که امام سیوطی
از او استفادہ کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میاید اتم بانی مریم دختر شیخ نورالدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهوسنی الشافعی و مادر علامه سیف الدین اخفنی و محدثه است مشهوره که تیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان بمقصد و نهضت و توفیق شده تسلیم کریم و کتاب طریقه منظومه است در نحو و مختصر فی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایانی که جدا داری مشارع بود و تفهیم او نیموده از سن هشت سالگی تحصیل پرچون و از اکثر مشایخ عجمین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شب مسلخ ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و یکت بدر و دزد کانی نموده است امام سیوطی از مشارع الیه و از اتم بانی بنت فهد و اتم بانی بنت ابوالفوارس و کتاب المنجم فی المبعث که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکر می نموده در باب اتم بانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظین حجر عقدا فی بنیاد و میکوید شمس و در ذیل با

ذا كنت لا تدرى وغیرك لا یدری
و اشعار اتم بانی که ذیل بیت فرموده قرار داده است
على سائر الاحوال في الشر والنجس
لعلك تحظى بالسيادة والفخر
واعلم بان الله هو الكاشف الضر
وذا زقم من غير مل ولا ضجر
عليه سلام الله في الليل والفجر

این بن بچند شعر بذیل ساخته است شعر
اذ اجن ليل هل تغيش الى الفجر
فكن حامدا لله شاكر فضله
وكن ساجدا لله مادمت قادرا
فيا ايها الانسان لا تك جاها
حليم كرم خالق الخلق كلهم
وصل على المختار اشرف خلقه

اتم البهاء و دختر قاضی ابو محمد عبدالحی بن عطیه اندلسی است این بن طبعی بدیده و شسته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مریه مأمور گردیده و چون این مأموریت اسباب دو شدن او از اهل و وطن بود با حال منقلب و شمی گریان خانه آمد اتم البهاء ابر حال بدیده این بیت بجا

يا عين صا الدفوع عندك عادة
بتكبين في فرح وفي احزان

صاحب نفع الطیب من غصن الازلس الرطب ایحکایت را ره است نموده و تصنیف می هم با تم البهاء نسبت میدهد اتم البهاء امام سیوطی در او و از غرر از مال مالی قالی نقل کرده که یوا تم البهاء عجمی بوده است از بنی منقر که از مضحای توان بشمار میاید وقتی چهار شاد علت مرض او است سفار نمودند کتبی بالذکر فقهت مادته فاکت حبیبه مر صنفیه هلفه فاعتزتی ز لحنه کفست این چشم

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من عبری فصیح باشما سخن گفتیم پوشیده نباشد که
حججه بضم هر دو جیم سنگینه گویند است که عربهای بدوی از پان کرد و از کوشت قاورمه شده پیمانی
و صغیف کوشانی است که برای بریان شدن روی آتش همیکند از دونه بکسر با و فتح لام میشود
برخاله ماده است و زخمه بضم زاء و فتح لام میشود جی است که بخت انسان عارض میشود و در وقت
شدت مرضی که باینوج میسلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام امم البیثم است که مردی
که آتش میخورد بعد بضمیا فتی حاضر شد و شکسته برخاله ماده که بر از کوشت قاورمه بود خورد
و بیکل بدو پست شد امم البیثم ابن حجر عسقلانی در اصبا به گوید امم البیثم زنی صحابه بوده و
شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوافل شوهر دوم امم البیثم بنت ابی العاص که ترجمه حال آن
پیش نگاشته شد در گذشت بنده ای را ملاحظه فرمایید

اشاب ذوابی و اذل رکنی
تطیف به لحي اجتهالیه
و این امم البیثم همان امم البیثم بنت العریان النخعیه

اما مترجین فارقتا لقرینا
ولما استیثناست رقتا رنینا

است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعی
با بوالاسود الدؤلی نسبت میدهند یعنی از این امم البیثم دانسته اند و ان اشعار نسبت اگر چه بیش هم نگاشته

الایبکی امیر المؤمنین
بعبرتها و قدرات الیقینا
فلا قرئت عیون الشامتینا
بخیر الناس طرا اجمعینا
فذلها و من ركب السفینا
و من قرأ المثنی و المبینا
و حب رسول رب العالمینا
بأنک خیرها حسبا و دینا
رایت البدر را ق الناطرینا
نوی مولی رسول الله فینا

الایباعین و یحک اسعدینا
بتکی ام کلثوم علیه
الاقل الخوارج حیث کافوا
افی الشها المحرام فحجتمونا
قتلتم خیر من ركب المطایا
و من کبر النعال و من حذاها
و کل من اقبا بخیرات فیها
لقد علمت قریش حیث کافوا
اذا استقبلت و جبرانی الحسین
و کما قبل مقتله بخیر

يقيم الحق لا يرتاب فيه
وليس بكاتم علما لديه
كان الناس اذ فقدوا عليا
فلا تشمت معاوية برحرب

ويعدل في العدا والا قربينا
ولم يخلق من المتجبرينا
نعام حار في بلد سنينا
فاز ببيعة الخلفاء فدينا

اقتات المؤمنين مقصودا زاجات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله شيئا وانما يارده فقر بوده اند خديجه وعايشه وحفصة وخرم و اتم حبيبه و اتم سلمه و بنت زمعه و زيب بنت جحش و زيب المالقيه و ميمونه و جويرية و صفية شش نفر از اين يارده نفر قریش و چهار نفر غزويه و صفية كه آخرين ايناست اسراييليه و از اباالي خبير بوده خديجه و زيب مالقيه و حيات تيد بيا و هم از دار قمار طلت كردند و در حين ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانكه حافظ ابوالحسن بن الفضل المقدسي گفته است
اليهم تغزى المكرهات تنسب
وحفصة تيلوهم هند و زيب
ثلاث وست ذكرهم مهدد ب

توفي رسول الله عن شبع نسوة
فعايشة ميمونة و صفية
جويرية مع رملة ثم سودا

مقصود از اينست اتم سلمه و مراد از رمله اجماعيه و ترجمه حال مرد و نكاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خيره لبشر را اقهارات المؤمنين ناميدند بنا بر نص قرآن كريم است و چون هر يك تحت مادري مجموع نام داشتند بعد از حضرت رسول اكلج اينها جرم اما مسئله حجاب بجال خود باقي بود و از عموم مسلمين بروي خود را مي پوشيدند و علامه قطراني در مواهب لدينيه با معني تصريح نموده است اميمه بنت عبد المطلب اين با ششم و عمه حضرت رسول و خواهر اروي و اتم حكيم البضا است كه ترجمه حال مرد و نكاشته شد اميمه بنير چون خواهران خود را مي عبد المطلب پدر خویش مرثيه گفته و صورت آن از اينقرار است :

الاهلك الراعي العشيرة ذوال فقد
ومن يالف الضيف الغريب بيوته
كسبت لي داحيرا يكسبا لفته
ابو الحارث الفياض خلعت مكانه

وساقى الحميم و الجماعى عن المجد
ذاما سماء الناس تنجل بالوعد
فلم تنفكك توداديا شديدة الحمد
ولا يبعدن فكل حالي بعد

فانی لباب ما بقیت و موجد
سقا له ولی الناس فی القبر مطرا
فقد کان زینا للعشیره کالها

و کان له اهل لما کان من وجهک
و سوف ابکیه و انک فی التحد
و کان خیمه احيثما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابه مسماة با میمه بوده اند و از آنجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال و دیگر
راه بیاید و آمنه زوجه ابن الدینه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم افتاد
و در معابد التخصیص و تزیین الاسواق نوشته شد و امیمه نام داشت اما در جلد اول غانی پورا
آمنه میسند امیمه القفاریه صحابه بوده است از قبیل ابوز غفاری وقتی که حضرت رسول
غریب غزو غیره فرمودند امیمه با بعضی از زنان قبیل خود بحضور بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انا
زیدان منجج معک فی وجهک هذا فند اوی الجرحی و ثقین المسلمین بما
استنطعننا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مدد و انما یم باندا
استطاعت خود با عانت مسلمین برداریم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده بخصت داد
اما بعد با جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیہ امین الدوله دامت شوکتها)
عقبه مظهره مشارعها از بانوان سراسر سلطنت و از محدثات عظیم الشان حرم جلالت است
در حضرت کرد و در سلطنت شایسته ای علی حضرت بایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته
خطوبی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل الملهی واجبی فری بتمام
اصل صیقل از دار اختلاف طهران و ثقل منقش حمایت ضعیفای بهر سامان عقل و کفایت و کاروان
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و عقل منکر اعتناست و مؤید درستی و انصاف توان گفت
در حق این سر عظیم القدر است که سرود و اند
لفضلت النساء علی الرجال و مدحتی بسرا نموده اند مختصر خود و تقوی پرده
عفاش با ما خیریه مطر و مزین و ماثر جلیله او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهور
و معین است و از انوقت که مرحومه مغفوره ستر گبری مهد علیا طالب شراه و الله علیه حضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رحمت بیست برین کشید و در غرات فردوس
جای گزید پذیرائی نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقرار خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی نواب علیه منقذ دایم اجلها موسکوت
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و زینتات مشهور و منقول و نشان تمثال بی
مثال شمری که از استیارات بزرگ دولت ابد است علیه است و نشان شفقت دولت
فخریه عثمانی در جفا احترام و بلند ی بته و مقام مجله مشارالیه را ظاهر بسیار و شرح آن اخیریه او
از ایقرا است دجیة الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیه رضوان الله) پرده مر و اید تقدیم آستان حضرت پید الشهدا علیه السلام
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلا کوب محمد کوهر شاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و کسب شاهره حسین
در اقامه) بنای پل در ناصر آباد و سمیت لوانسان) طبع و تقیم بخانی تاریخ حضرت صدیق طاهره
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ آغا بیگم شاعر بوده هر ویه که بنا بر جلالت و حسب و نسب
و توانائی بشر و موزونان بذل توجه و احسان نموده و این شعر از دست شعر

آه از آن دایمی که دارد رشت جان تاب از تو	وای از آن لعلی که هر دم بخورم خواب از تو
آغا بیگم دختر محترمی خراسانی متهرک لب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته و شعر از دست	
ز بهشت یاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	ولا دیوانه شود یوانگی رسم عالمی دارد
آغا دوست زنی سزواریه بوده و در ادبیات ربط و دست داشته بنا بر طبع موزون و شریح و مستقیم	
هر کی آن مه باین زلف پریشان بگذرد	هر که بسیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

اما حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند متماه باین اسم اتم عبد الله
دختر حضرت امام حسن زوجة حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مشار الیه فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اقول کسی است که در
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارا
این شرف گردیده چه پدر وی حسن ثنی ولد حسن النبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیه
اجمعین و بنا بر اینکه مادر امام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر
قبیله بنی تیم که ابو بکر از آن قبیل است بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر امام عبد الله را اتم فروغ بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابطین
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که کفر
ان مخدو غظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذاشت و اتفاقاً آن دیوار در همان
صحن مشرف بانجامد و گردید مشارحیب ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او در گذشت انگاه فرو ریخت و اتم عبد الله کنیه یکی از بنات
حضرت سید الشهداء بوده. اتم فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده اند و آنهایی که گفته اند اتم فروه جدۀ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فروه است قوی ضعیف چنانست بیا کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری کنایه باتم فروه بوده است اتم کلثوم کنیه یکی از بنات
حضرت سید بن جاده میباشد نیز اتم کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر کنایه باتم کلثوم صغری داشته اند آرزوی
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیا دکار نوشته شد

شدم خاک رست گرد و بانی	چنان رویم که دیگر بگردان نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از مهر آرزو	آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

اقائی نامش آقابیکه دختر همة قرانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت

داشتی خود را همه شرفاء ناجی نکاشتی این بی شکوت	ز بهاران عالم هر گرا دیدم غمی دارد
دلاد یوانه شود یوانگی هم عالمی دارد	اقا دوست دختر درویش قیام
سبز واری در علم عروض مستثنی بود این پانز	هر کجا آئینه بان زلف پریشان بگذرد
هر که کفر زلف او بیند زایمان بگذرد	ای فحشان بو العجب در دلیست دعا
هر که دامن کبر داین در دشن درمان بگذرد	هر که عاشق شد از او دیگر سر و سامان
زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد	در فراقش دوستی کردید چو ابر و صبا
کرید زارش چو بیند ابر گریان بگذرد	حرف اباء

پادشاه خاتون ششیم حکمران است از ملوک قراحتانیان که در کرمان حکومت کرده اند
 این زن معروف بصفاة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
 سیور غمیش را که پیش از او حکمرانی کرمان در سال شصت و سه هجری بکشت و جای او گرفت بیست
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی بن زوجه سیور غمیش بالشکری بر
 پادشاه خاتون تاخت و براو غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دولت از تاج افکار پادشاه خاتون مسافران هوا را کز به دشواری است که تار و پود وی از عصمت نکو کار است	درون پرده عصمت که تکیه گاه من است همیشه باد سوزن بزمی مقنعه ببینی بخت احکاء از قبیله نذر و معونه
--	--

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیله عذره بنی قریظ و غرام معروف بوده اند و بینه بنابر معاشقه

که با جمیل داشته بیات عقیقه نظم کرده اند من الدهر ما حافت الا حان حینها اذ امت باساء الحیاة ولینها	وان سلوی عن جمیل ساعة سوا علینا یا جمیل بن مصر
--	---

دواودا لطافی در ترین الاسواق بینه رهبت
 بخی نوشته و گوید وقتی آیند و بیت را مشار الیهما بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و
 پس از انشا دین دو شعر بینه از فرط غم و غم بحالت غمی میافید بینه بیت معتمد دختر معتمد بن
 عجماد امیر شیبلیه است و اعتماد که میکیه نام داشته پیش ذکر می از او شده اند بینه بوده و
 ایند خرقه را در و پدر او معتمد و جد او عجماد المعتمد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او
 رشید و نامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
 وقتی که معتمد دو چار بد بختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعه
 اغاث حبس کردند دخترش بینه را با سیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بینه و اندوه اسرا
 متالم و متأثر گردیده که الم محبوبی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
 عزیز خود خبری بهر سانند در انحال مکتوبی منظوم از بینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
 اسیر کرد و بخشی فروختند مالک من خواست مرا بپیر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون آن پیر

منش آویت و صفات حسنه دار من باو حریت خود اظهار داشتیم و کفتم اینکار موقوف بر رضای من و اجرای صیغه نکاح است و بنابرین مقدمه رضای پدر و دعای خیر را در امری اینموجب شد	مباشتم و صورت ان مکتوب منظوم را میفرارم
السمع کلامی و استمع لمقالته لا تنکروا انی سیت و انی سلک عظیم قد تولى عصرة لما اراد الله غرقه شملنا قام التفاق علی ابی فی ملکهم فخرجت هاربة فجاز فی امره اذ باعنی ببع العید فضتم داراد فی لنکاح نجل طاهر ومضی الیک لیوم رایت فی الوفا فساک یا ابی تعرفنی به ومعسر و مکیه الملوک بفضلها	فهر السلوک بدت من الاحیاد بنت ملک من بنی عباده وکذا الزمان یأول للافساد واذا اقتناطم الاسبی من زاده فدنی الفراق ولم یکن میراد لریات فی اعماله بسداد من صافی الامن الا نکاد حسن الخلاق من بنی الانجاد ولانت تنظر فی طریق رشاد ان کان من یرتجی کو داد تدعولنا بالین والاسعاد
مستغفرا و اعتماد از مضمون این مکتوب نبات	

مشغوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آورده و جواب نامه پیشه را نوشته
اظهار رضا در تزویج ان نموده و معتمد برای نصیحت این شعر را به پیشه نوشت بدست

نبیتی گوی به بر لا	فقد قضی الذهر باسعا فک
<p>بعضی از موزنین عبودی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دخترش داشت سیده نام و او را بزنی باطنس پادشاه قشتاله داد و چنانچه این بود که معتمد با مریطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد افغن شد با او نمود که از معاونت او بجزه مندر کرده سیده پس از مدتی براه آمد و در فقه اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار موزنین مشار البیهم چنین بر میاید که اسم دختر معتمد را نمیدانسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از طلیعه صحت عاقل است و سایر موزنین اندلس که گفته اند دختر معتمد جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها بماند</p>	

نیز صحیح نیست بحکم المحدث از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
 شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتهار داشته کونیند از او پرسیدند چرا حتی که التیام پذیر
 نیست حقیقت عرض حاجت کریم است بر لایم و محروم شدن او گفتند فل کدام است و شرف
 که ام گفت فل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدو خانه سفله رود و بار نیاید و شرف آنست که
 شخص بداند اگر کسی خیر و عطائی باو نماید کرد باید مدام التزمین نیست محلی باشد باین بر کران
 کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی نماید بدر التبعی محیی الدین در مسامرات گوید بدر
 الدجی مادر القام با مرآتیه شریفین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القام بی
 در و شنی شمع در حالت موافقه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و حرکت و نظر او ناپسند آمد بعد
 از آن شب دیگر اقدام با فعل نمود بدو تیره محبوبه و زوجه آمر با حکام الله از خلفا
 قاطعی مصر بوده اصل او از قرایی صحیح مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود بدویت بدوید مشهور
 شده و صحبت و ملاحت را با فضاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقریزی و فتح الطیب
 شرح حالات و عادات او مפורست و نوشته اند چون این زن طبعاً با مکنه مغرزه و جاهای است
 و صحرانند بایل و در عمارت بلندیه دلتنگ میشد آمر با حکام الله قسری بدیع و خوش برای او در کنه
 رود نیل مباحث و انرا بودج نامید و بقصر وقتاً تفرجگاه خلفای قاطعی بود اما بدوید باین قصر
 عالی و مکان با نرمنت و سایر اسباب بختی انژی اعوام خود که این مباح نام داشت مفتون
 گردیده اینچله در نظر او هیچ نمید و بعلاقه و محبتی که آمر با حکام الله باو داشت وقتی غلیخا و وقتی از

یابن میناج الیک المشتکی
 گشت فی حق طلیقا امرا
 فانا الان بقصر موصد

این میناج در جواب او مפור داشت
 بالهوی حق غلا و احتیكا
 لو خدا نیفع من المشتکی
 هالك وهو الذی قدهلكا

قصه بودج این ابیات را باین میناج نوشت
 مالک من بعد که قدم لک
 ناند اما شنت من که مدرکا
 لا اری لا خیتا ممکا
 بنت عمی و التي غدت بها
 محبت بالشکوی عندک ضعفها
 مالک الامر الیه لیثک

بذل از غنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبداللہ بن موسی السامی و خوا
 نوش او از و نیک آبتک بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشت و اکثر وقت
 نامون خلیفه را بتغیات طرب انگیز مخطوط و مشغول می نمود و علم موسیقی را نزد خلیج و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
 موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند نایز که ترجمه حال او بیاید شاکر دی تربیت کرده و کتابی در لغت
 موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام است با این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
 شرح حال او در جلد پانزدهم غالی مستورا برکه التبت انجلیله ام السلطان مادر ملک
 اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مخضره ذکر می آید نموده ایم نیز این اصلا جاریه ام ولد
 چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شای عظیم و جلای بکمال حاصل کرد و در سال
 هفتصد و هشتاد و هجری عازم زیارت بیت اللہ احرام شد و شرح تجللات این سفر اتم السلطان را
 تکا زندگان آن اظهار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقامت سبزی خوردنی در
 خوان اتم السلطان حاضر باشد صد و قفا و کلدانهای وسیع پرازانک کرده و در آنها انواع بقول کش
 همراه داشتند و هر روز نصف میرسانیدند و سایر تدارک نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و آس
 اتم السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
 سلطان با خدم و حشم و عمارتا بویب که قریه ایست از قریه مصر را خود را استقبال کرد و با بجمه نیزین
 منشا آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفره
 او محنت میکردند و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه شتمار داشته است امیر کبریا بجای
 الیوسفی او را تزیین کرده و بچشم فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است و فات
 اتم السلطان در بیت و شتم ماه ذیقعد سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری و دفن او در رسته اتم السلطان
 که خود مشارالیه بنا کرده و عجب نیست که پس از فوت اتم السلطان ادیب شهاب الدین احمد
 بن بکمی الاعمج السعدی ایند و بیت انشا نمود
 کانت صیحه نفوت ام الاشراف
 و یكون فی العاشور موت الیوسفی
 فی ثامن العشرین من ذی قعد
 فالله یرحمها و یعظم اجرا
 و یعظو رشده یعنی امیر بجای الیوسفی در روز
 عاشر در آب غرق شد و در گذشت گویند چون اتم السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

ریا و احد مفهوم و متاسف گردید بر و بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول
 و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه پیشا و شرح حال ابن تهم خواهر پیش ذکر شده و بر این باب
 را در مرتبه پدر خود عبد المطلب انشا و نمود

اعینی جود ابد مع دور
 علی ما حدیث و ادبی لزنه
 علی شینه الحدی المکرمات
 و علی الحله و الفضل الثابت
 له فضل مجد علی قومه
 استه المنا یا فله کثر

علی طیب الخیر و المعتصر
 جمیل المجد و العز و المفتخر
 و ذی المجد و العز و المفتخر
 کثیر المکارم و جم الفجر
 مغیر بلوح کضوء القمر
 بصرف الیای زریا القدر

پر تو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز
 که عم اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار ایها صاحب
 آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق از
 نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک
 و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشا و مؤذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره عالی
 در همانجا برای خود ساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
 که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را با اسم والده معظمه خود پر تو پیاله نامیده
 بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و ولیت و سیم حادی الامیر
 از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
 عبدالعزیز خان با قایق مخصوص بان بفرستاده شاه ایران را استقبال کرد و بر پرده جاریه
 صحابه که عایشه از آزاد نموده و قبل از آزادی او را بخلافی مغیث نام بنی داده بوده چون بازادی
 نایل شد حضرت رسول را و او را خیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باندیا خارج شود بنا بر این در کتب
 فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول و فصل تعارض حج و مسئله خیار العتاقه ذکر شده
 است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از او شود و بخوابد
 آن نیز هیچ ناید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او حرام باشد نمیتواند فرج کند و سایرین

گویند خواه زوج قرار باشد خواه عید جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریر صاحب کرمست
بوده دلیل نصیحتی کاشف از اینکه بعد الملک بن مروان مینمود و توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد ظاهر و عتق و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در سبب مختلف میخواست
و بصحبت صلحا غنی داشت چون خلیفه شد انهد او را از یاد بردشت و حالات او دیگر گویان کردید
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه بابریر مصاحبت داشتم من میگویند
ای عبد الملک ترا در اسی خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری
اگر انتم مقام حاصل نمودی زنها از زنت دم پیریز و خون مردم میریزند من رسول اکرم میفرمودم
شخص اگر بد بشت رسد و دخل نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه جماعتی خون ناحق برنجته باشد او را
طرد نمایند عبد الملک برخلاف نصیحت بریر و خونریزی مثل عجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد و همانا
همین فقره را منظور داشت که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده پریچان خاتم دختر شاه و کما
اول پادشاه صفوی وزنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در وقت شاه طهاسب ایل حمیدین
پادشاه دودسته شدند و خواه جید میرزا پسر شاه طهاسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا پسر
جید میرزا را که در قلعه قفقعه محبوس بود میخواستند سلطنت بردارند و پریچان خاتم طالب پاد
شاهی این برادر بود و سعی و اسمعیل میرزا شهرایری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قفقعه
بیرون و بقزوین آوردند زمام تمام سلطنت بدست پریچان خاتم بود و چون پادشاهی بر اسمعیل
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریچان خاتم را کوتاه کرد و دیگر افزون بکارهای دولتی دخل
نداشت تا اسمعیل میرزا بمردم شاه محمد پسر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریچان خاتم در این ایام قدرت غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریچان خاتم را اسباب فتور خود دانست و او را مقتول ساخت
بریکه از جواری ازاد شده بی زبهره است در ظرافت و کرم از قرآن خود آهست سازی چنین داشت
و در خانه شخصی از اجداد و اسخیا قریش بزنی میر نیست و در مدینه منوره بهمان خانه بنا کرده بود که وارد
و مسافری در آنجا نزول اختیار میکردند و از تزیل و بی بهره میرد نفیس بن فریج که از عشاق مشهور عرب
بقصد دیدار معشوقه خود این خانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

و تفصیل این قصه در جلد ششم غالی تشریح آمده بر م عا ل م ر و ج ه س ل ط ا ن م ح م و د خ ا ن ث ا ن ی و م ا د ر
 س ل ط ا ن ع ب د الم ج د خ ا ن م ر ح و م س ل ط ا ن ع ث م ا ن ی و ا ز خ ی ر ا ت ن س ا ر ب و د ه و ک ا ر ه ا ی خ ی ر م ن و د ه و چ ن د
 م س ج د و ق ا خ ا ن ه و م ک ت ب س ا خ ت ا م ا ب ت ی ر ن ا ن ی ه ا و م ر ض ی ا ن ه ا ی ت ک ه د ر م س ت ی ک ی ب ا ع م ج ا س ل ا م
 و ا ق ع ا س ت و ب ه م ی ش د و ب ی ح ا ه ن ف ر م ر ی ز در ا ن م د ا و ا ی ش و د و ا ر م و ق و ف ه ک ه ب ر ا ی ا ل م ر ض ی ا ن ه ا ق ر ا ر
 د ا د ه د و ا و خ د ا و س ا ی ر ل و ا ز م ا س ا ی ش ب ر ا ی م ر ض ی ت ر ت ی ب م ی د ه ن د ب ا ع م ج ا م ر ض ی ا ن ه ا س ب ا ب
 ل ط ا ف ت ه و ا ی ا ن م ی ش د و د ر ب ن ا ی ا ن س ا ی ر م ا خ ط ا ت ن ی ر ش د ه ک ه ا ز ه ر ج ت م ن ا س ب ت ه ا
 و ب ی ح و ب ص م ع ن ی م ش و ر ه و ا ن ج و ا ر ی ی ک ی ب ی ق ی ع ع ب ا س ی ب و د ه و م ح م د ی خ ل ی ف ه ا و ر ا ب ی ق ی
 ک ر ا ف ا ب ت ی ا ع م ن و د ه د ر م د ی ن ه م ن و ر ه م ت و ل ر ش د ه و د ر ن و ا خ ت ن ع و د و خ و ا ن د ن آ و ا ز ک ا ل ی

یافته و در وصف او سروده اند	بصیرات الشمس من دانه
فازت بدلت فانت الھلال	سبحانک اللهم ما هکذا
فیما مضی کان یکون الحال	اذا دعت بالعود فی مشهد
و عانت بمنی یدیهما الشمال	غنت غنائاً یستفر الفی
حذا و ا ن ا ل ح د ی ق ن م ا ا ل د ل ا ل	بغدا و خاتون دختر امیر چوپان مشهور

ا س ت ک ه د ر ز م ا ن س ل ط ا ن ا ب و ع ی د ب ح ا در خ ا ن پ ا د ش ا ه م غ و ل م ن ص ب ا م ی ر ا ل ا م ر ا ن ی د ا ش ت
 و چ و پ ا ن ی ا ن چ ل س ا ل م س ت ق ل ا ح ک م ر ا ن ی ک ر د ن د و ا ن ه ا ز ف ر و ع س ل ا ط ی ن چ ک ی م ی ت ه و ا ن ا خ د ا د چ ک ی م ر م ح س و ب
 م ی ش و ن د ب غ د ا و خ ا ت و ن ل ص ب ا ح ت و م ا ح ت م ع ر و ف و د ر ح ب ا ل ه ن ک ا ح ش ی خ ح س ن ک ی م ر ک ه ا ز ب ر ز ک ا ن
 ا ن ز م ا ن ب ت ا ر م ی ا ی د ب و د چ و ن س ل ط ا ن ا ب و ع ی د ب ا و م ی ل و ع ش ق ی ب ه م س ا ن ی د ن ا چ ا ر ش ی خ ح س ن ا و ر ا ط ا ق
 و ا د و س ل ط ا ن ا ب و ع ی د ت ر ی و ج م ن و د و ا ن ی ر س م س ل ا ط ی ن م غ و ل ب و د ه چ ا ن ک ه ص ا ح ب ص ی ا ل ی ف ا ل ح ب ا
 ک و ی د ل و ک چ ن ک ی م ی ت ه ع ا د ت د ا ش ت ن د ک ه ب ر و ج ه ب ر ک س م ی ل و ر ع ن ب ت م ی م و ن د ش و م ر ا و ز ن ر ا ط ل ا ق
 م ی د ا د و پ ا د ش ا ه ب ر ن ی م ی ک ر ف ت خ ل ا ص ه س ل ط ا ن ا ب و ع ی د ا ی ر ط ی س ل ک ه ب غ د ا و خ ا ت و ن د ا ش ت
 ن ا م ه م ا م ا م و ر خ و د ر ا ب ا و ت ق و ی ق ی ک ر د ه ب و د ی ا ب ر ا ی ن ا ن ز ا ح ک ا ر م ی ک ف ت ن د ب ع د ا ر ف و ت س ل ط ا ن
 ا ب و ع ی د ا ر پ ا خ ا ن ک ه ب ح ا ی ا و پ ا د ش ا ه ش د ب غ د ا و خ ا ت و ن ر ا ب ت م ت م م و م ک ر د ن س ل ط ا ن ا ب و ع ی د
 م ت م م و م ع د و م س ا خ ت م ن ا ن ا ب ن ط ا ف ر د ک ت ا ب خ و د ک و ی د ی ن ا ن و ف ض ل الشاعره

نصف خدا
 کار است

مرد و از جواری خطبه مشوکل عباسی بود و در قریه بکمال داشتند روزی مشوکل بانوی آنهار گرفته
این بیت بخواند نقلت اسباب الرضا خوف خطبه و علم حتی له کیف یغضب
پس از انشا دین شعر بنان و فضل گفت هر یک می بینم اورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فصل در حال این بیت را بدیهه گفت	بصداد نو بالموذنه جاهل
و یبعد عنی بالوصال و اقرب	بنان بن بی تامل سرود
و عندک العقبی علی کل حاله	فما عندی بد و لا عنده مذهب

و ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایند وزن را رباعی باهر است
احتیاج بدلی و دیگر نیست علت ابجدی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیصر روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت ابجدی محسن جمال
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته شمار همیسا با بدید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمنع بود آخر الامر انش هو امیطنی و سر در گشت و بنت ابجدی را
بقوم و قبیل خود اعاده داد بنت خدا و یردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خدا و یردی در سال شصده و هشت و چهل
در اسکندریه ظاهر شده و خلقها باز ندانسته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزیرهای مصر
او را احضار کرد و همراهی نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند قبره مشارالیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد و پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه بانو
خلیفه عباسی است پدرش بخواهدی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریفه
عروقی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخشها که خلیفه نمود طولانی و شهو
است از جمله گویند در شب زفاف او شمع افروختند که از چهل من عنبر ترقیب داده و هیچیک
در جمله کسره که با کلا بتون بافته و تمام سطح آن بخواهر تر صیغ یافته بود چون بامون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله با نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغیر و کبر من فواقعها

حصا در علی ارض من الذهب

وحریری صاحب مقامات که در مقامه

تبریزی میگوید و بقیس عمرش و بوران غیرشما اشاره بهمان حصیر کرده است که در شب زفاف بوران
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی آمرانند فلاست بخله

مامون گفت شده این شعر انشا و کرد
وام ان یدعی فریته فانقته من دهم بد
کرده بودند بیشتر مخزن خام باطلی است که با کوی
بیان هرون و قد ظفرت ولكن بیدت من

فاد من ماضی بجهت عارف بالعلم فی الظلم
از جمله اشعار طرب آنجیز که درین نور با سر و نظم
بارک الله للحسن ولبو دازنی الحسن
مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که منی

والم این حازم مراح نموده است یا قبح بوران در سال کعبه و نود و دو و بحری متولد شد و در
سه و بیست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان او با مامون خلیفه در دویست و دو
وز فاش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که قدایت معروف و اعراب
آثر البورانیه میگویند منسوب به بوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجزیره خراسان
زوجه شاه اسماعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت این
خانی را در دجنگ چالدران که شاه اسماعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و هر دو خاتم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب
صحیف الاخبار تا جلی خاتم را چچوبه شاه اسماعیل دانسته و منکوحه و در هر حال بر عایت مودت
دولتین اسلامیتین ماسر که شت نلال آنجیز نیزن را یادآوری نمینمایم بختیه البکریه
و خمر عبدالله و از قبیله بکرن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیله خود بجزیره
حضرت رسالت پناهی آمد و شرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و در سم بیعت مصفا
بارشول آ بود در مردان اما در زنان فقط قول بیعت میدادند خلاصه استیدانام در حق
بسته و اولاد و دهای خیر فرمودند برکتی در آنها پیدا آمد چنانکه عده اولاد او نبشتند
و از این شصت نفر چهل نفر دگر بود و بیست نفر آنها در حجاب دشید شدند و این اثیر فقیره را
تصیر کرده است یکم و هلوئی شاعره بوده است جهان آبادی و اثیر از دست

کر نشیر شود ان روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

سیکیم جان خاتم و ختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از لطیف بدربجای
خاتم دضر قادر خاتم بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجو آمده و اورا با نایب سیکته اند و میر حرم
محمد قاسم امیر برنی داده شد و خاقان مغفور میر و در علقه نامه با این و خضر داشته و سفر اخضر او را همراه
و صحبت قرار میدادند و تیرن بچو و بخش معروف و بطریقیت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاج ملا رضا
بهائی که از شیخ انصاری شمایا بوده و بهر سال سبخی خطیر حضرت شیخ خود نیاز نموده و محمد قاسم خان امیر شوی
اورا خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان
تلمیر الدوله شهرهایون خاتم که خواهر سیکیم جال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره پادشاهی
و در مجالس حاضر میشدند بدور بر وزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباستین در بغداد
بوده و بجا ریخت الملك شمرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر سعور چنین

لبیاضی شفته مشالها که دیده و در خوا کف
الحی فاسکت فیه بدو و
معروف و آیند و میت از تاج افکاهوت
سیفاحسا ما فی القرب دینا
فالیوم ابرزة الرمان مصونا
یهیات ذاک وان اراد بید
اغزال عمر و للشقا و سعید
فوق المنا و زمیة خا طبا
حتی ترایت من الرمان عجائبنا
بین المجمع لال احمد عاشنا

شکی القلب ظلمته فی الحث
بکارة الممالیة تابعیه الیت بقصا
یا زید و نکت فاحقر من دارنا
قد کنت اذخره لیوم کرهیه
اتوی بن ضد الخلافة مالکا
منشک نفسک فی الخلاضلا له
قد کنت اطعم ان اموت و لا اری
فالله احرمدتی فتطا و لت
فی کل یوم لالرمان خطیبهم
صاحب عهد الفریدی نوید بکاره هلاکته

بالله درین ابیات از معایه بکفته بود و معنی اشیا ج او را بران داشت که مجلس معاوید رود
و از او چیزی بخوابد عمر و بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون
بکاره را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار

وحریری صاحب مقامات که در مقام	حصار در علی ارض من الذهب
بتریزی میگوید و بقیس عمر شاه و بوران بفرشما اشاره بهان حصیر کرده اند گویند در شب زفاف بوران	عادت زنان عارض میشد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امرا الله فلا شتمی
فاد من ارض بجهت عارف بالعلم الظلم از جمله اشعار طرب آنچیز که درین نور با سر و نظم بارک الله الحسن جلبو دانه الحسن مامون چون این بیت شنید گفت بخدا کنی	مامون متعنت شده این شعر را نشا و کرد وام ان یدعی فریسته فانتقه من دهم بد کرده بودند شعر محمد بن حاتم با بلی است که با آن بیان هرون و قد ظفرت ولكن بیدت
<p>و نام این حاتم مرادج نموده است یا قبح بوران در سال کمید و نود و دو و هجری متولد شد و در سه دویست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان او با مامون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از آن زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بتر نبوده بورانی که قدانیت معروف و اعراب اکثر البورانیه میگویند منسوب به بوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجزیره خاتم زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت این خانیز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و بجزیره خاتم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب صحیف الاخبار تا جلی خاتم را مجنوبه شاه اسمعیل دانسته و منکوحه در هر حال بر رعایت سواد دولتین اسلامیتین ماسر گذشت ملال آنچیز این زن را یا داور می نامیم بحقیقه البکریه دختر عبداللہ و از سبیل بکرن و اهل زنی صحابه بوده است این زن با پدر و اهل قبیل خود بجزیره حضرت رسالت پناهی آمد و شرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و در رسم بیعت حضرت بارشول بود و در دران اما در زمان فقط قول بیعت میدادند خلاصه سیدانام در حق بیت و اولاد او دعای خیر فرمودند بکئی در آنها پدید آمد چنانکه عده اولاد او بیعت کرد و از این بیعت نفر چهل نفر دویست نفر از آنها و هجده و شصت شدند و این امیر فقیر را تقریب کرده است بیکم و هلوکی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و امیر ارکان</p>	

کر می شود ان روی چو خورشید مرا یاد شاهی چه که دعوی خدائی بکنم

سیکیم جان خاتم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدرج
خاتم دختر قادر خان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جانباچی بکنند اند و بر حرم
محمد قاسم امیر بختی داده شد و خاقان مغفور میر و علاقه تاسه با این دختر داشتند و سفر اخضره او را همراه
و مصیبت قرار میدادند و انیز بچو و بخش معروف و بطریق ابل عرفان مایل و مرید مرحوم حاج ملا حسن
همدانی که از مشایخ انصاریان بوده و بر سال سبلی خطیر بختی خود نیاز نموده و محمد قاسم خان امیر شوهر
او را خاقان مغفور بیاثر میباشند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد باقر هم خان
ظهير الدوله شوهر بنایون خاتم که خواهر سیکیم جمال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره یادگار
و در مجالس حاضر میشدند بدور بر وزن قصور از جواریه معنیته و در عصر عباسیین در بغداد
بوده و بخاری بنیت الملك شمرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر سعید و حسن

لیاضی شفته مشالها که دیده و در حق او گفته	شکی القلب ظلمته فی الحشا
الی فاسکت فیہ بدو را	بکاره الملایه تابعیه است بخت
معروف و اندوخت از تنایح افکار است	یا زید دونک فاحضر من دارنا
سیفاحسا ما فی القراب دینا	قد کنت اخره لیوم کرهیه
فالیوم ابرزه الزمان مصونا	اتری بن هند للخلافه مالکنا
هیئات ذاک وان اراد بعید	منشک نفسك فی الخلاضلا له
اغراق عرو للشقا و سعید	قد کنت اطعم ان اموت ولا اری
فوق المناوین امیه خاطبا	فان الله اخو مدتی فتا و لت
حتى تراثت من الزمان عجايبنا	فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین المجمع لال احمد عايبنا	صاحب عقد الفریدی نویسد بکاره ملایه

بالله درین آیات ارعایا وید بگفته بود و وقتی شایع او را بران داشت که مجلس معاوید رود
و از او چیزی بخوابد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون
بکاره را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها بخیر از آن اشعار

مستور در فوق را خوانند و بخاره نیز خود اعتراف کرد که ماظم این ابیات اوست مذکرات متنا
 مستعرض نشد که گفت اینجا هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مرا
 نمود بلقیس دختر محمد بن بدرالدین بهجراج الدین یمنی است و جدا و سراج الدین استاد این حجه
 عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشارعیم همه اهل علم و فضل اند و جوایز آن اسباب افتخار و
 اشتها را نهاده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت شهرت است در ماه ذیقعد سال
 هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشته
 ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را
 از مشایخ طریقت شمرده اند و آنکه این حجر بی دست همان نبوت خدا و بر دی است که در
 حرف بآ ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش منی در مصر
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبال می نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه این فقری در
 بنجوم ظاهره خود با غیظ طلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبداللہ دیوانه بوده و
 پیدای قرین ذکر از او نموده و در اقامت داشته و کاتبی بی سظم میآورد و اشعر زوب
 روم بیاغ و زنگرس و دیده و ام کفر که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف است

دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مستور است
 همان کتاب کتبه جاریه سازنده و نوازنده خود و ملوک که شغنی بوده عشق حقیقت او را سجد و نمایند
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارند شب و روز به آه و زاری فغانه و بیقراری مشغول میگردد
 اهل خانه بنبوه آمده او را بر رضیانه مجازین میسرند سری قطعی او را از رضیانه بیرون میآورد
 و پولی بآلک او میدهد و او را از آرمیاز دخته ایسات عاشقانه بسیار بیقرار آورده از جمله
 اشعار مستور را در رضیانه گفته است

معشر الناس ما جنت ولیکن	انا سکرانه و قلبی صیاح
اغلتم بیدی و لم ات ذنباً	غیر جندی شجبه و افتخار
انا مفتونه بحب حبیب	

لست بغنی عن بابہ من سراج
وفساد الذی زعمت صلاح
وارتضاه لنفسه من جناح

فصل الذی زعمت فساد
ما علی من احب مولی الموالی
تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان ثبت البغدادیه اشاره نمودیم و خیر ملک ظاهر میر سید قداری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خاتقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون
رباط البغدادیه را در سال شصده و هشتاد و چهار با اسم بیت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از اینجا که خاتقاه فرزند مخصوص زنان
بوده همیشه زنی را ببل علم و صلاح در اینجا اعتکاف نموده و نوان را نصیحت و وعظ میکرد
و علم و ادب میآموخته مقریزی گوید اتم زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقه با مهارت و تفقه و قلیلی از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم را متذکر
و تذکر مسیاحت و خود بعبادت و عی تمام داشت و بسیار زمان صری و دوشقی که از او اتفاق
و استفاضا کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنابر فضایل و صفات فرجوره اهل صلاح بجای است او
مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقه مهابتی از او بمکان را مشهور
میشده و بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او انسا
که بجای او سمت برتری و تقدم بر نوان مختلفه رباط البغدادیه داشتند بخدا و به مشهور شدند گویند
چون رباط البغدادیه خاتقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهایی که از شوهر خود طلاق
میکرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین بنوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری
و بتری نمودند تا زمانی که باز بر میل و مسالمت آیند در اینجا اتفاقا اقامت داشتند و زنی که خدمت
آن خاتقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از اداب معینه نمیدوخت و این اصول در انجمن تائیدی
منضبط بود و انساال شصده و شش بواسطه انقلاب بانی که در مصر روی داد شیرازه انتظام اینجا نقاد
از یکم است مگر خان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان را بایع مشهور به اوجی است مشار ایها صاحب نیکی جامع اسلام
بوده و موقوفه آیین مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای نیکی جامع را ابتدا بایه مگر سلطان معروف

به کوشم و الدما در سلطان ایرجه خان نهاد و چون او در گذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت
و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و مطابخه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره ملک
برای خود ساخته است خیرات و مبرات نیز در آنست و افواه مذکور و اوراتالی را بعد از آن
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسیر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ما پیکر سلطان مادر
سلطان ایرجه خان زنده بود خدیجه سلطان را والد کوچک گفتند و والد کوچک در سال
هزار و نود و چهل و هجری وفات نمود لقیته الارمننازیه دختر ابو الفرج عیث بن علی
بن عبد السلام قصوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که کنایه به اتم علی بوده
و پیش ترجمه حال او را و ده دادیم بنابر این گوئیم اتم علی لقیته در علم و فضل و شرف و فصاحت ممتاز
و شرفی بنجال داشت و وقتی در اسکندریه ملازم است ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر
از مشاییر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیته ذکر می نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم پیامی می گزید زخم شد دختر کوچک مقتضه
خود را پاره کرده پیای من بست لقیته آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیده انشاء نمود

لو جدت لستبیل جدت بخدی	عوضاً عن هذا رتلك الوليد
كيف لي ان اقبل اليوم وجلاً	سلكت دهرها الطريق المحيد

قاضی شمس الدین بن خلکان کو بی لقیته ایتمضمون را از هر و ن بن یحیی المنجم است باس کرده گفته است
كيف نال العشاء من لم يزل منه مقبلاً في كل خط جسيم
او تقي الاذی في قد لم تخط الا الى مقام كريم

لقیته ضایده و قطعات بسیار دارد که همه مضح و آیدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
گوید لقیته قصیده حمزیه باسم مظفر قلی الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشاء نمود و در
آرایش یزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد و قلی الدین گفت لقیته
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است لقیته انحراف بشیذ قصیده در نرم نظم آورد که
و قلائق انوار حریه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرایی بسوط الید و قادر است لقیته در ماه محرم سال پانصد و پنجاه

هجری در دمشق دارالملکت شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشت
 فوت پدرش ابو الفرج در او آخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام در شنبه
 هفتم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
 صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرأنت یدی طولی داشت
 و آنچه را میبیکاشت بمقت بضبط آن میکاشت پدر ابو الحسن علی که شوهر فقیه باشد بفاضل معروف
 بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نو دستوار شده و در اقل ربیع الاول پانصد و شصت و هشت
 در اسکندریه بدر بقرافه و در منازقریه بوده در بر شام و فقیه الارمنانیه منسوب بآن دیکه میباشد
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
 بود پوشیده نباشد که سلطان شاه بر ادبی داشت موسوم بکیش خان که با او از یک مادر بود و
 در ولایت جند حکومت مینمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدر نشست
 و اعتنائی برادر بزرگتر نمود و انداخت در میان گرفت پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوب کیش
 خان شد کار و مصالحه انجامید و بعضی از بلاد خوارسان بسلطان شاه تعلیق گرفت و او در سال پانصد
 و شصت و پنج هجری بمرد و ملکت او را نیز کیش خان بر دو چیری نگذاشت که ترکان ملکه هم کیش خان
 مقتول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
 ششصد و پنجاه و هفت هجری که بلا کو خان غرم تنخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل ابو طاهر
 کبرن از امیر معاف داشت و پسرش ملک صاحب را با عا کر موصل بار دوی خود ملحق ساخت
 و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان بشود بلا کو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
 جلال الدین بملک صاحب و لد بدر الدین لؤلؤ ترجیح نمود اما ضربت منظور بن تیان
 و دختر عبد القبن زیر است و نوار منکوته فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از محبت
 مزاجت زوج خود خارج و متخلص شود تا حاضران نزد ابن زیر شفیع قرار داد که ابن زیر با سخا
 او اقبال و اقدام نماید و فرزدق پسر ابن زیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تا حاضر فرزدق
 غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را بخواند
 دلیل الشفیع الذی یاتیک مؤترراً | مثل الشفیع الذی یاتیک عریاناً

و از آنوقت شیخ عریان ضرب المثل شد بر خلیکان در ترجمه حال ابو الفضل پیچ بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل پیچ داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه پیچ گفت استدعا دارم که بپس من محبت داشته باشی خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست پیچ گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرمایید در او حالت محبتی نیست بخلیفه حاصل نشود و چون آثار خست از و فیلور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک روبا ز دیاد بخند و بدرجه متبی شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال نظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شیخ عریان مقبول افتد در عریان نیز مثل شیخ عریان ضرب المثل است و نشاء آن اینکه وقتی زیر نام از قبیله بنی خثعم عریان نزد طایفه آمده خبر داد که قبیلۀ او را غارت کردند و از آنوقت هم شکم هر کس میخواست قبیلۀ خود را خبر دهد که جماعتی نیست آنها میآیند عریان شده میآمد و میگفت اما التذیر العریان یعنی آگاه و بوشیار باشید که دشمن میرسد تمومه کنیز که گفته بود از علیه یا عتابیه دختر محمدی عباسی تو در حق تمومه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذّة تؤسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بسجن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غلا دة	تظلمها انز قلت طاوسه
وجنته از ش بهتها با نة	في جنة الفردوس مفروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موشوم به بدایع البدایع مسطور است
 متمیم طبت و بمسب زوجۀ رفاة القرط الضحی بود و مشار الیه او را بمسب طلاق مطلقه نمود و
 عبد الرحمن الزبیر القرطی او را بزنی گرفت چون متمیم عبد الرحمن را عین یافت از او مفارقت کرد و او را
 حضرت بنول متجو یا شد که آیا بمقدور محلل برای تجدید فراغت با رفاة کافی است فرمودند لا
 بدوق حیلانک و بدوقی عیلة د الزبیر لفتح زاء است تو مان آغا این نام نامی بخند نفر و خنرا
 سدا طین عظیم الشان واده شده و در نیمه و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی ستماءه باین اسم ملقب
 بنفر الدوایه میباشد تقیة دختر خطیب محدث ابو الفرج عیث بن علی بن عبد السلام

الاومنانی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شستیم آن ترجمه را کوید مشارالیه در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی سپهری و ابوالکجاج صاحب کتاب الف بابا سپهری
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است امدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل نموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابوالکجاج از قیقه اجازه گرفته و ابوالکجاج بنیابی
سیکوی قیقه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده فرست
و روایت نمایم برخی از اشعار از یک قصیده طویل که در مدح حافظ السلفی است شرح ذیل ذکر نمایم

وعلی علی ظهر السماء خيامها
لما بی فرجاً علی غمامها
ترنوفیهم ما نقول خزامها
الحل من فرط الحیاء لثامها
خالات من خالها رقامها
یا صاح قمر السعادة قد اقبلت
واجمع خواطرنا لجلی فکرنا
مدح الامام علی الانام فریضة
الحافظ الجبر الذی شهدت له
واخر قصید ورا طوری خوب گفته که گفتم

اعوامنا قد اشرقت ايامها
والروض متبسم بنور قاحه
والنرجس الغض الذی احداقه
والورد یحکی وجنة محمرة
وشقائق النعمان فی وجبته
وبعد از کمال تشبیه شروع مدح حافظ السلفی کرد
وتبتهت بعد الکری نوامها
لما تجرد للقریض حسامها
فخر الائمة شیخها وهامها
ارض العراق بفضلها وشامها

لطف و رشاقه او ایل ان را فراموش ننماید و در همین بن اویس از بیجا
ترکان و زنی برین اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر بوق از ملوک چرک شهر
او را ترجیح کرد و بعد از طلاق داد عمراد او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را برقی بگرفت
چون بنیاد بارگشتند عم او احمد درگذشت و شاه و شاه پسر مشارالیه بخت پادشاهی گشت
انما و شوهر خود را بود نمود و خود سلطنت پرداخت بعد از ان محمد شاه پسر قزاقوسف با و حمله کرد
بکمال بغاوت را در بند محاصره داشت و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و ستر امضا
شد با بی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بنده حکمرانی ممکن کرد و تند محمود را نیز ملاک ساخت

این کتاب را در
درباره این کتاب
بغداد در کتابخانه
دولتی موجود است
و شماره آن

در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد و بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و ط
بتصرف مشایب درآمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و الا در سال شصت و هشتاد و
در گذشت در انباء ابن حجر ذکر کنند و شد توئی القون زوجه ملا بقائی که صاحب میر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج میناک داشت با شوهر وزن اکثر شاعره و با هم طفره

مزاج دست میداد توئی ملا این باعی گفت	یاران ستم پیره زنی کشت مرا
کاواک شده چونی از او پشت مرا	کر پشت بسوی او دمی خواب کتم
بیدار گشت بضرب انگشت مرا	توئی تیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابی گشت یکی کشت مرا	روزی نبود از و بحب بند پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت	بستر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این باعی در جواب العجائب نیز باعی بنظر آمد	ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
شبها همه پشت سوئی من خواب کنی	بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توئی شخص زنی از محدثات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر توئی با مردی بی پرده و از زن
ملفت نمیشد توئی ازین ادای نامعقول بچان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاء نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش	یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ای خواجه بیایا من و تو صلح کنیم	تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدین آینه و بیت متنبه شد و امر داد و اع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توئی
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز پیش و
بروت داشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شہوت انگیز بشنوه های دلربا
و غمزه های بلا خیز و حرکات دیگر زنان رامست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشاخصت که مرد است روزی دختر حاکم در آن
حمام آمد و بکسین رفتی از اکثر او جدا شد و دختر در حمام را بست و در جستجوی آن بکسین برآمد

تاج پند زنی
طعنیه یافت
مرا

نصوحا لرزه برانداش قیاد پریشان و گریان و محضو قلب بر سجده گذاشته گفت خدا
عزتم نکند که رسوا شوم و من توبه میکنم که بازیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگیان را
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از براندخت و لباس مردان پوشید پیش مجتهد رفت و بگوید
الی الله توبه نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه در آسنة و اقوا مشهور گردید تصویر بر بنده
مرشد آبادی از میرجو شش عظیم آبادی شنیدم که نام و لقبش خانم بود شعرا و دو کیفیت این یک

بیت فارسی نیست از افکار اوست	فنت زانی منت شناخته ام
بد بلائی منت شناخته ام	خوش نقل کرد که روزی تصویر بر پیش رخا
خود بردوش گرفته در صحنی خایه اشاده بود میترشتی شوهری که مرد شاعر بود این مصراع بر خوام	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر گفت
دیدم بدوشش ائمه طفلی پری نژادک	چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی

حرف الشاء

ثبته بنت یحار زوجة ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپهر عتبه بن ربیع
و برادر بنده بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عدا دحی می جنگ
گردیده بار خضه مهاجرت کرده و از انجا بحدینه متوجه مراجعت نمود در تمام غزوات ملازم
خدمت حضرت رسول مترا داشت تا در یوم الیما شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزی
طلبیدند و اصحاب نبوی را بچنگ تن بین دعوت میکردند رسول اکرم ۳۰ او را از رفتن میمان
منع فرمودند و پسند خواهر ابو حذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود همرا
مینمود و بنا بر حمیتت جا بلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاء کرده گفت

فاش کرت ابا رتاله من صغر	حتی شبت شبایا غیر محجون
الاحول الاغل المشوم طائره	ابو حذیفه شتر الناس الذین

اثباتیه زوجة ابو حذیفه صحابه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیم و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند
اند و ثبته بنت خنظل الاسلمیه یکی از انشاء تابعیه شبایا ثویبم جاریه ابولسب غم حضرت

رسول بوده و مژده ولادت سید نام بابا بولهب او داده و بولهب او را آزاد کرد و اول زنی
 که اشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد نویسه بود بعد صلیمه را این شرافت نصیب شد نویسه و حتی
 که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سر و ح نام و چون ابوسلمه بن عبدالتین
 حش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی است
 که سید عالمیان ابتدا یک هفته از پستان آمنه شیر خورده اند بھر حال نویسه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است
 مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت
 عباس نجواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در ناچیز و عذاب الیم بمنقدر در شتاب
 رسول اکرم بجای این که نویسه را بخورده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
 اسلام نویسه اختلاف کرده اند تا شخص دایه کی حضرت رسالت پناهی در انجیل ذکر کرده و نمودیم
 شریا) مشوقه عمر بن ابی ربيعة المحرمی از متقدمین شعراى اسلام و دختر عبدالتین بن بحر بن
 امیه الاصحراست و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربيعة در حق او گفته در وقتی بوده است
 که سیل بن عبد الغزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده است طولانی که بدین

بعدا نام سامر الركبان
 یخط الی حق اتانے
 ایها المنکح الشربا سهیلا
 هی شامیه اذا ما استقلت
 و لطف این اشعار پوشیده نیست از نکاح
 من رسولی الی الشربا فاتانے
 یعلم الله انتی مستهام
 نیز اشعار ذیل را عمر بروی کاغذ قوی نوشته
 کتبت الیک من بلدی
 کتیب و اکف العینین بالحرش
 چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند

این اشعار را عمر بن ابی ربيعة در حق او گفته در وقتی بوده است که سیل بن عبد الغزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده است طولانی که بدین

ایها الطارق الذی قد عنانے
 زار من نازح بغیر دلیل
 و در این قصیده می گوید شمر
 عمرک الله کیف یلتقیان
 و سهیل اذا استقل یمان
 اقراق ثریا و تزویج ابوسیل عمر بن ابی ربيعة
 ضافنی الهم و اعترتني الهمو
 بهواکم و انتی مرحو
 و از افرین و منقلب ساخته برای ثریا فرستاد
 کتاب مؤله کمد
 یوزقه لهیب الثوبین النحر و الکبد

کریست و سبیل مثل این شعر بر زبان آورد
و من هو ان لم یحفظ الله ضایع
اتانی کتاب لم یر الناس مثله
و قرطاسه قوهیه و رباطه
و فی صدره منی الیک تحیه
و عنوانه من مستهام فواده

بنفسی من لا یستقل بنفسه
بعد از این ایات الظلم کرده ز عمر بن ابی
امد بکافور و مسک و عنبر
بعقد من الیا قوت صلا و جوهر
لقد طال تهیامی بکم و تذکری
الیهائم صبت من الحزن مسعر

عبد الرحمن السبیلی که شارح سوره ابن هشام است کوید ثریا فواده قبیل بنی النضر مشیخ و قبیل زبجو
حارث بن انبیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتلش را خواهر نصر و الله اندولی
سبیلی کوید صحیح نیست که دختر اوست (حرف ابجیم) جان فراقا بن
لفظ قادی بن بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بجه حال امیرن در حرم مراد خان ثالث سلطان
عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در مضطرب امور و خالت میبوده و وساطت او بسیار
میشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار
مذکور نشاء آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و مسقاخانه ساخته بهترین صفات
او اینکه احانت ظالم انانیت کشینغ بشیمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق اضاف
حدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فراقا دین مهر خواهری را بر کنار
نهاد و جلوس و قتل او ساعی گشت جرباء بنت فسامه مادر زن حضرت امام حسن ع
و مادر ام سختی بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوشسیمای او از او احترام میکرد
چه با وجود او آنها را نمایش و بهائی نمینامد بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بنا
خوشی جرب بست سلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری الین مانند و
بنت فسامه را محض دوری چنین زنان از جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکوب جرباء
میگویند ظاهراً عقیل بن علقمه المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشتند و جعبه دو
نفر صحابه که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعبه فام داشته اند و جعبه زوجه حضرت
امام حسن ع که آنحضرت را باغواهی معاویه بازید مسموم ساخت که بوصول یی از آن پدر پسر

رسد و رسید از موضوع ما و ما بخت فیه خارج است جانان بیکم از زنای مملکت هندوستان
و پدرش عبدالرحیم خان بن میرخان ملقب بجان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وانی داشت
و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته چنانکه پادشاه از سلاطین هند صیدت حسن صورتی و فضایل مغوی او را
شنیده بخواستکاری او فرستاد او و ذلالت خود را آنگاه که کیوان خود را بریده و جبهه گذارشته
زود پادشاه فرستاد پادشاه انحرکت را دلیل عفت او دانست بختین کرد و مثالیست از هنر او

عاشق رخصت عشق تو پنهان جهان کند	هفتاد و گذشت این شهر از دست
الجليلة السلطانية دختر ملک عادل	سید است از دو چشم ترش خون کز سین

ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدث بوده است موصوفه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
لقب یافته است جمال النساء ام البنیر البغدادیة است که پیش ذکر می از ان نمودیم راجع
مقارن سال شصت و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت مجلسین
دانسته اند و اجمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمة بنت سلیمان و قاضی ابی اسحق بن و قاضی
نقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعد و ابن شحنة از مشاهیر اجازه گرفته است
جمیله دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بمجود و سخا و اورا ستوده اند از جمله نوشته
اند ازین در سال سیصد و شصت و شش هجری بمیاریت که مخطمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و
خیرات بسیار از و بطور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه که ده هزار دینار بذل کرد
و سیصد غلام و دوست کنیز از او نمود و پانصد را اساطیر سپید دکان حاج بخشید مختصر در آن
سفر جمیله چندان بطلا و اعطای پرداخت که مردم سفر حج امم حضرت زبیده و مواهب و خیرات او را فرستاد
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکرد آن سال و عام
جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابه متاعه باین اسم بوده که از جمله است جمیله بنت ثابت
که با تم حاصم معروف پیش ذکر می از و شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابی ثابت
ابن خنیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کشف در
سوره مبارکه بقره مطور است جمیله اصفهانی زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما در هندوستان سیاحت نموده است این شهر از دست

جمیله بنت
عبد الله
بن خنیس
بن شماس
است که
اول صیغه
طلاق
خلعی
در باب
او جاری
شده چنانکه
در کشف
در سوره
مبارکه
بقره
مطور
است
جمیله
اصفهانی
زنی
خوب
صورت
و خوش
طبع
و شیرین
زبان
بوده
در
اصفهان
نشو و
نما
در
هندوستان
سیاحت
نموده
است
این
شهر
از
دست

جز خوار غم ز نیت ز کز ار بخت ما انغم خلیل در جگر بخت بخت ما

چنانکه مجوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بجانواد عمید ابوباسلقتی میخشد که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو نواس با و مقنون شده و اشعار زیاده برای او گفته سالی چنان بچ رفته و ابونواس نیز به امید وصال او غم بیت افتد کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انی افنت عمری فلما اجد سبباً الیها حججت و قلت قد حجت جنک	بمطلبها و مطلبها عسیر یقربنی و اعیتنی الامور فیجمعنی و ایتها المسیر
---	---

و ابونواس در این فقره و تلمیذ نظم کرده که تقادان بالصیرت تجید نموده اند حسب المناسبة

قطعه درین محل مسطور می شود	الهنما اعد لك لبیک ان الحمد لك واللیل لما ان حلك ما خاب عبد املك کل نبی و ملك یا محطنا ما اغفلک لبیک ان الملك لك	ملیک کل من ملک و الملك لا شریک لك علی مجاری المنسلک لولاک یارب هلك سبح اولی فیک واختم بخیر عملک والعز لا شریک لك
----------------------------	--	--

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نوان فقط بچنان مایل و مقنون گردیده چو دره با ن زوجه چهارم که پادشاه هندوستان دختر راجه او دی سنگه والی بود پور بوده و در لطیفه کوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حادث ترجمه حال حیات النساء یکم ذکر می از حاضر جواب این زن خواهد شد جو حشره دختر بنیه التدین الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان نبت الدوامی ذکر می از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواد معتبره و دارای علم و ادب بوده و زنان را و عطا و نصیحت نموده نزد شیخ ابوالخیر ابوالقوت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالخیر و از برنی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از

و از جمله
انگشت
و از روی
قد بود
حالت
که در
والد و
حقان
نیز
نموده

بوجود آمد در سال شصده و چهارم جری یکشب در حالی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود در تخیل
 نمود و جوهره جاریه است نفیسه است و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او تکلم و تسلطی
 داشت است جوهریه چنانکه در عنوان افتحات المؤمنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جات
 طایرات حضرت فخر کاینات و دختر عارف بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیلہ خزاعه میباشد
 در غزوہ بنی المصطلق انیزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
 خود تفراد و مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقت خلاص شود و محض استغناء بجنس حضرت
 رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث سید قومہ و قد اصحابی من
 البکاء ما لم یخف علیک و قد کانت علی نفسی فاعنی علی کتابی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
 تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود از زانی فرزندان صاحب که این
 بدیدند از قوم و قبیلہ جوهریه هر که را در تحت ملک داشتند محض احترام و رتی که با هم میر حاصل نموده بودند
 از اد کردن عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلہ خود بدربند جوهریه خیر باشد و کلمات
 محی الدین مذکور است که انیزن هفت حدیث شریف از سیدنا امام روایت کرده است
 دو فقر صحابه نیز ستمه باین اسم بوده و یکی از ان دو نفر دختر ابو جهل و زوج عتاب بن اسید است
 که پس از فتح مکہ بشرف اسلام مشرف گردید و جهان خانم طیب الله مضجعا معین بانوی
 کریم الانسل مظم و بدین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر انور شهر یاری سپهر فروزنده مهر کرامت
 و کامکاری شرف جهان و ذریب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلی حضرت شایسته
 تاجدار و لیسعت همایون مانا صمد الدین شاه قاجار ضل الله ملکه و سلطانه ملکه بود که بمک
 را بحسن تدبیر بی مشار و شیر و معین و ظہیر صیانت نمینود و باصالت رای و متانت فکر و حمت
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می انسرود و بیت

بنان و ملکش اندر تملک و محشر	دیر بودند نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر پاض صفیہ عدل	بخاطر بجان مشور حکم و سمرمان بود
فی الحقیقه صفحات خطان محمیه عظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیة و عطای و عطفه و اعانت لموفین و تأمین خائفین و حمایت بضعفا و رعایت رعایا نکاشته شده	

قطعاتی است که دارندگان شطری و شطری از آن را از عقد مر و اید کرامی تر دارند و وسیله آفتاب و دود
خود می شمارند و همین کلمات و بنان و تقریر و بیان در ای صائب و بهوش ثاقب بود که پس از ار
تخال شجیرا میر و راضی محمد شاه غازی امارانند بر بانه تقریر کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و اعمال اقطار را در تحت نظم و اسطام گذاشت تا موبک منصور علی حضرت شاجه بقران ارد و اسطام
تبریز بدار اختلاف طهران شرف و رودارانی فرمود و تحت کیان را بجلوس مینیت مانوس مزین نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بشیسل هزار اشکال است تاریخی منوط می باشد که مورخین آیند دولت
ابدایت نگاشته اند و برای طالبین خیر و حافظین سیر گذشته و اگر با بخوانیم بشکار و شرح آن کرانیم
باید کتابی جداگانه تالیف نمایم و آن آن تناسب و وضع آیند فقر خارج کرد و در پیشگاه پادشاه
کاغذ شود پس بمقتدر گوئیم این ملکه معظمه ایران که روانش در غرقاب جهان مستبح و شادان باد و در
زاده خاقان خلدکشیان فخر علی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعظم دال و له و قوام
قاجار و والدۀ ماجده او خواهر لطیفی سینه میرزای فراتفر با حسن میرزای شجاع السلطنه است

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی سبب ای بکر دارا دوست	مرتبت فرا و جت حاصل نمود و در محرم

ملکی با امر اعلیٰ برین و ذوا و امر دولت افزو و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المصفر و در معهود و مایون
علیه حضرت خنرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شجیرا میر و در یک قسمت از عهد معدلت محمد خنر منصوران معظمه ملکی را به
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالییه و خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و نقاشان را کاهی کل دوزی میکرد که ارباب خنرت و سلیمه را بکثرت میآورد و افسوس که در سال
هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موبک محمود خنر
در اقلیم آه و پا خاطر بیضا مظاہر بایونی را بکشف دقایق مشغول میا خنر ملکه معظمه روح بلند
روحانلوسی غزیت بهشت افراخت طایر وحش در خلد برین سدره نشین در آنوقت که علی حضرت

شاهنشاه و حجاب که دوام عمر پادشاه اسباب رفاه است ای شلیت نبود و گویا بنو و بخت یک سیر
می نشیند تا وزیر مرحوم شکر گری و مهد علیا نور الله مضجعا مرحوم شاهزاده معظم علیه السلام میرزا ابن
خاقان المغفور فتح علی شاه الملقب باعضاد السلطنة بود که علم و فضل و فهم و عقل و شجر و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحوم رضوان الله علیها آنکه عفتی عامل و دوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفطر داشت و برداشتمندان و کارا کاربان ملک و فنی کامل میگذشت طبقات
مردم را حسب مراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور دنیا تا آخر عمرش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عددان را تعدد نماید و ثمر با نوشته که بلالی منور ماند و نظمها که حور بجای قلم آمد
بر بخورث اندازان جمله است بلیت

از مردوزن آنکه هوشمند است	اندر همه حال سر بلند است
بیدارش اگر زن است اگر مرد	باشد به مثل چو خار به ورد
مضج پاک بلکه معظمه شکر گری مهد علیا	

خاتم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم سید ابان تربت ریگان است
بمبارک رحمت سیراب باد بنی الرحمة و الله الامجاد **جهان آرا** بیکم و خورشاه جهان
از سلاطین هند و سلاطین اربابند بانو بیکم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال آن نکاشته بود اند
و جمیل بوده با طبع موزون و باد با شعر از یاد بزل و بخش نمید و مقبره او در شهر دلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در سن ۹۰ و نو دود و هجری ۱۰۰۰
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشارالیه نگاشته

بغیر سبزه نبوشد کسی مزار مرا	که قبر پوشش غریبان بهمین گیاه است
جهان خاتون شاعره بوده است	

شیرازی و مالدار معاصر عبید زاکانی شعر او ظرافت غالباً در مجلس او حاضر شده و کمال احترام را با او
می نموده اند این شعر شریف ازوست

زده ذره خاک آفتاب میسازد	مصور است که صورت زآب میسازد
	جهان اسمی از زو جات شاه است

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نمانست مگر
یک بیت که با نسبت داده اند و حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید **جهان** شاعره و دیوانه

یکی از امراء بود و این بیت از او است
قدر غمای وی و سر و چین هر دو یکی است

کل بلغ و رخ آن غنچه دین هر دو یکی است
حرف الحاء

حاجی قادرین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و متنازه حاجی میرزا
خانم است صاحب حدیقه الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصاتیة محله
دارا اما محمد زنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را در کرده بنویسید از دو سئ سال
قبل آبا و اجداد او در محله حاجی قادرین ساکن بوده اند و هم اکنون مادر همان محله مشکین مستقیم و مدینه
که حاجی قادرین مشایخ در آن محل جز تمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حراب
العلم است که یک وقتی قاضی اقل اسلامبول بوده و محله را نیز با اسم او منسوب داشته بود و حاجی
قادرین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با هم او منسوب شد
قبر حاجی قادرین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب برین
در حواله است تا قره کزیم باشد چه زنی مدینه است که کمر شوهر کرده و به شتی معروف
شده در حق او گفته اند اشوق من حتی صاحب مجمع الامثال در شرح بهین مثل گوید در وقتی که مراد
بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبیبی که سی چهل سال داشت به روان عرض شکایت کرد که مادر
بجوانی بن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشایخ را احضار و از او استفسار نمود از زن در کمال
میشرفی بعضی سخنان پسر خود گفت که بر فرض شتی و دلالت داشت لهذا با این صفت ضربت شد

و گفتد اشوق من حتی و بدیهه اکثرم العذر کئی
ولا وجد حتی بابن ام کلاب
کما البعث من قوّة و شباب

فما وجدت و جدی بهام ام واحد
و انة طویل الساعدین عنططا
بدیهه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ

حبیبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود این کلاب را وصف کرده امیر او استعمال نموده و
عبارت حبیبی است یا بوزعه الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقتد و العنطط
والله لیصر عن انتک بین الباب و الطاق فلیشفین غلیلها و لتخرجن نفسها
دو نموده و لود الله ضبت و انت ضبته و قد وجدنا خلا رهای مدینه حبیبی را خوا اینا میدهند
یعنی او را بمنزله ام البشیر میدهند چه با آنها اقسام واقعه را با اسم قبیح و غریبه و بجز نور مریم است

و این حبیبی غیر از حبیبی دختر است که از طایفه بنی نضیر بن عمرو بوده حبابه مغنیه بود و در شهره و او و سلمه که
 نیز مغنیه است معروف قینیتی زیدیه است چه زید بن عبد الملک اموی باین سرد عشق داشته
 و طوری تفرانید و کنیزک او را مقهور نموده بود که گویا آنها مالکند و زید طلوک است و در حق بعضی
 مغنیه را که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینیتی زیدیه خلاصه حبابه جاریه بوده است
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین بسنا و او را عالیه میگویند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
 او نموده چنانکه از حمزه موسیقی دانان انصر که ابن سراج و ابن حجر و مالک و معبد و جمیل و غره اللیل
 بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید زید فرزند وخته شد و متما به حبابه گردید در احوالی مطبوعه
 است که زید را برادر خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بجایین نیست هزار دینار سعه بنت
 عبد القدر بن عمرو بن عثمان را بزننی گرفته و بمنقدر نیز مهریه داد و بر بچه بنت محمد بن علی بن عبد القدر بن جعفر را
 در جهاله نکاح خود در آورد بعد از آن عالیه را به هزار دینار خرید سلیمان چون ابن اسراف و بتبذیر او
 بدید در غیاب او گفت من بایملاک زید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر با و بدخله
 نخواهم داد و زید را بخیرت را بشنید و برسد و عالیه را بصاحبش در کرد اما همیشه در خیال او بود تا تو
 خلافت با و رسید و وجه او سعد و نیست که زید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت نشاء آنها
 را خرید و زید تقدیم نمود و زید نهایت ممنون شد و او را متما به حبابه ساخت و اندک اندک بیل او
 حبابه را روزی و یا دینار و شب تور و با او شرب خمر مشغول گشت و جز غش و صحبت با او بکار نمی
 پرداخت و امر خلافت عمل مانده بود و کونین بعضی اوقات زید به نعمات حبابه دستهای خود را
 بهم میرود و میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم روزی هنگام ادای این خیار است حبابه گفت خلافت را
 یکبار و امیکند از ی زید گفت بتو و امیکند از ی جارا التدریجی از ضایع البکار خود در شرح مقام
 از بهر نقل کرده گوید روزی زید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم چو قوت بی کدور
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسب بکندیب انخرف باشد انگاه در باغی با صغار من
 عیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخاند و بعشرت نشست و با و از حبابه به تفرانزی حاصل
 کرد و میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم کرم عیش و شادی بود که دانه اناری کلوی حبابه را گرفت
 و آنچه کرد و زیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح زید کونی پروا نکرد و فرغی

المصنف
جانبه

او سبیل نمایی شد بدین وقت که روزی بی گدورت بمهرت بسر برد بعد از وقت روز
که با حتمی جانگاه و بکر سوز زندگانی می نمود راه انجمن می نمود و در محشری که در مقام زهدیه می گردید از کمر
المرفانی و مامنی به من خطه علی راسه و مضمون چنین نصبت بحبب الرومان
اشاره بهین واقعه میباشد و مقصود از مروانی بهین نیز نیست صاحب صحیف الاخبار گوید برید
سه روز نفس جبابه را دفن کرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود این امر
در کامل و غیره آبادی در قاسوس جبابه را تحیف باه ضبط کرده و در او قیامش شد بدین مضمون
است حبابه محدثه است با فضل و علم که ابوسلمه التوزکی شاکر او بوده است و حبابه
الوالیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه و البیه علماء اثنی عشره معجزاتی در حق ائمه اطهار شرح
بموت نقل می کنند حبیب و حشر عبد الغری العوراء بوده و طبعی قادر داشته و گویند ان حماسه

الى الفقه بترنكاه ناقتي
انني ورتب التراقصات الى مني
اولى على هلك الطعام اليمه
وصوبها جدي وعلمني لي
فاحفظ حيتك لا ابالك واحتر
حبيبه بنت عبد الرحمن دخترين الدين

در باب بلع پنج شعر از او ثبت کرده و آن است
فكنا مناسمها النجيع الاسود
بجنوب مكة هديهن مقلد
ابد اول كني ابين وانشد
نفض الوعاء وكل زاد ينقد
لا تخرقنه فارة او جد جد

عبد الرحمن بن الامام جمال الدين ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسماعیل بن المنصور
محدث بوده است مشهور به ام عبد الرحمن جعیه و در استناد حدیث و تعداد روایات آن یک
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ نقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البیلدانی و خطیب مرزا
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبب حافظه سافیه محبت معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل القندبن عبد الرزاق و غیره از محدثین بغداد و با و اجاز
داده و عموماً نیز از ابی بکر و وفات حبیب بنت عبد الرحمن در اثنایان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در نه هفتصد و بیست و هشت
از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان المصنف که در احوال مشایخ عصر خود نوشته ذکر می کند

حبیبہ خاتم شاعرہ ابیت در ادبیات ماہر پدرش علی پاشا اہل ہر سکت ششما محمد زنی
افندی صاحب کتاب شاہیر النساء کوید من وائیزن ہر دو در سال ہزار و دویست و شصت
دو متولد شدہ ایم و مشارعہا الکنون در اسلامبول در تحت فرا و جہت محمد افندی کاہت است

جگر دو تیغ غمگن زخمی وارکن اتمہ چکانک
نکاہ مشکہ جانا کہ شایان کوردک اغاری
او غافل خیر نادان حدویہ ہدم او شستین
امید مرحمت قلمی عبت در سندن یکافر
حبیبہ پیدا در ددن خلاص اولفہ مشکہ
حجائی دختر بلالی از ابالی استر آبادودہ و بعضی
مران بخاریم ای باغبان کاشن خوش
حجائی از نوان کلہایکان و شاعرہ
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من

جمناء دختر نصیب است و در نظم اشعار

و غزل مسطور در ذیل از ویس باشد
بیرای قاشی بای ارتق تیر دیر تہ مژگانک
ینہ نو یارہ لرا چدی در ونہ تیغ بجرانک
وصال کنن بزنی دور ایدک وارا و لوجانک
سنی ہدین دیشلردی از لدن یوقدر ایمانک
امید اتیر اسیر در دا و لالہ غیری در مانک
اوراد دختر خواجہ حاجی انستہ اند طبع خود شہرہ
کہ خیر و ذکر کل بچاک یکمان است
صبیح المنظر خوش طبعی بودہ این بیت از وی
در نہ مجنون تور سوا ترا زین بیباست

مانند پدرش دستی داشتہ و این ہر دو از شعرای عہد عباسین بیانش نصیب در ۳۷۱ عہد بودہ
و در یامہ نشو و نما نمودہ بعد با اورا ہمندی عباسی فروختند و مہدی چون اشعار اورا بشنیدہ اورا
ازاد و تجید و مکنی بہ ابوالحسن کرد و کینہ در عرب چون مخصوص بطبقہ عالی است اینضی اسباب مفاخر
نصیب گشت و جمناء دخترش را مشہور ساخت و قتی مہدی خلیفہ در محلی موموعی با مشغول تفرج
بود جمناء و پدرش بحضور خلیفہ رفتہ این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بدیت

رب عیش ولذہ و نغیم و بہا بمشرق المیدان بسط الله فیه ابہر بساط
من بہار و نواہر الخود ان ثم من ناضر من الشب الاخضرین ہی شقایق النعراں
مدہ الله بالتھاسین حتی قصر دون طوله العینا حفت حافتہا حیث نشا
نجیام فللعین کالظلمک زینا و وسطہا بطارحہ مثل الثویا یحفھا التسنان
ثم حشوا الخیام بیض کمال المہی صرائم الکثبان یجارین فی غناء شجی

اسعدانی یا خلعتی جلوا. فبقصر السلام من سلم الله وابقى خليفة الرحمن
ولديه الغزلان بل هن ابهى عند من شوارب الغزلان ياله منظر اويوسرود
شهد لذنته كل حصا خليفة را بيا خوش آمد گشتين کرد و بجهت از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجاب بخشود عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلامان بخوانی

اقتدنا يا عباسه الخير له حمى وما تركت من التلون بقية فقال لنا من يصح الراي نفسه عليك ابنة المهدى عوذى تبعا	وقد عجمت ام المهادى وكلت سوى رمة منام من الجهد رمت وقد ولت الاموال عنا فقلت فان محل الخير في حيث حلت
---	---

عباسه يك دست لباس و بعضی عطریات بانه هزار درهم با و داد و حجاب را و ای نکر را این ابیات بنظم آورد	من ضرب تسع وتسعين محكة اما الحسو فقد امسى تعيظه وذو الصداقة مسرورا لنا فرح
مثل المصابيح في الظلمات تلق غما وكاد يرجع الرقي يختنق بأدى البشارة ضاح وجهه شرق	

حذام عربیه است از عیشة غمزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده	اذا قالت حذام فصدد قوها
فان القول ما قالت حذام	

و این شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
بحیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام و صقیفه که آن نیز زن دیگر بحیم بوده نزاعی واقع میشد و می
خوانده و مقصود او این بوده که هر چه حذام گوید صحیح است بعضی بجای قصه قوما فافضوا فافضوا
یعنی فافضوا لها مثل و اذا کالوهم که بمعنی و اذا کالوهم میباشند و حذام مبنی بر کسرت صره
زینب ام المویداست که از زنان مائه پنجم و ششم بگری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب لشجریه
نیز گفته اند حسامه التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات پدری
طولی داشته و قتی پدرش در گذشت او از جهت معاش در مانده و بی فضل مانده هنوز کسی
او را بر نی نکر فتمه بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را به نظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس

راسب غنایت و مرجمتی بیا و نمود	انني اليك ابا العاصي موجهة
--------------------------------	----------------------------

<p>ابو الحسین سقته واکف الدیم فالیوم اوی الی نعلک یا حکم وملکت مقالید النهمی الام اوی الیه ولا یسر ولی العدم حتی تذلل الیک العرب والعجم</p>	<p>انی الیک ابا العاصی موجهة قد کنت اربع فی نعماء عاکفة انت الامام الذی انقاد الانام له لاشیء اخشى اذما کنت لی کنفاً لاذلت بالقرعة القعیاء مرتدياً</p>
---	--

حکم سلفی باو عطا کرد و بوالی سپرد که مشارع ازا باالی ان ناحیه بود حکم نمود که چهار غریبی و ارا
ترتیب دهد حسن المغیثه مغیثه است مشهوره ازا باالی بصره و در شهری که در ذیل سطور میشود

وسوف یرونه فی بیت حسن	مقی الشرب والسمع
-----------------------	------------------

حسنه یکی از چواری مهدی عباسی است که سمت بخوابی هم باو داشته و اکثر مؤرخین مشارع ارا
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسن قصد کرد یکی از بنحوا به های دیگر مهدی را مسموم نماید
تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلای را بر زهر آلود و بدختری داد که نزدان زن برد و با و بخورند خلیفه
بین راه بان دختر خورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در فاج او اثر کرده در شکم
حسنه درینوا حقه فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنین این من بخوابم ترا خاص خودم از خصایب
هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه
مائی است و در ذیل عنوان اقامات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سگات
از ولج خنیش ابن خداقه السهمی الضحابی بود چون او در گذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست
بزننی مایی بگردید ابو بکر جوانی درین باب نداد عمر دست نکشیده نزد عثمان آمد و با و کلایف
کرد عثمان نیز بحجة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یاریمیه حضرت رسول بود تازه وفات نموده گفت
من حالا میلی بناهل ندارم عمر نهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی ۳ آمده و جواب
عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را زنی گرفتند
و دختر یاریمیه خود ام کلثوم را عثمان دادند و در اوقت ابو بکر بنیت عمر آمده گفت ای عمر از من
مباش من میدانم که بنی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند و وقتی که بمن کلایف کردی از آنچه سکوت

کردم که بخوانم تر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حقه را
 میکر فتم اکثر اباب میر ترویج حقه را بجناب پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
 سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حقه شصت حدیث از حضرت رسول ۱۲ روایت کرده اند
 حقه شصت الحاج الزکونیه این زن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بمانند و مثال بوده و در
 ادبیات ما هر طبعش در سر و در اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این
 معلوم نیاید که از جمیع شاعران اندلس که طبع و فضل داشته اند این زن برتر است و از اشعار حقه شصت
 بیت مظهر در ذیل است که در حضور امیر الموحدين عبد المؤمن بن علی در بیت نظم آورده است

ياسيد الناس يا من	يؤمل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الذهر عده	تخط بمناك فيه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدين در صدر فرامین خود خطا علی الحکمته و حده بنویسند و حقه درین
 اشارت به از شای امیر الموحدين درخواست کرده که فرمائی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
 و طیف در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حقه یکی از زلفای
 صاحب حسن با گرم غرناطه نوشته و باو مقرر خط

غضبي جفونك عما خطه قلبي لا تخفلي بردي الخ خط والكلم اغار عليك من عيني رقيب ولوائ خبائك في عيوني نيز اینجا شعر را وقتی یکی از استادان خود نوشته الى ما تشبهى ابدا بميل وفرع ذوائى ظل ظليل اذا وافي اليك به المقليل اباؤك عن تشبه يا جميل	يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم تصفية تلحظ الود منعمة این بیت را نیز بعضی بحضرت نسبت داده اند ومنك ومن زمانك والمكان الى يوم القيامة ما كفاني ازورك ام تزور فان قلبي فقصري مورد عذب زلال وقد املت ان تظا وتضحى فجعل بالجواب فما جميل حقه شصت حمدون نیز شاعری
---	--

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون بدیش از اهالی وادی الحجاز بوده خود او از نسأ

مشہور قرن چہارم و بعلم و شہر معروف و دہ بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته	یارت اتی من عبیدک علی
جمہ الغضا ما فیہم من نجیب	اما جہول ابلہ متعجب
او فطن من کیدہ لا یجیب	این دہ بیت نیز از اشارت اچھا میسب
لجیب لا یثنی لعتاب	و اذ ما ترکہ زارتیہا
قال لے هل رایت لے من شیبہ	قلت ایضا و هل تری لے شیبہا
حکیمہ و متقیہ عارفہ بودہ است	

از بزرگان زنان شام و رابعہ شامیہ کہ ترجمہ حال او بیاید بہت شاگردی این زن داشت در نجات الانس از قول رابعہ شامیہ نقل کردہ کوید اشارت اچھا روزی نزد حکیمہ رفت حکیمہ بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعہ را دید گفت شنیدم شوہر تو احمد بن ابی انکھاری بخاطر زن دیگر ترویج نماید رابعہ گفت بلی چنین است حکیمہ گفت چگونہ عاقل قبول میکند کہ دل خود را از خدا بد و نفرتن مشغول سازد بعد از آن طرحی تحقیق از قلب سلیم کہ در قرآن کریم ذکر شد نمودہ حلیمہ بنت ابی ذویب دانیہ حضرت فخر کانیات علیہ اکل الصلوٰۃ و از صاحبیات و اولاد حلیمہ سعدیہ نیز کویندچہ از قبیلہ بنی سعد بن بکر است این زن از آن عتی کہ بار ضلع حضرت رسالت پنا پر داخت سعادت او را شامل کردید بلکہ قوم و قیلہ او بغیر و برکت نایل شدند چنانکہ گفت اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمہ	مقام علی فی ذرۃ العز و مجد
و نراہت مواشیہا و انحصرت ریحہا	وقد جم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ را زیادہ از حد دوست میرداشت و در حفظ و حر است این بزرگا زاید الوصف میگوئید و در وقتی کہ آنحضرت را برای شغلی حرکت میدادہ این مصراع را میخواند

یارت اذا عطیتہ فابقہ | و اعلمہ الی العلاء و ارقہ | و اخصی باطیل المکملہ

حمزہ بنت واثق او را حمزہ البہیقیہ نیز کویند و از عنوان او آخر قرن چہارم ہجری و بنیاد است بوغزا مشہور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عطا مخصوصی مشفق مینود صاحب کتاب الوافی بالوفیات کوید حمزہ نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران اکلوانی علم حدیث تحصیل نمودہ و ابن معانی از او اخذ فقہ و حدیث کردہ است حلیمہ بیکی آغاز و جہد نظر

خود را

حیدر و دختر حسن بیگ ترکمان آق قویونلو و مادر شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسماعیل روز شنبه
 بیست و پنجم ربیع سال مشقده و خود و دو بھری از لڑکن اینچون آمده بعد از آنکه سلطان جنید پسر سلطان
 حیدر بیکم میرزا جهان شاه از اردو بیرون بیرون دیار بکر تبعید شد حسن بیگ فرما نفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر
 سلطان جنید و او کویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیکم را خواهر حسن بیگ دانستند
 اند و بعضی بھری حسن بیگ خواهر خود خدیجه بیکم را بھری سلطان جنید و دختر خود حلیه بیکم را خواهر
 سلطان حیدر و او حمد و نه شاعران بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
 مقامی گردیده است پدرش که زیاده نام داشته از اهالی شهر وادی از مضافات غرناطه میباشد
 بعضی حمد و نه را حمد گفته اند و در حال این در مضاحت یکانه عصر خود بوده و قدرت طبع

او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم شود
 و ما لهم عندی وعندك من ثار
 وقل حماقی عند ذاك وانضاری
 و من نفسی بالسيف والسيل والنار
 درجه لطف طبع او بھما نیاید بیت
 سقاء مضاعف الغیث العظیم
 حنوا المضطحات علی الفطیم
 الذین المدامة للتندیم
 فیحبها و یا ذن للتندیم
 قتل جس جانب العقد النظیم

ولما ابلوا شون الافراقتا
 و شتوا علی السماع کل غارة
 غزو تمم من مقلتیک و ادعی
 این ابیات نیز از حمد و نه است و از
 وقانا الفحة الرضاء واد
 حللنا دوحه فحنا علینا
 و ارشفنا علی ظلم زلالا
 یصد الشمس اتی و اجهتنا
 یروع حصاه حالیه العذاری
 اگر چه این اشعار با اسم ابو النضر المناری

یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفع الطیب توضیح اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمد و نه دادند
 که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در محمد وجود نمکند شده بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر بھمد و نه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بجا طرقت
 بیکند منازی مصرع اول را بچوناند معری مصرع ثانی را قرائت نمیداد تا رسید بحد مصرع دوم از شعر
 دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنوا المضطحات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نغمته علی

التی گفته ام مری گفت لا اله الا انت سبحان علی العظیم مناسب و نظرش باقظ مرضیات بوده مبارکی
تجمل شد و باید دانست که این آیات را حمد و نه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب
طبیعی است یا نتقال آن نموده است حمد خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
دروادی اش زمانی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بود و در عیادت نکشت و
و خواهرش زینب را شعر عیادت گفته اند قال فی نفع الطیب حمته المعذبه یعنی حمه که در
خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابی است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت ملک یک یکی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب
نمود و ابو بکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمه بنت جحش و حمه بنت ابی سفیان
و و نفر صحابه دیگر میباشند و ازین دو حمه بنت جحش از عصبه است که قصه افکات را حل کرده و
آنها حسان بن ثابت و عبداللہ بن ابی و سلح بن اثاثه و حمه بنت جحش و حمه بنت سفیان
بن امیه این عبد جحش مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای حریزه طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را همچو مینوده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی یا حارث بن عبداللہ بن خالد او را بزنی گرفت مشارالیه با این پادشاه خود را بچند

أحب الي من الجاليه	أحب الي من الجاليه
--------------------	--------------------

صناعتهم كصنات النيرس عيا على المسك والغالبه

وقيل يدب رديب الجراد عيا على الفال والفاليه

و همین ایات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن ذبیح انجرامی که ندیم عبدالمک
موی بود او را بنحو است حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل بنحو نموده برخواند

بکی الخدم من روح وانکر چلد

وقال العياض بن كنانا باهم

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا ضعیف گنا که شراب خورد و در
خوشی قوی نباید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الشافعی حمید را
رسالت از دواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد از خوش

محمد بن محمد
 باد حضرت امام
 موسی الخلیفہ
 و در ترجمہ حال
 الشیخ و صد
 احوال و تو دیگر
 ذکر می آید
 بر بنیاد
 در اینجا
 التبتین
 یا سانه داشت
 جلدی محمد بود
 در عالم
 رسالت نبی
 با و سوزن
 جاری را
 موسی الخلیفہ
 بخشش را
 التبتین
 بخشش را
 و اسم

<p>زن میگوید حمید گفت این اثر تقرب روح است و فیض را بهم بدین شعر میگوید گفت شعر سمیت فیضا و ماشی تفضیل به و گویند در شعر مسطور را نیز در حق میگویند و فیض گفته سلیله افراس تحملها بغل وان کان اقرا فان قبل الفحل</p>	<p>الایسک بین الباب والدار وهل نال الامهورة عربیة فان نجت مہرا کر ہما فبا لحر ی</p>
<p>اما آنچه شایع است ایند و بیت از مالک بن اسماء میباشند و در وقتی گفته که حجاج بنده حوا حمید را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمید در جو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم آنم آغاز نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملاحی و بطور مسطور در ذیل نگاشته است</p>	<p>فقدت الشیوخ و اشیا عہم تری زوجة الشیخ مغومة فلا بارک الله فی عرده لعمری دمشق و فتیانہا نکحت المدینی اذ جاشنی له ذفر کھنات الشیو من اعیاء</p>
<p>حمید را بانوسیم زوجة نصیر الدین محمد یایون پادشاه ابن الطیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و ست نام بوده و محمد یایون منکوح دیگر داشته متماة حاجی سیم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد یایون حاجی سیم بمقبره و بارگاه مربع بمجاونت جلال الدین محمد الکبر شاه بساؤ شوهر خود بنا نموده و پانزده لک روپیہ کہ عادل سبب و سبت و پتھر از تومان باشد بمصرف این بنا رسانیده و آن بقعه اکنون در شهر و علی مقبره یایون مشہور است چند کاشی هر کس از خانوادہ سلاطین دہلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکہ عالم کبر شاه و فرخ و دار اشکوہ در بخل دفون شده و خود حاجی سیم و حمیدہ بانوسیم درین بقعه بنجا رفته اند حمید بقی است کہ حضرت رسول تعالیٰ شہ داده بودند و گاہ کا میفرمودند کلینی یا حمید یا حمید است و حمید و در اینجا بعضی بیضاء است حلیفہ بنت القمنی و خضر عبد الرحمن بن احمد</p>	<p>وذلك من بغض اقوالیه و عمتی لصحبته قالیه ولا فی غضون استہ البالیہ احب الی من الجمالیہ فیالک من نکتہ غالیہ علی المسک والغالیہ</p>

ابن عرب عرفات القنی وازا شیخ امام سیوطی وزنی محدثه بوده است وکمال بن خیر و بعضی علمای
دیگر بمشاریه اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر متاهه بجهان خاتم بوده است که او نیز شمر می گفته کونیند روزی

تو پادشاه جهان خاتم از دست و
حیات خاتم حاضر بود شنید و این بیت را بفرمود
هر که غم جهان خود کی ز حیات بر خورد
تو پادشاه جهان خاتم تو را جهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جهان خاتم امیر را بشاه اسماعیل عرض کرد
که پادشاه جهان را جهان بکار آید
نیک غم جهان بکن تا ز حیات بر خوری
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
حیات خاتم در جواب این مصرع خواند

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاطه النساءیکم محمد بن بیکم محمد بن بیکم که هر دو زوجه جهانگیر
پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساءیکم زوجه
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته متاهه به مهر النساءیکم طلق
بنو جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین وزن نسبت داده اند
و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت بانها
داده چون طاعنی در تحت آن بنویسد بکارش آن پنج دهنیم بمقتدر گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان
سلطنت پدر خود میل مغربی بنور جهان یکم پیدا کرده و وجه عشق ابتدا این شد که روزی مشارالیه
در جای با صفائی مقفج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این را
دید دست او را گرفته در کتانی بیازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده
خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او را بشده پرواز کرد و در دست شاه
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود و دید پسید آن کبوتر چه شد بنور جهان گفت پرواز کرد و در دست جهان
گفت چگونه پرواز کرد بنور جهان کبوتر دیگر را هم با کرد و گفت این طور پرواز کرد و این حرکت خوش
آیند در شاهزاده اثر کرده او را مضمون تو جهان ساخت محذرات این بیت بختی ابتدا باین
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبر شاه در آمده است کونیند وقتی تو جهان

بجهان کبر شاه گفت دین شما خوشبخت جهان کبر شاه از زوجه دیگر خود که متاعه بخوده بانی بود متعارف
منو و در جواب گفت من بوی دین مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دین شما خوشبخت نیست
نوعجه از خواب جوده بانی زیاده منتفل گردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و متاعه
به نیکی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت
تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً مثل بر خطات عرفاست بعد از نور علی شاه بلا محمد نام غراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار او است	منع دلم از ناله کن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	چاره درد من بچاره را
داند و عهدا تفاسل می کنند	ایا طایر قدس عرش آشیان
محو دانه از دام این خاک دان	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و گلزار پرواز کن	حاجیه از زوجات خاقان مغول

خدا آتش فحش شاه طاب نراه است و از طرف پدر بخیلی خان زند میرسد و شاهزاده بخیلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیهما بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی کمال داشته

و خط و بطی بقدر کفایت شعر را پخته نفر داند	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
حذا زارت اهل دلی نصیب کند	حذا ام پیش شرحی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید خدام این بخت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا	افلو ترک القطال لانا ما
------------------------------	-------------------------

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شینون حرکت کرده چو بگوید ای قوم روزه
شوید زیرا که مرغان قضا در پروازند و آنها را اگر بحال خود میگرداشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت این معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
که دو چار و مقهور انجماعت شویم قوم و تبای خدام اعتقائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود و بندگان و سیم این که از آتش بگریختند	اذا قالت خدام فصد قوهما
---	-------------------------

فان القول ما قالت خدام	در جیوة اکیوان بهم همین طور گفته است
------------------------	--------------------------------------

جلیمت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره اخطای طین ذکر او

شده پدرش را بجا پیشوای خطیب زاده یکی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تلمیذ
از نیکو محمد علی تعلیم خط گرفته و بعد از این رفیق را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و سه هجری بخانه
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد را اسم افندی از خطاطین بزرگان
در حق او نوشته و مرحوم ستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است
نمقت محله و عطیته من کریم مبین و صدقت بکمال رتبهها و کانت من القانتین
زهیر زمانها و حیراء و انبیا ذات اثنی عشر سنه تلك القطعة الملیحه سمیته
السعديه اعنی حلیمة ابنة من انبتہ الله نباتا حسنا فقبلہا رتبهها و زینہا
سرا و علنا فلاغر و اللہوة اللات قطعن اقلامہن و کتبن و النسا
نضیب مما اکتبن غطاها الستار بجلا بید القانتات العابدات الساترات
ماثلت بالعشری و الایکار فی الکتاب الاکرم اذ یلقون اقلامہم انہم یکضل
منہم قرہ و حرزہ العبد الائم کاتب السرای الخاصہ محمد و اسم عفا العفو و انہ
بجہدہ بالاقلام فی السنہ التاسعة و لستین بعد الف و الالف من ہجر من علیہ علیہ
حلیفہ اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبداللہ المحبونی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فہما می شنند کہ
باین رسم دختر داشته و ہمگی بابو حلیفہ معروف با نام اعظم کہ ابن کینہ داشتہ از نجیب است
کہ دختر می ستادہ بخنیفہ داشته بلکه از قرافہ موفقی انخوار زمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حلیفہ غیر
از حماد ذکور انما فرزندی بدشته و لفظ حنیفہ چون بلغت ابل عراق معنی دوانست و ابو حنیفہ
خط وقت و زمان خود را بہترین اسلوب می نوشت و برای ضبط و نوشتن کوس مسألی کہ می
شنید ہمیشہ نزد خود دوات نگاہ میداد او را حنیفہ گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم ستقیم
زادہ آنمطلب را در تذکرہ خود از محیی الدین الکافیہ جی نقل کرده و از نوادر مژدہ است
حرف النجاء
خدیجہ الکبری جناب ام المؤمنین خدیجہ
اول زوجه از زوجات مطہرات حضرت سید المرسلین است کہ دختر و یلید بن اسد بن عبد الغزی بن
قصی از اشرف قریش بوده و مادر مطہرہ شار الیسا فاطمہ بنت زائد الاصح از اولاد عامر بن لوی

می باشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول تا بان مجذره کبری لقب
 دادند و این اشعار بر بزرگی و تقدیم او بر سایر زوجات طاهرات ینماید و خلافتی در مغرب و
 برتری این زن بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست قبل از بعثت ایشان سعادتمند بشرفت
 مزاجت نبی اکرم مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها
 و قاسم و طیب و طاهر از آن بطون شریف بوجود آمده اند و خدیجه الکبری پیش از همه زنان
 قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه بانیز اسمت رسالت در یک
 برج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری مشیفت کار نبوت
 مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول خدا
 خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده رشک بردم و گفتم
 خدیجه پیش از پیر زنی نبوده است خداوند عالمیان شما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت
 رسول و تشک شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر
 بودند و مؤمن بود در زمانی که خلائق مرا گدایب می نمودند و مرا صدیق میکردند و راوانی که هیچ
 بمعاضت من نمیر و اخت او مال خود با من مواسات نمود و خداوند از لطف او چند فرزندان
 عطا فرمود عایشه کوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود خجسته کردم که من
 بعد از خدیجه بدکموم جناب خدیجه ده سال قبل از هجرت در سن شصت و پنج سالگی در مکه معظمه بدر بقا
 از حال فرمود بنا بر این مزاجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و
 چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجه الکبری زنی عاقل با تکلم و بالدار بوده و حضرت رسول
 در حق او فرموده خدیجه خیر النساء و عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بیست حدیث
 از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد و همراهی
 او با حضرت فخر کائنات و سبل انحضرت با و بقدری معروف است که زیاده برین حاجت شریعت
 خدیجه پیش از ادویش حضرت را ندیده اند که کریم نطفی القوادس الوقید و شریک نبیها شفاعت العزیز
 و من قال فی استغفر من هو اکرم فقد کذب الوقت فیمن اوجد و ما لی الا علی سر و رایتکم
 و قد کنت مثلاً الیکم علی بعد تشابه سر و هو اکرم و خاطر فایده الله اخذوا فی الدابده

خاقان زنمای بزرگ را کلیته خاقان میگویند اما از آن یوب یعنی از خاندان و سلسله سلطنت
 صلاح الدین یاقوبی پادشاه مصر و نفوزن بوده اند که آنهارا خاقان میسما میزند یکی مادر سلطان
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن یوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
 سیف الدین و این هر دو مالک الملک زیاد و متول بوده اند و در سنه خاتونیه در دمشق شام از آن خیر
 خاقان دختر ملک اشرف میسما خاقان و والد سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
 هجری در گذشت و خاقان دختر ملک اشرف در شصت و نود و چهار وفات کرده اما همی خاتونیه
 که در قتل اسلامبول واقع است از قرا مضطورات صدیقه انجوامع از آن بیه پریزاد خاقان و خج
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بگریز بوده خدیجه الست دختر شصت
 بانه عباسی است و اغراب در سیاق خود او راست خدیجه میگوید مستقیم بانه آخرین خلیفه
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش بحکم ملاک خان مقتول گردید اما و خدیجه
 ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
 گذشت در تبلیغ جنازه او اعیان دولت و ارکان ملک حاضر شدند و جدا جدا بایه پریزاد
 بر داشته و بخاک سپردند و یاد از سر گذشت خزان انجیر پدرش کرده نوحه سر همیش نمودند خدیجه
 التلیخوتیه و دختر او دین میکائیل بن سلجوقی برادرزاده بکن الدوله طغرل بیگ از سلسله حمله
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف با سلمان خاقان بوده در سال چهار صد و چهل و
 هشت هجری خدیجه سلجوقیه را برقی بالقائم بامر الله ابن القادر بانه عباسی داوند و القائم
 صد هزار دینار مهریه داد در چهارم شار الیادانی مرصع و طیار مبارک و سبب با نخل شمار بوده و
 ارباب میر و تواضع حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح انیمرا و حبس
 نگاشته خدیجه بیست و سه سال معروف بانه سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
 خلف بن عبدالعزیز بن بدران احمسی است داوودی محدثه دار الشیخ ایام سیوطی میاشند
 سال مقصد و شصت و شش متولد شده و در دو سالگی وی را بجلین چویری موصفی که بر دو محدثی
 بوده اند حاضر نموده اند چه آن ایام علم حدیث زیاده از حد متناهی بود و اطفال کوچک خود را
 خاندان اهل علم در مجلس تدریس محمد بن کریم حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب محاضرت

آن طفل بود و از ملائذ اشخاص شمرده میشد و میگفت من و مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و من
و سعادت از این راه شامل غنایا و میکروید خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب
النجم فی المجمع آورده که کرده است خدیجه بنت العقیق معروف بانه الغریز البغیادیه
بوده و پیش از او نموده ایم پدر مشارالیه حامی ممتی ناطور بنی چون دختر خود را و ارای استعداد
علمی و دست تحسین او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرد و بحسب علوم متوجه پرداخت چند کلامی محلی متقد ساخته برای زنان و عظیم نمود و بعد تر کن
و عظم گفته در خانه خود غزلت اختیار کرد و توله مشارالیه در سال شصده و شصت هجری و وفاتش در
شصده و نود و نوزده و دو یکا لکی اتفاق افتاده خدیجه و بعد از مجلس درس بن شیرازی و کرمیه می شد
و سایر مشاییر آن شهر شده و در عصر نیز غزل بن المختار العامری و ابن الخیمه می کسب علم کرده و در وقت و بیوک
بتعلیم حدیث پرداخته و در ایات متفرزان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجه مدرس
مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فرور رانزد او درس خوانند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد
ایشان اخذ کرده ولی در آن تجویز حاصل نموده است خدیجه بنت المأمون دختر امیر
خلیفه عباسی و از فضیله شعر بوده است و قبی جاریه مغنیه سماء بشاریه ابیات ذیل را که از ایشان

حاضر

افکار مشارالیه است در مجلس متوکل عباسی خن	بالله قولوا لی لمن ذا الترشا
المثقل الترشف الهضم الحشا	اظرف ما كان اذا ما صحا
واملح الناس اذا ما انتشى	وقد بنى برج حمام له
ارسل فيه طائرا مرعشا	يا ليتني كنت حماما له
او باشقا یفعل بے مایشاء	لولبس القوهی من رقة
اوجه القوهی او خدشا	خلیفه را نهایت خوش آمد و زیاده از حد بیان
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و آثار این قسم اشعار از او مناسبت نمیشد و شاریه خواست گمان کند خلیفه او را قسم داد و شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات را هم خدیجه اشعار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطور خدیجه را شاعره ترک معروفه و قطب است که در آزاده ایلمرای پری نایک تنک تنک	بوی سمنده اولسه و ده پیراهنک تنک

خدیجه معروفه باقم افضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن عبد الله النوری از محدثان بای او اسطر قشتم که در مرزندگان می نموده پدرش در سال ۱۱۴۰ هجری در جنات دنیا طریقت فرنگی گشت شد بدش قاسم به جزیلی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد این احکامیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبداللہ بن ابی الفریثیه اشعار داشت و این خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و سید مفضل علی الله مقامه در تاج العروس در ماده دن در آنها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان خدیجه بنت عبد الوهاب بن عتیبه الصوفی زنی بوده است و در ادبیات و تحقیق و معارف صاحب مقام و شیخ حمی الدین در مسامرات خود و اینها را از او دارد **خبر قاء** امش می پیا شد و گاه از آن مخف کرد می گفته اند مشارالیها محبوبه ذوالریمه شاعر بوده و مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الخ ان تقف المطایا | علی خرقاء واضعة للکام

اسم ذوالریمه غیلان می شد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم محبوبه ذوالریمه کرده و او را غیلان می گفتند و در شرح شریعی بقایات حریری مکتوب است که غیلان و ذی میه را با بعضی کثیرکان که هم تن او بودند و بدو مقنون جن و جال او کردید خواست با او بتقریری سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت آنرا بجهان کرده نزد میه آید گفت این شک را پنهان کن میه بطلب طلب شد و گفت من خرقاء میه یعنی کاری از دستم بر غیلا غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه میسبب با و ندارد و ایوس شده و قصه رفتن کرد و در میان پوشیدیم بدست او بود میه برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلان را آواز کرده گفت با ذوالریمه آن گشت خرقاء بخاری صنایع یعنی ای صاحب زیان پوشیده اگر بیکار به شتم کنیز من کار که است غیلان دانست که از جانب معشوقه گشتی است و از آن روز غیلان معروف به ذوالریمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذوالریمه در شعر مظهر در فوق میگوید حقیقت کمال حج و حلال محبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه می شد و بعضی

تمام الخ ان تقف المطایا | ان شعر این طور روایت کرده اند
علی لیل و تبلغها السلم | فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام

تمام الخ لقاء الاما خرقاء الضحی بیه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن و ایما در مسجد نبوی بخیمت مشغول بود و خرقاء
 لعقب ربطت بعد آنکه محقق و بلاغت معروف بوده در میان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنیان
 در حق محقق بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکته غزلها و بجای ناکته نافضه هم دیده شده است
 و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء و جدت صوفای تیر مثل است
 خرقاء ذات نیقه و (خرقاء عیاب) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
 و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تقدم الخرقاء علیه یعنی عذر ترا نپذیرد
 کار مشکلی نیست خلیفه المکیه مغنیه است که در کتاب آغانی ذکر کرده از آن شده
 و این زن و دوزن مغنیه دیگر که ربیع و عقیده نام داشته اند و ملوک ابن ثمامه بوده به
 شائیات معروف میشدند (خضاء) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم
 در آن زمان جاہلیت نموده و هم بغض عصر سعادت و شرف قبول اسلام تایل گردیده پس می
 مخضر میست و اسم خضاء تمایز بوده و شعر او اشخاصی که در علم نقد شعر بجز کامل دارند و او را
 بر تمام زحمای صاحب طبع مقدم میدادند از این المراحه که بجز معروف باشد پرسیدند
 اشعر شعر اکیست گفت انا لولا هذه الفاضله یعنی اگر این فتنه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
 بنشأ بن برو که نیز اشعرا می شود می باشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعیفی
 زمانه ظاهر است گفتند ای فتنه هم اینطور است گفت نه او چارخصیه دارد بعضی در صدق و صبر بر این
 گرفته و گفته اند کلام او نسبت بجناب از ادب دور است چه مثالی با بشارت حضور حضرت رسول قبول
 دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنات قادسیه الهام جستی نموده
 و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت با و روا نباشد اما شک نیست که از عبارت
 مذکور جبر قصدی جز مدح ندانند آنگاه بطور آن ابیتر حضرت رسول اکرم تمام بشنیدن اشعار
 خضاء مایل بودند و او شخصها و حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت بختین میفرمودند می
 گفتند می یا خناس اکثر اشعار خضاء در شیه برادران اوست ابن ابی کوی خضاء ابتدا طبع غرایب داشت
 و مدته شعر میگفت بهین که برادران او شسته شدند از غرط وقت و تاشی که او را حاصل آمد طبعش
 روان شد و در شیه های طولانی برای آنها نظم آورد و پوشیده نباشد که خضاء و برادر داشته یکی

معا و تینام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که کبک
 پدر بودند بحکم و جواز غری معروفست معاویه با هشتم المری تراع کرده مقتول شد و صخر در مقابل مجروح
 گردید و بعد از آنکه قریب بحال نماند و بگری بود و ابل و عیال او بسته و آمده بودند وفات

کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمیل عیادتے

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تاسف بهم

و ملت سلیمی مضجعی و مکانے

و غم شدید خشنا گردید که نیندغم در چهره خشنا بعضی چمنها و دید پر سیاه اینها چیت خشنا گفت از گریه
 که بر برادران خود کرده ام این چمنها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خشنا گفت
 بر عز و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنرا میگردیم بعد برای اینکه در آتش میشتند که میگویم از خفا
 روایت کرده اند که گفته است خشار دیدم پیرانی کوتاه از چشم پوشیده بود و آفتیم پیران را چون نقطه
 پوشش دیده است صدرا میگفتد کفتم ای خفا صدرا میپوشی و حال آنکه حضرت رسول صلی فرموده اند خفای
 گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا
 پدرم بخفای مهربان برنی داد و او اموال خود را تلف کرده و خفای دست ماند در انحال من گفت ای خفای نزد
 که رویم و طلب کشایش نمائیم کفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدم و عرض حال کردم او اموال
 خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را میخواهید برادرید نزد و چه برادرم با و گفت
 مال خود را با منا نصفه قسمت میکنی پس میت که انهارا در قبول کنی از دو قسمت مخار و مخیر نیامی صخر گفت

و هو حصان قد گفتی عارها

والله لا اصغها شرا رها

و جعلت من شعرها صدرا رها

ولو اموت مزقت خمارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدرا را
 از بدن خود دور نخواهم کرد و اشعار مرا می خفای در حق صخر و معاویه در جلدتیم آفا فی سطور است
 محیی الدین در مسامرات گوید و قتی بچنای گفته صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر
 السنة الغبرة و ذغاف الکثیبة الحیراء گفت صفات معاویه را بیان ناکفت کان حیا
 الجذب از انزل و قری الضیف انما یز روزی از خفا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر
 بتو بیشتر شر کرد گفت اما صخر فقام الجحد اما معاویه فحرقه الکبدانکما و ایند و بیت نشاند

غیثان فی الزمن الغضوب الاعصر فی المجد فراع سودد متخیر	اسدان محرم الخالب بنجدة قمران فی النادی رفیعاً محتدم
در کتب ادب و سیر طویر است که عرب و فنی بازاری عمومی داشتند که از اسوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی مستباح میشد شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه و بیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فنون شعرا در اینجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دیدار عیسی با خنساء مشغول مشاعر میباشند خنساء مرثیه را بیهوده خود را که در حق صخر گفته شروع نخاوندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست	
قدی بعینک ام بالعين عوار وان صخر التأمم الهداة به وان صخر المولا ناسیتنا	چون این دو شعر بر خوانند کانه علم فی راسه نثار وان صخر اذا نشئوا لختار
نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا اشعار شعر کرده بود و من او را اشعر ناس نخاونده بودم تو را ای خنساء اشعار غنیمه میگفتم اما حالا میگویم که انت و انتد اشعر من کل ذات تمیز یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنساء گفت ای و انتد و من کل فی خصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان نابغه گفت من هم از جمیع اشعرم هم از خنساء و برکات اشعار و عکاظ خود در حق	
لنا الجففات الغریب یعن بالفضی متی ما نمرنا من معد عصاة ابو فعنا المعروف ان نطو الخنا ولد نابغی الغنقاء وابی محرق	و اسیا فنا یقطن من بنجدة و ما وغسان نمنع حوضنا ان یهد ما وقائلنا بالعرف ان لا تکلمنا فاکر بنا خالا و اکرم بنا عمتا
نابغه بعضی تقرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفصل شد از تقرفات نابغه فقط براغراق مضامین اشعار حسان میافرو و میتوان گفت مشرب حسان در شعر جنتی با لایزال و دین که در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت	
علی المجالس ان کیسا وان حقا بیت یقال اذا انشدته صدقا	وانما الشعر لب المرء یعرضه وان اشعر بیت انت قاتله

و از اشاری که خنساء در مرثیه برادر خود صخره گفته این بیت بر میخاست
 یذکرني طلوع الشمس صخرًا | وایک لکل غروب شمس
 و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایج دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه | بور لیه هذا هادیامز دلیل
 تحبه غضبان من عزة | ذلک منه خلق ما یحول
 ویله معر حروب اذا | القی فیها وعلیه التلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خواند گفته و نشانی مثل است بنابر
 وقتی از سوق عکاظ برگشت و سید بحلی که در آن جمعی دور بند بنت عتبه بن ربیع را گرفته بودند و او بر
 آنها شعر میخواند خنساء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرا می که ششگان خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرا می در حق چه گمان است بند خواند
 و مانعها من کل باغ یریدها | ابکی عمو دالا بطین کلیهما
 و شیت و الحامی الذمار ولیدها | ابو عتبه الفیاض و یحک فاعلم
 و للجد یوم حین عد علیدها | اولئک اهل العزم ال غالب
 خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی و لا

کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین مدین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه
 و سعدان کیاحی است که از برای شتر بهتر نژاد یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بنام مرعی
 جید و لکن لیس فی الجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاهی که داری
 کیا سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دوبیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و از نتایج

ابکی باعکرو بعین غزیرة | قلیل اذا تقی العیون وفودها
 و صخر او من ذامثل صخر اذا بدا | بسا حته الابطال قبا یقودها

مثل دیگر ترشیه بر مرعی و لا کالتعدان است و آن مآول الصدام میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده که
 سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه است که مشارع با چهار سپه خود در آن وقعه حاضر بود
 روزی محض تخریص آنها بر قال بایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعتین
 و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لبن و رجل واحد کما انکم بنو امرأه واحد

ما خنت أباكم ولا فضحت خالكُم ولا هجنت حسبكم ولا غيرت نسبكم وقد تعاون ما أعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل فحاربوا الكافرين واعلموا أنَّ الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورا بظوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
فإذا أصبحت غدًا إن شاء الله سالمين فاغدوا لقتال عدوكم مُتَبَصِّرِينَ وباللَّهِ
على أعدائهم مستنصرين وإذا رأيتم الحرب قد شتمت عن ساقها واضطربت لظي
على ساقها وجلت نارها على أوراقيها فتيمموا وطيسها وخالدوا رؤسها
عند احتدام خبيثها لتظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من طوعاً و رغبتاً مسلمان شدید و باختیار مهاجرت نکردید ثم بان خدا که جزا و عذاب
میت شما فرزندان پیکر و میث سپید چنانکه فرزندان یکت زن سید من پیدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیب بر حسب شما وارد دنیا و مردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بداند
که سزای بانی تبر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و
ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و کس کار یا نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تيقظ و بصیرت بچک و دشمن بپردازید و از خدایاری حبه بر خنمان طلب
کنید چون نایره قتال را مشتعل کنید خود را بر آن آتش زنید و با سر داران در او نیز بفرغیت
گراست فایز شوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد این اثر گوید پسران جنس
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصبح قدیم در پسته غریب ننهند و داد دلیری دادند و
چهار کیده شهید شدند چون خنای خبر شاد است آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
و ارجوا من ربی ان يجعلنی بهم فمستقر حقه یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت و ذری فرمود
و امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنای
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرازمی گرفت و از اشعار خنای که ادبایند
و کتیبین کرده اند ابیات ذیل است
واوجعنی الدهر نهشا و خنزا
تعرفنی الدهر قرعا و غمزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعاً

و از اشاری که خنساء در مرثیه برادر خود سخن گفته این بیت بدیع است بیت
یذکر فی طلوع الشمس صخرًا | و ابکی لکل غروب شمس
و از تراجیع افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه | بور له هذا دایام دلیل
تجبه غضبان من غرة | ذلک منه خلق ما یحول
ویل مسعر حرب اذا | القی فیها و علیہ الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خواند گفته و نشان مثل است نشانها
و قتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید مجلی که در آن جمعی دور بنده بنت عقبه بن ربیع را گرفته بودند و او بر
انها شعر میخواند خنساء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرا می که دشمنان خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرا می در حق چه گمان است بند خوند
و مانعها من کل باغ یریدها
و شمیمه و الحامی الذمار و لیدها
و للجد یوم حین عد علی بدنها
اب کی عمود الابطین کلیها
ابو عبته الفیاض و یحک فاعلم
اولئک اهل العزم الغالب

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی و لا
کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین مدین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه
و سعدان کیا همی است که از برای شتر بهتر نژاد یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بدراستی
جید و لکن لیس فی ابجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوبیت آمانه بخوبی چراگاه کی که دارای
کیا سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و آنست که

ابکی ابا عکرو بعین غزیرة | قلیل اذا تقفی العیون و قودها
و صخر او من ذامثل صخر اذا بدا | بساحتہ الا بطل قبا یقودها

مثل دیگر تیر شبیه مرعی و لا کالتعدان است و آن ماولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده که
سیر گذشت خنساء در جنگ قاصیه نیست که مشارع با چهار سپهر خود در آن وقت حاضر بود
روزی محض مخیر آنهار قبال ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعین
و صاحبم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لکن و رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحد

ما خنت باکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیبت نسبکم وقد تعلمون ما أعد الله للمسلمین
من الثواب الجزيل لمحورب الکافرين واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
يقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا صبروا وصابروا وابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاعندوا علی قتال عدوکم مستبصرین وباللّٰه
علی اعدائکم مستنصرین واذا داربتم الحرب قد شمتت عن ساقبها واضطربت لطلی
علی ساقبها وجللت نار علی اوراقها فتمموا واطیسیها وخالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامه فی دار الخلد والمقامه

یعنی ای پسران شما طوعا و رغبتا مسلمان شدید و باختیار ما حجت نکردید و قسم بان خدا که جزا و عقاب
مینست شما فرزندان یکم و بیش شاید چنانکه فرزندان یکت زن ستمی من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیسی بر حسب شما وارد دنیا و مردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای سلیمین در جنگ با کفار جتیا فرموده بداند
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و
ثبات و پریزکاری امر میفرماید و دستکاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فرود
سلامت صبح نموید با تیقظ و بصیرت یکجاست دشمن بر پروازند و از خدایاری جسته بخضمان غلبه
کنید چون نایره قتال را مشتعل مینید خود را بر آن آتش زنید و با سر داران در او میزد بخنیت و
کرامت فایز شوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد این شیر کوید پسران جنات
لفیحت مادر خود را گوش کرده علی الصبح قدم در پهنه عرب نهادند و داد دلیری دادند و هر
چهار یک دفعه شهید شدند چون خنایر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجوا من ربی ان یجعلنی بهم فوستقرحه یعنی محمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت و نوری فرمود
و امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید کویند بعد از کشته شدن پسران خنایر
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرازی می گرفت و از اشعار خنایر که ادبایند

تعرفنی الذی هرقرا و غمزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا

و کتین کرده اند ابیات ذیل است
واوجعنی الذی نهشا و غمزا

واصبح قلبی لهم مستفزا
من الناس اذ ذاك من غربزا
وزین العشيرة مجدا وعزا
والكاشون من الباس حرا
فبالبيض ضربوا بالسمر وخزا
وبخت العجاجة يحزن حمزا
وكانوا يظنون ان لا يحجزا
بان لا يصاب فقد ظن عجزا
وتخذ الحمد ذخرا وكنزا
وفي السلم تلبس خزا وقتزا

كان لم يكن نواحمي تقي
وكانوا سراة بني مالك
وهم في القديم ضمام الاديم
لبشم الرماح وبيض الصفاح
وخيل تكردس بالدارعين
جزنا نواصي فرسانها
ومن ظن بمن يلاق الحروب
تعف وتعرف حق القرى
وتلبس في الحرب لسبع الحديد
خازن الدولة متماة بكل بدن باجي از

زوجات محترمه خاقان خلدايشان فتحلي شاه طاب ثراه است مرحومه مشار اليها از جاري
والده معظمه خاقان مغفور خلدايشان فتحلي شاه بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفت
حضرت خاقان بخدام حرم فرمودندي را از ميان خود منتخب كنيد كه رياست كلي در حرم خايشان
باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرري توسط والده خاقان بمركايت از شما ميرسيده بعد با واسطه او برسد
خدام حرم بعد از مشورت گفتند بعضي احترام مرحومه معظمه والده خاقان كي از جاري ايشان بايد بريا
منتخب شود بنا برين كل بدن باجي نابين است اثحاب و ثقل صند و قداری برقرار شد و مقامی
منيع يافت و اين شعر را صحيح مهر خود قرار داد (معتبر در ممالك ايران قبض صند و قدار شاه
جهان) و في الحقيقه اعتبار مهر او با هلي درجه كمال بود و اگر كرو و ربا بجا حواله نمود و اين كه قبض منيع
با كمال اطمینان میدادند مختص چون از قضا كفايت اقتداری فوق العاده در حرم خايشان بهرسانند
و كار بار را بطريق ميعيل خاقاني منظم كردايندر سلكت زوجات حضرت خاقان منسلكت و ملقت
بخازن الدولة كردید و دوشا هزاره منظم از بطن او بوجو آمدند خازن الدولة اجزای معتبر و ميرزا و شوق
و چند نفر محتررداشت كه همه زن و دارای لياقت و كفايت بودند و آنچه بذل و اعطای ميشد ثبت
ينمودند و در حرم خاقاني اختيار مطلق خازن الدولة را بود خوله دختر ثعلبه از صحبايست

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه نیز منظر تشریع حکمی و شان نزول آیتی
 گردیده خلاصه اندکستان آنست که مشار الیهما از و جه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس بنی
 بروی چشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت آنست علی کطخافتی و ایقاع این صیغه در آنست
 موجب مینونت و مجز و سبب حرمت مطلق میگردد چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله این عبارت
 از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته با جری معروض داشت و از حکم شرعی تکلیف
 شخصی خود سوال نمود و از آنجا که یکس و فقیر و مادر چند کودک صغیرانه را میکرد و تالمی شدید داشت
 چرا که اگر طفلان را میگذاشت و میرفت از بی برتاری بملاک میرسیدند و اگر با خویشین میرد
 از گزندگی تلف میشدند حضرت رسول ص بر حسب حکم فرمود که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
 فرمود تو بر اوس بن صامت عرامی مطلقا پس حق تعالی بران ضعیفه لقضل و ترجم آورده ایی فرمودند
 و حکم ظهار بطور رساید قال عمن قائل قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشکی الى الله
 الایه مراد از التي خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینک نام ظهار از طلاق جداست یا اینکه
 تفریق و مینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد و مجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق یا مبینی
 که مظاہر چون خواهد زوج خود را حلال نماید یا کفار کفار شرعیه پر دازد پس حرمت مس من
 شویش مادامی است که کفار بجای نیامده است بر خلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
 آن حکم حرمت بطور تخیر و تأیید و طلاق تعلیق میگردد و در ظهار چونکه زوج یکی از کفارات ثلاث
 مرتبه را بجای آورد حرمت بر خاسته و غنغن برداشته میشود و کفار ظهار عبارتست
 از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت کین چنانکه
 خدا تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید و الذین یظاهرون من نساءهم ثم یعودون
 لمانعوا عنه فخر بر قبه من قبل ان یتما ساذکم و عظموا به و الله بما تعملون خبیر فمن لم
 یجد فصیاً شهم من متابعین من قبل ان یتما ساذکم لیسطع فاطعام ستین مسکینا
 آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
 رسول ص خوله را بزوجهیت وی عادت دادند و همیشه در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
 داده شده است گویند که در ایام خلافت خود روزی با چند نفر پیرزنی برخوردی و متادی

ایستاده با شمار الیها گفتگو کرد و همراهم او ایستاده نظر بر زندگی از همراهمان بهر گرفت بجهت پیرانی
 جمعی را معطل نمایانم گفت آیامیدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است
 که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود
 و الله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و خبر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و
 نیز فهم و برای غنیمت که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت نمیدادم خوله خواهر
 سیف الدوله معروف متنی و از خاندان آل جهمان و مخیمه با جلالت و شان بوده است و
 در سال سجد و پنجاه و دو در محرم یا فارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا غر است و فات
 نموده و متنی مرانی خوب برای او بنظم آورده و از انجمله شیه است که مطلعش نیست

یا اخت خیر اخ یا بدت خیر اب | کنایه بهما عن اشرف النسب

و حسن میطلع بر باب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان لستی مؤثبة | ومن یصفك فقد سماك للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

كانت فعله لم تملأوا کما | دیار بکر و لم تملع و لم تغیب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر نا میطلب دارد که وقتی که خوله
 در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلقها میداده میگوید خوله در گذشت و حالا
 مثل اینست که بکر بنوکب با اقسام افواجیه دیار بکر را پر کرده و بمردم بدل خلایع و اموال
 نموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از جناب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان تكن خلقت انثی لقد خلقت | کرمه غیر انثی العقل والحسب

وان تكن تغلب الغلباء عنصرها | فان في الخمر معنی ليس في العنب

فليت طالعة الشمسین غائبه | ولیت غایبه الشمسین لم تغیب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم
 محمد الاکبر معروف بابن خفیه بوده است و شان زده نفر از صحایب است نیز خوله نام داشته است
 خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در سنگام رضع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در عهد گریه و بیقراری مینمود حضرت اتم سلمه پشان
 در دیان او گذاشته و میرا ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع
 حسن از برکات آن شیر و پشان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دوزن
 محدثه بوده اند حین نراران جاریه مشهوره سیرین خلیفه عباسی همدی و مادر بادی
 و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سهو کرده اند در زمان محمد
 پسران خود مشارالیه اقتاری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدی
 و منادست مینموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حجام هرون
 آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و ضارعه خود را مانند برک لاله دید که زاله بران باشد این مصرع بر دیوار

خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت
 در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
 اصبح الفضل و الخلیفه هر دو رضیع لبنا خیر
 غدتک بشدی و الخلیفه واحد

انا التفاحة المحر علیها الطل مرشوش
 و فرج عرضها شبر علیها العهن منقوش
 این شعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستوده
 کفی لك فضلا ان افضل حرة

ما بهمه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون
 خیزران در زمان خلافت بادی بمبت محمد علیایی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل
 شده بود پسرش بادی از این موضع دشمنانست خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بگوید
 میخواست او را منموم نماید خیزران بمنفت شده بکیزران خود حکم کرد چهار روز مقول ساختند گویند
 بنابرین بر دو بیت مسطور در ذیل را در بجه همدی خلیفه و موسی المادی و لیعبد او گفته است

یایعبد بالدبوق و الصوحن
 و دتس موسی فی حر الخیزران

خلیفه یزید بجماته
 ابد لنا الله به غیره

خان زاده دختر میر یار کار تبریزی بوده طلعی بریغ و طبعی بوزون داشته این شعر راوست
 شبی در سنبل با میهمان خواهی شدن باین
 خدیجه خاتم زوجه کریمخان زند معروف بویل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید قاف
 طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در حال انزین را در عالم تاریخ و قبی

و عظمی است چه یکی از سباب عمده سلطنت سلطه جلیله قاجاریه می توان او را دانست توضیح آنکه
 سالها که نیکان بستند بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه که بحری انجمن شد نمود
 خدیجه نام برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار که نیکان اقامت داشت پیغام فرستاد که نا خوشی
 وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میر و ملتفت و مستعد کار باش مرحوم عظم طیب
 مضجعیم شکار مهار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
 دانست که که نیکان در گذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه نام او را از انحال انحال و اعلام
 نمود و شاه جنبست جایگاه از بهانجا دو اسب به باد و نفرتا طران تاخت و کار سلطنت را شجر
 که در تاریخ ضبط است باخت خدیجه دختر احمد بن الطنبابوده و مشارالیه افاضلی شجر
 و معروف باین اجدادیه می باشد بنت ابن اجدادیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر الباسی از ساسانی
 ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه در ماه رجب بمقتصد و بهنقاد و نه حجر
 در گذشته است خدیجه بنت المملکت دختر ملک اشرف ثقبان بن حسین از سلطین
 ترک مصر است مشارالیه قاسم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از و نموده گوید اشرفین
 بعد از همه فرزندان اناش ملک اشرف وفات کرده و بقتل و درایت و کفایت کار و اداره
 امور شجرتی داشته در سال شصت و هشت و شش بحری در گذشته است یکی از لطایف مسطوره در او قبا
 نوس این است که وقتی شهاب قوسی ادیب در پیشگاه ملک پذیر خدیجه مشارالیه حاضر بود و سعید
 نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعید چه می گویی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
 سعد التود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد طبع و اگر در حیمه او کسی همان باشد سعد اجدادیه و اگر بمجا
 یکی از سلیمانان رود سعد زباج و لطف این کلام برابر با بوق معلوم است و بلع بضم با و فتح
 لام یعنی بلع کننده است خرفی بنت فحافه شاعره عربیه بوده و ابن دوشعر از و ست

فقد اشرف قسطنی بالعدل
 علی حموت ولا صدیق

اعاد لقی علی رزق افیقی
 فلا وایک الی بعد بشر

خرانه در فتوح و اقدی سطور است که خزانة دختر خالد بن جعفر بن مرطه در فتوحات عراق با سعد بن
 ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اوتل محاربه بدرجه شهادت رسید میسر

فيا عين جودي بالدموع السوام وحزننا على سعد وعمر ومالك هم فتيمة الغر الوجوه اعززة	فقد شرت فينا سيوف الاعاجم وسعد مبيد الجيش مثل الغائم ليوث لدى الصيحاء شعث الحاجم
--	--

خواجه نصير الدين ابي الفوارس اوردن في صحابه و شاعره بوده است داراي قصص و شجاعت و در فتوح و اقدي تاثير او مذکور است مثالا لها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و کارها کرده و ابیات ذیل از کتاب افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ کشته شد

الا هبنا بعد الفراق يخبرنا فلو كنت ادرى انك اخر اللقا الا يا غراب البين هل انت محبر لقد كانت الايام تزهو لقرهم الا قاتل الله النوى ما امته ذكرت ليالي الجمع كنا سوية لئن رجعوا يومنا الى دار عزهم ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد فما هذه الايام الا معامرة ارى القلب لا يجترأ على الناس غيرهم سلام على الاجاب في كل ساعة نيز اين برثيه را در همان باب گفته است فكيف ينام مقروح الجفون اعز علي من عيني اليمين لهان علي اذ غير المهين واعلق منه بالجبل المتين فليس يموت موت المستكين	من ذا الذي يا قوم اشغلكم عنا لكننا وقفنا للوداع وودعنا فهل بقدم الغائبين تبشرنا وكتابههم نزهو وكانوا كما كنا واقبحه ما زايدي النوى منا ففرقنا رب الزمان وشتتنا لثنا خفافا للبطايا و قبلنا تركناه في دار الحد و و همنا وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى اذا ما ذكرهم ذكر قلبي المضنى وان ابعد واعنا وان منعوا منا ابعد اخي يلذ الغرض عيني سلكي ما حيت على شقيقى فلوانى محقق به قتيلا وكنت الى السلوارى طريقا وانا معشر من مات منا وانى ان يقال مضى ضرار
--	--

<p>وقالوا كم بكاءك قلت مهلا مزرعه بنت عملاق که از نساء با فصاحت</p>	<p>وكم في الحرب يقصم للغيون اما ابكي وقد قطعوا وتكيني</p>
<p>عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خود را در حق ضرار شعید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد</p>	<p>وقد احرقنت متى اتخذت المدامع وقد حميت من الحشا والاضالع</p>
<p>ایا ولدی قد زاد قلبی تلکها وقد اضرمت نار اللصبة شعله</p>	<p>بجالك کیم استکن المدامع ولا منهم من قال انک واجع</p>
<p>وفاولدی مذ غبت کذرت عیشتی وفکری مقسوم وعقلی موله</p>	<p>فقلبی مصدوع وطر فی دامع ودمعی مسفوح ودارى بلا قع</p>
<p>فان تک حیاصمت لله حجة وعفیه بنت غفار و سلمه بنت ذراع لونی</p>	<p>وان تکن الاخرى فما العبد صانع</p>
<p>بنت سوار و سلیم بنت النعمان و ام ایان و هند بنت عمرو بن و زینب الانصاریه زنهای صاحب شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتها نموده و باستون خیمه میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیم بنت معدک زاهدی عابد و دختر زید شیب و پدرش یکی از عشره مطهره میباشد چون اشعار خود و مزرعه بنشیند عبارات لطیفه آنهارا نصیحت کرد و تسلی داد و ارمیه الجحونیه صاحب عقد الفرید کوید ارمیه زننی بود از بنی کنانه که سمنی داشت با چهره سیاه و چون در کوی که چون کعبه در آنجا واقع است بنیست او را جحونیه میگویند معاویه در اشای حج از ارمیه جو یا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاربک یا ابته حام سمنی بچه حیه آمدی و درین سوال کنایه بیا چهره کی ارمیه بود مشارعها در جواب گفت کویا مقصود تو از این سوال عیب جوئی و مطایبه باشد بد آنکه من فی از بنی کنانه بنیستم و بنی با فرزدان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم ارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه حیه علی علیه السلام را دوست داری و مرادشمن با او محبت میوزی و با من خصومت ارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مواخذه نخواهم بود و معاویه گفت نه داریم</p>	

عرف الدال

گفت علی را دوستی برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مساوات معامله نمود و با خود
 بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که یاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
 باب جنات و جلال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوست را فقر و مساو کین بود و صاحبان
 دیانت را احترام نمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خودت را بخوبی و پیروی و امی نفس خود گردیدی و بعلیه
 و انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و اعتقاف متنت شدی معاویه گفت خصوصت تو با من
 برای نیست که شک و پشیمانی تو بزرگ و رانهای تو فریبست دارمیه گفت درین اوصاف
 هندما در توجیب لاشل شده است نه من معاویه گفت و یا مکن مقصود من فرم و عیب تو
 نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد یا تم بخلقه و کامل میشود و اگر پشیمانی او بزرگ باشد
 کودکی را که شیر سید بدیر میکند و اگر رانها بزرگ و فریب باشد جانی را که می نشیند برینماید و مکانی
 او را خواهد بود معاویه یا بیگلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
 با و گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بل دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
 گفت و الله علی را دیدم که اینک و سلطنت که تو را مفتون نموده اید او را بخود راغب
 بود و این جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
 آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات انحضرت شقای قلوب بود و صقیل
 و خفا که روغن زیتون با نخا حصیه زنگت را زایل میکند کلام امیر المومنین علی علیه السلام هم زنگت بی بصیرت
 را از دلها میزد و معاویه بر طبق معنی این شعر

والفضل ما شهدت به الاعداء	شهدت بحسن صفاتها خسرانها
گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت	

مرضی و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
 در خیال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که خواهی
 باشی از ابریا ورم دارمیه گفت کیفند شتر ماده میخواهم که پشم آنها مال فقرمزی باشد و شترانان
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود بهم تر و تو مثل علی خواهی دارمیه گفت
 سبحان الله مگر تو را علی پست تر و گفتری معاویه

اذالم اعدا بالحلم منی علیکم

فن الذی بعدی یؤمل للحلم	خدیها هتئا واذکری فعل ما جدد
جزاء علی حرب لعداوة بالنسلم	بعد از آن بداریه گفت قسم بخدا که اگر علی زنده
و بجای من بود یک شتر هم بپوشید و دار میه گفت و الله علی از مال سلیمان شتر یکت شتر هم بجای منیداد و اعتبار اینجاست که در عقده الفریضیف ابن عبدالرته آمده و هر سس شرح احوال و ترجمه بنفصله این مصنف و کتاب او را بنحو تبعات الانوار از نقصانیت علامه الوقت و حافظ العصر غیاث الحق و المله والدین مرتج آثاره المصطفین میر حامدین بالله ظلاله و اناله فی الدارین ماله رجوع نماید و الاثوب صاحب سلاطین مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس او سلطان سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری تحت سلطنت عثمانی جلوس گرد و تا پنج مجلس او را چنین نظم کرده اند	
یوم ثانی محرم انجلاء صبح ده	مین ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس
سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دو و از روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت پناه و کمال از غرق و خسر کویند زنی متخلص این بخش بوده و شعر مسطور در ذیل را با و نسبت میدهند	
که رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد	که عاشق کشتن در سوا شدن هم عالمی دارد
و عدد زوجه عین توب الکجی و غیر شاعری شش می و از فضیلتی صاحب و جوانمردان و نسبت	
اهیم بد عدد ما حیت و از امت	او کل بد عدد من یحییهم بها بعدا
و از آن غیر در جیل و مهر فرمود معلوم میشود و پوشیده نباشد که عدد و بند بنای علم حسن است بر آن عنوان مثل نید و عمر برای مردان و عدد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تافیت و عملیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کینر کی غلیه و صاحب جمال بوده در ادبیات و ماری داکشته ابتدا با کجی بن و مع محبوب شده احمد بن کجی از بطن او بوجود آمده و احمد را باضافت اسم مشار لیس ابن دفاق گفته اند بعد از وفات کجی صباحت و ملاحت و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواشکار دفاق نمود و او چند شوهر بد فحاشت پیدا کرد و همه بزودی در گذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند	

مهر فرمود معلوم میشود و پوشیده نباشد که عدد و بند بنای علم حسن است بر آن عنوان مثل نید و عمر برای مردان و عدد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تافیت و عملیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کینر کی غلیه و صاحب جمال بوده در ادبیات و ماری داکشته ابتدا با کجی بن و مع محبوب شده احمد بن کجی از بطن او بوجود آمده و احمد را باضافت اسم مشار لیس ابن دفاق گفته اند بعد از وفات کجی صباحت و ملاحت و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواشکار دفاق نمود و او چند شوهر بد فحاشت پیدا کرد و همه بزودی در گذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت لتاریت دار دفاق	حسنها قد اشتربا لشاق
حذرو الرابع الشقی دفاقا	لا یكونن نجمة فی محاق
الدع بضعها فان دفاقا	شوم حرها قد سار فی الافاق
لو تضاجع بصلافه بسلیم	بل جویجا وجرحه غیر راق

اشترک الامر دفاق در ملک ملازمان چهره و دختر بیرون اگر شید منسلک کردید و حکایات و ملاحم غریب از این زن معروفست چون از دایره ادب خارج می باشد از نگارش آن صرف نظر نمویم بنقد گوئیم در سخنکی و شوخی دفاق بی بدل بوده است و فخره از ثقات تابعیات طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشاهیر روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصحابه که دیدنانی که یکی از اصحاب کتب شده می باشد حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و انحدیث را اشارت الیه از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره در آن زمان حضرت رسول مبرا کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردید و اسم او را دفره بقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر قراش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن بلخی معروف شیخ حسن که پسر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس مدوح خواجه جمال الدین بلخی بوده چنانکه تصدیقه در آثار جلوس او نظم نموده که مادی تاریخ آن چهار بیت منظور در ذیلست

مبشران سعادت بر این بلند رواق	همی گشتند در ممالک افاق
که سال به قصد و پنجاه و هفت ماه رجب	با لفاق خلایق بیاری حلاق
خدایگان سلاطین محمد شیخ اویس	پناه پشت ملوک حجبان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق	فرار تحت سلاطین مدار ملک عراق

دشاد خاتون در سال به قصد و پنجاه و دو هجری در بغداد گذشت و منس او را بنحیف اشرف محل نموده در اینجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد خاتون را بغمراده خود اشرف بن ترش منقون دیده لهذا او را منموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت واقع بدست دشاد خاتون بود و او را غر بارانواش شنود و فقر پیوسته مشمول احسان او بودند و دشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

<p>اشک که سرز کوشه چشم برون کند حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود دشوار شاعر بوده است که از طبع</p>	<p>طبع موزونی داشته ایند و مطلع از امکا آو بر روی من نشیند و دعوی خون کند جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود</p>
<p>طاعات منکران محبت قبول نیست و نایب جاریه مخفیته بوده است که بخی بن</p>	<p>شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلدشیا فتحعلی شاه طاب ثرا و شای باین اسم بوده و طبعی موزون داشته شعر با بانه صد بار اگر چه چشمه ز فرم وضو کنند</p>
<p>خاله بر یکی او را از کرده و بصباح منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و لغات و سخن معروف و مشهور است بعد از ده در نظم و شعر هم یدی طولی داشته و فن و سبکی را از بزل که در حرف باز ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بزل که فلیج و این جامع و ابراهیم و اسحق موسی و سایر مشایخ موسیقی دانهای انصاری باشند اخذ کرده ابو الفرج در آغای می نویسد اسحق موسی گفته پدرم ابراهیم موسی می گفت روزی خواستم در غنچه ایرادی بردن و از او روم او را مگر بخواندن آن غنچه و او را نمودم و بدقت استماع کردم می بینی در آن نیافتم که اظهار نماید موجب سقوط ارباب سیر برون الرشید میل مغرط باز و آواز دانا نیز داشته و هر وقت بخانی یکی بر یکی میرفته او را احضار بخوان و فواختن امر می کرده و انعامی و افرایا و سپاد و عقیل آزاد کرده صاحب بن برون را حسن و جمال دانا نیز</p>	<p>آشفته و مفتون ساخته و در باب حد و مطلق و تحیرت بین وعد و مطلق فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی</p>
<p>یاد دانا بر قد تنگ و عقلی شغف شافعی الیک والای</p>	<p>این ظاهر در کتاب خود از قدرت طبع دانا نیز</p>
<p>حکایت کرده گوید روزی یکی بر یکی بکاستمانی رفته و دانا نیز با او بوده چون صفای کلمات و زبانتان کلمات را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الود احسن نظرا فتمتعوا بالخطامنه و از دانا نیز خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم نماید فاذا انقضت ایامه و در الخلد و یونوب انشاد اشعر بلغی محبت یکی را بدانا نیز زیاد کرد و از دانا نیز حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که استبالتحجب و شکست است مخصوصا در کلمات و نایب و غریب و در مواضع عمدی نگاشته شده است دانا نیز جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصل</p>	

شعر ایما شد و او جاریه شاعره و مخفی داشته مسماة دنیا نیز که ارباب فضل و ادب مخصوصا
رفته با مشارالیهما فاضله و مشاعر بنموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای انزمان میباشد
گوید روزی نجاشی بن کناسه رستم و بی غایب بود با جاریه او دنیا نیز مشغول گفتگو شدم در شناسایی
صحبت دنیا نیز من گفت یا ابا الحسنین تو را محزون و غمگین می بینم گفتم برادری داشتم از قریش
در گذشت اینک از وفن او باز میگرددم دنیا نیز قدری فکر کرده این دو بیت را بر خواند

فباکتاب کاؤک یا علی	بکیت علی اخ لك من قریش
طهارة صحبه الخیر الجلی	فما و ما خبرناه و لکن

تیر علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخوانم از ذکا و کیاست و فهم و فرا
دنا نیز را بتو معلوم کنم اتکاه بمشاریهیم نوشت انک امة ضعیفة لکءاء فاذا جائک کتبا
هذا فمجلی احوال و التلم و دنیا نیز در جواب نوشت سائنی تعجیل ایا ای عند ابی الحسن و
من اعیال الی الجواب عمالا جواب له و السلام بعضی از اشعار دنیا نیز در جلد و وار و هم آهسته
نکاشته شده و او را بهمارت و ادب و خصال حمیده شنوده اند و بهر فرستاد این کتاب را به شما

یا لیت ما کان منک لم یکن	الحمد لله لا شریک له
افحنی غیر شدۀ المحزن	ان لم یل القول قل فیک فینا

و پوشیده نباشد که این کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم
خال این کناسه بوده و این کناسه در حق ابراهیم مرثیه یاد دارد و دنیا این خلکان گوید دنیا
جاریه شاعره بوده است از عجب اسلام معروف بدیانت و بجهن گویند مشاریهیم پسری از کناسه
ابن بکر سائید و آن پسر در گذشت دنیا بیات ذیل را در مرثیه پسر خود انشا و کرده است

و سترت وجهک بالترا بالاعفر	بابی بذلتک بالعراء المقفر
و مرجعت عنک صبر ام لم اصبر	بابی بذلتک بعد صول البلی
لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر	لو کنت اقد ران اری اثر البلی

دیکت بجن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد در دور گشت و بعد شیمان شد
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید و ختری که بدست کیان بخت

مقتول شد ستماء بود و ابتدا نصرانی بود و مشارالیه را مسلمان و تزویج نمود و ستماء
جاریه ابو عیینة بصری از شعری دولت عباسی بن عبده و شاعر مشارالیه فاطمة بنت عمرو
بن جهم بن ارم و تثنی بمرسانید و چون فاطمة از نجبا و عیسی بن سلمان شوهرش شجاعت و نبوت
معروف بود هر وقت ابو عیینة میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمة بنظم آورد از ذکر اسم او

مال قلبی ارق من کل قلب
ولدینا علی جنون بدینا
نزلت ببلتة من هواها

دولت بانو بیکم دختر محمد عظیم شاه

اخر از کرده بنام جاریه خود دنیا انشاء نمود
و محبتی شد من کل حب
اشتمی قریبها و تکره قریب
و البلاء یا تکنون من کل ضرب

این اوزمک زیب عالم گیر پادشاه هند و ستماء بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فضیلت
بکمال داشته و انجیل اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و همنام
زوجه عجاج را زهر مشهور و دختر محل میاشند و محل از اولاد ملک بن سعد بن زید مناده است و همنامی
موزون داشته اما عجاج را چند آن یل و مهربی با و نبوده بنا بر این دهناء و پدرش بوالی ملکیت یاسد
که عجاج از ابالی آن ملکیت بود شکایت بردند و مشارالیه بوالی اظهار داشت که شوهر من از من
دوری میجوید و من الی الآن بکالت بکارت باقی ستم عجاج بجهت این بی شرمی که از دهناء بطور سید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب و محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی یکمال عجاج ملکت داد که در صرف این مدت بوجه باز و جبه خود را رضی سازد و عجاج اینست و بنام

ان الامیر بالقضاء یجمل
عن التقاد و هو طرف هیکل
والله لولا خشیه لامیر
محلت من شیخ بنی الفقیر
عجاج که لیند و شمر استماع نمود با ستمالت و نواز
تا الله لا یخذ عنی بالضم
الابهرها زسیلی همتی

اطمت الدهناء و ظن محل
عن کسلاته و المحضان یکسل
دهناء چون نید و میت بنییدین بطور انشاء
و خشية الشرطی و المشر
کجولان صعبه عیس
دهناء پرداخت در انحال مشارالیه اینست و بنام
الیک و التقبیل بعد الشتم

حرف الدال

ذات الاذنين لقب حاشیه خطمه

بوده که نید این لقب را خضر او حضرت سینه بنت احمین به بایشه داده و لی نظر بکلمه و لا تا نزد
بالا القاب اخیر بنظر متبع می آید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی
دو گوش است و وزن که در تحت فرا و بت یکم دبا کشند بر یکت خضره آن دیگر می کشند
ذات الخال از جوری هر و ن الرشید و مغویه ایست مشهوره که در سن و جمال بکمال بوده و
ایست مطور ذیل را هر و ن الرشید در وصف شار ایضا و دو جاریه دیگر سرور و

و حلال من قلبه بكل مكان

و اطيعهن و حق في عصيان

و يدغلن اعتر من سلطان

ملك الثلاث الانسات عنان

مالی تطاو عنی البریة کلها

ما ذاك الا ان سلطان الهوى

بقیقه بعضی این ابیات از اخف شاعر است و او از قول هر و ن بنظم آورده است هر جا
اسم ذات الخال خشت بوده چون در لب بالا خالی می آید مطبوع داشته معروف بذات الخال
شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا هر و ن

ات سحر و ضیانا و خنت

اخذت سحر و لا ذنب لها

در دو بیت مطور تصریح با اسم این که کنیز کن نموده

هن سحر و ضیاء و خنت

تلتی قلبه و تریاها الثلاث

و ذات الخال اسم موضوعی است در عربی

و عمرو بن معدی کرب که میگوید و هم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره باخل است ذات الخال
لقب بنیده بنت صعصعه و او عمه فرزوق شاعر مشهور بوده و حمنا بمعنی معجز و ذات الخال
بمعنی صاحب معجز است و وجه اینکه شار ایضا باین لقب لقب شده این است که روزی بنیده نزد
پدر و برادر و شوهر و خال خود گشته بود ناگاه معجز از سر برداشت سبب از او پرسید گفت بر خود بالید
که چهار نفر مثل شما بمن محرم است و میتوانم نزد آنها معجز از سر دور کنم و این خیال را بصورت
وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و عالم افرع
بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار
نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجز ظاهر شود من با و بیجا نه نفر شرمی بخشم از آن روز بنیده را ذات الخال

گفتند محمد بن الحنفی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع فرمود روایت میکنند میگوید از نظایر این دست است که غریب
از آن نیز پیش از حال فاطمه بنت خدیجه الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و بیست
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و بجز بیست و نه ظاهر شود اما آن محرم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده بایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جد مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را در کن نکرده است مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن
معاویه بوده است ذات النطاقین اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف
الغیب نگاشته شد اما وجهی بقلب شد و ابی اقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ^ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بزم شک آب نمود
و بقولی قسمتی را بزم سفره و قسمت دیگر را بزم شک کرد و لهذا حضرت فخر بکامیابی تالیف فضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعبوض این نطق تو پروردگار عالمیان غرأتمه و بیست و دو نطق تو عیادت
خواهد فرمود و از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطق بر وزن کتاب نوعی از جایگاه
که زمان عرب و زبیر البیه پیوسته بودند اگر پس از آن ابی بکر بیایست و کفایت دختران او بودند و
باشکال بجزیر رسید و همه کس میدانند که وقعه جل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پس از خود عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل خجاج بمقاومت و ثبات
تحریر بنویس و لفاء از جوارسی مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

ما را بی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده و خواجه
قد اخرجت من کین هقا

کلیه فتنون جمال او بودند و از اشعاری که در حق او بزرگ آورده اند و در اخانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوال بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحر العباد

احسن الناس جميعا	فلید عنی من یلوم	اثما الذلفاء همی
منطق منها رخیم	حب الذلفاء عندی	حین تمشی و تقوم
حبها فی القلب داء	وهی للجل صرور	اصل الحب لترضی

مستکن لایم در مستظرف مطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک
اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل بیت و نیم از تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعد از آنکه خلافت سیامان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او درآمد اما محبتی
کامل با ملک اولی خود داشت و در نگاه خلافت و تجلات آن سبب استی او نش
و عشق خود را با ملک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده و
گفت عباد الله من لبد واء مالایشتکی و علاج مالایستی طال المحباب و ابطاء

المجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والغواد مختلس والشموم
مختبس رحمة الله على قوم عاشوا جلدا وما تواقمدا ولو كان الى الصبر حيلة او الى ترك
الغزام سبیل لكان امر حیلدا کونید شیئسان نام مننی در حوالی سرای خلافت ایستاد

مخجوبة سمعت صوتی فارقهها
فلیکلة البد ما یدر مضاجعها
له یحجب الصوت احراس ولا غلق
لو مکنتم لمشت مخوی علی قدم

برای دوستان خود می خواند بیت
من اخر الليل لما نبت السحر
اوجهها عند ابهى ام القمر
فدمعها طرق الصوت منحد
تکاد من لیکنها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای سنا را شنیده برای

استماع ایسانی که مشارالیه بخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مطور را بشنید و مناسب حال
خود دید و بیا و خواجه قدیم و صاحب تختین که گفتم با ملک روح و تن او بر دو بود و منقلب شد
بنامی که لیکن وزاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال و انمود که این اشعار
و اشک یزی از در غیرت است که چرا صاحب این آوازه تشبیب من و بان باز کرد

قیح المحیا واضع الالب والجد
الی امة یغری معا و الی عجد

الاربت صوت رافع من مشوه
یروعک منه صوتہ و لهله

صاحب ترمین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب افغانی نسبت به جوان نام
جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال حمیه مغنیه

بناسبتی میو سید بعد از سلیمان بن عبدالملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی بر او تغییر شد
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد شمان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشهور داشتند
اگر چیزی را شماره میکرد و میگفت واحد شین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان میآورد و بهم وارد میشد
و ذلفاء جاریه این طرخان از مشورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و

عجبا من حماقة الذلفاء

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده

میکوید تجب است از حماقت ذلفا که سر

تنشهی فیما مثل الخلفاء

عززه سطر خلفا را آرزو نماید در شان انشا داین شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از بنده جان
سخن سخی و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از نقل آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد انخانه گردید این طرخان از بابت بختی
و کمالی مروان چهرتی در حق او بطور زرسایند و ابونواس را مالای دست مروان نشانید
و یعنی بر طبق این قصه کران آمد و خواست در ضمن شعریش شاکر کند که تخفیف و توین عشاق و تخیل

بزل مال و جاه ترک نام و ثبات

مکرو بات و ملامات برایشان رسم تازه است

و هم میخو است که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا

در طریق عشق اول منزل است

غیضت من عبرات تهر و قلن

در حق خود تنبأ نماید مابیند و ملا خطه این میخانه

ذلفاء از قصد و مافی اضمیر مروان آگاه شد

ماذا القیت من الهوى ولقینا

ارتجالا پیشی انشا نمود که مشعر بود بر غم انف و خلافت میل وی و موسم آنکه تورا شایستی
صحبت من بیت و بمهر من خلیفه عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاجرم و تو از سر و بدن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برنجی و آن بیت است

قد هجت بالبيت الذی انشدنی

حبابه قلبی باللامام دیننا

ابونواس از مکالمه که در ضمن شعر میداد اشارت بلند پروازی ذلفا را تفسیر کرد و آن

که او منکروی نیز هست یا زوی ذلفا است که گفته

عجبا من حماقة الذلفاء

تنشهی فیما مثل الخلفاء

و از مضامین اشارت الیه با شعرای انصهر

نکستنی فیما مثل الخلفاء

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا این ظاهر در کجا

لا اربك الله في انك
علاقه ذلفا من دار و من
فلا یعرف الا ذلفا و من
انق و حب انك

<p>لربعد نومك العيون عويل غداة غد اومسلم فقتيل فراق حبيب ما اليه سبيل عن القصدر وعلات الموفاميل</p>	<p>قليل الموالى مسلم مجبرية يقول له البواب انت معذب باكثير متى لوعه يوم بان لي عشية امشي القصدر ثم يردني</p>
<p>وبعضى اين اشعار ابراهيم الهاليتي نسبت داده اند رابعه العدويه اتم اخير رابعه دختر اسماعيل العدويه از نساء مشهوره مائه اول مجرى وازاها الى بصره بوده است و تشكك و ايقان و حقايق و عرفان و كشف و شهود مشارع حبيب مقامى بلند داشته اما اتم القاسم القشيري در رثاء خویش ميگويد رابعه بارها در مناجات خود ميگفت آه هي دلي که تو را دوست دار دايما او را در آتش ميوزاني نوبتي در جواب او با نقي نذا در داد و گفت سخن بد بمر که پروردگار رحيم اينکار ميکند خلاصه اينترن در صفاي صميم و کلمات نفساني بکثير رجال تقوى داشت از آنرو او را تاج الرجال ميگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوى شمرت يافت که ضرب المثل گرديد و هر زني را که ميخواهند بفامات معنوي بتايند ميگويند رابعه زمان خود ميا شد از مشاهير عصر رابعه کي حسن بصرى بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزني بگيرد رابعه بعضي مسائل در حقايق و معارف از او پرسيد و بعد از احتساب بار از قبول مطلب</p>	<p>حسن متناع نمود و اين ابيات نظم آورد و حبيبي دايما في حضرتي وهواه في البرايا محنتي فهو محر اليه قبلتي واعنائى في الوردى واشقوتي جد بوصل منك شفي صحتي نشأتى منك وايضا نشوتي منك و صلا فهو اقصى منيتي</p>
<p>راحتي يا اخوتي في خلوتي لم اجد لي عن هواه عوضا حيثما كنت اشاهد حسنه ان امت وجدا وما ثم رضا يا طبيب القلب يا كل المنى يا سروري وحياتي دائما قد هجرت الخلق جمعاً ارتجى</p>	<p>سفيان ثوري نيز بار رابعه معاصر و جلال قد او را معترف بوده و نيز ايت مشار اليها سيرت و شكلائي که در حقايق داشت از او</p>

پرسید و وی حل نمود و روزی سفیان بر ابعه گفت در جاییان واقعاً و خود را بخضرت حق جل و علا برای من بیان نما ابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق با خضرت و برای دایمی شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن این ماجرا را نوشتند

اجل جبین حب الهوی	و حباً لآنک اهل لذلک
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذکرک عن سواک
واما الذی انت اهل له	فکشفک لی المحب حتی اراک
فلا الحمد فی ذلک لک	ولکن لک المحب فی ذلک

مختصر باب سلوک رابعه را باب کرامات میدانند و حکایات از ویانید و فوات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و ششاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر مطوعات صاحب نفحات الانس اتین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ایستاده و راقی میشد

حبیب لیس یعد له حبیب	و ما السوا فی قلبه نصیب
حبیب غاب عن بصر شخصی	ولکن عن قوادی ما یغیب
و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند	ان فی جعلتک فی القوادی محبتی
و ابحت جسمی من اراد جلوسه	فالجسم منی للجلوس مؤانس
و حبیب قلبی فی القوادی ایسی	ابوالنجیب سحروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف و طبیعت آخری را رابعه حدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بخواهد استحضار بی انوار که از اکابر انصاریان پیدا کند و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از خستیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من شیر از تو بخورم مشغولم و مقصودم از اینمرا و حبست پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد من رسیده میخواهم توان از الصالحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا

آشنا شوم چون ابی انجاری این بشنید از شیخ خود ابوسلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را بریزید
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیبات می ساخت و کیفیت درختها
 خود و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر همتا باین سم
 بوده که از هابلات نساء بشمار می آید و او را رابعه قتیبه می گفته اند رابعه جمیلانیه از عازقات
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار نام داشت بر هانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء کیلان زوجه حاج میرزا اسمعیل رشتی از بزرگان
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و ساکت و اصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بکیلان رفته
 مشغول بوعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواظبت شاقیه وی ذوقی در خاطر
 مستعد انضا بهم رسید که پس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تبصیه قلب و تزیین اخلاق
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا اکبرانی اعلی الله
 مقامه دریافت و از آن بزرگوار بصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
 صحیح بسر برد و چون انتقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انارقت بر هانه کثوف افتاد شانهها
 بلقب رابعه نامیده خواند و بر فتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال مجال معرفت را از خط
 تیر بطنی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صحاحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر کعبه
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از شایخ فاضل و اولیا کرام منهم العارف المکاشف و حکیم
 العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدرر النظیم ساخته و قرون از دو هزار
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انجارج را شاه مرحوم طاب ثراه
 داده اند و این زمان آنمکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات
 جاریتش انطاکی است در کیلان از قرار مقضیل نشد آنکه قریه خواجان من بوک بوقه از اعمال
 رشت مع ما یعلق بتکات القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکجای تحفه مشهوره باسم شوهرش
 حاج میرزا اسمعیل واقع در رسته بازار شهرت محازی قیام یتیم مع ما یتبعها من کل التکالین و غیر آن
 و غیر ما و نشد آنکست قریه صیقلان و نشد آنکست قریه نارنج کل که هر دو از قراضی بلوک و رشت

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والتلبناء والكروم والا شجار وغير ذلك فتم
موفقة تولى این صدقات را با مرحوم حاجی مولی رضای بهمانی مذکور واکداشته و بعد
با علم و فضل و اعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با انانث نسل ظهورش و مع الانقراض
ذکور و انانث با علم و اعرف و اتقی بلده رشت با بجملة مشارالیهما بعد از انجام فرار منور از
کرمان بجملة میت سال مجاور بود و تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هجده در گذشت
و دفون گشت رحمة الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بقا صلیها موثقه بخلوط و خاتم جمعی از
علماء و مجتهدین دارالمعین نظر رسیده است **رابعه** اصغر **صفی** از زمان زمان **صفی**

سامانی بوده و طبعی عوز و نثه اینده و بیست	دعوت میت بر تو کایزدت عاشق کن
برست شگین دل نامهربان خوشتن	تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بهر اندر به پیچی پس بدانی قدر من	باب دختر امیر القیس بن علی

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية والثناء و دارای فضل و جلال
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال

محبت را بر آب آشته و احترام زیاده و بنموده چنانکه فرموده اند **لعمرك انني لاحب دارا**

تكون بهما سكنة والرباب	اجتمعا وابدل جل مالحی	ولیس لعابت عندك عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیا	حيثا اوفيتك التراب	از حضرت سکینه مرویت که

حضرت امام حسن اعتراضی بر برادر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام در باب افراط محبت را با فرموده
حضرت امام حسین علیه السلام و شمر بطور را در آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج صفی در کتاب
آغانی گوید امیر القیس پدر باب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه
انخلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد حضرت المؤمنین علی علیه السلام بایل و وصلت
با او گردیده و نیز با معنی راغب شده و دختر داشت متما به محبات و سلمی در باب محبات
نجد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بحضرت امام حسن و در باب را بحضرت امام حسین تزویج نمود
ازین سه دختر باب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و دایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته بکس رفقار و اطوار بحضرت را از خود راضی خویشند

میاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که شعی از من طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نورا یتضاء به سبط النبی جزاک الله صحنه قد کنت لرجلا صعبا الودیه من الیتامی من للسائلین ومن والله لا ابتغی صهرا بصهرکم	بکر بلاء قتل غیر صد فون عنا و جنت خسران الموازین و کنت تقبحنا بالرحمة والذین یعنی و یا وی الیه کل مسکین حتی اغیب بین الرسل والظین
---	---

ر بباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر مشهور سدی در باب غم زاده او بود و اقیشر نیز از جنت رباب رغبت نمود و گمان رباب بچهار پسر از درجیم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و بچکات از آنها گری از کار او کشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی و هقان رفته مطلب خود را اظهار شمار الیه تمام چهار پسر از درجیم ربابا و مبدول داشت اقیشر شاعر دیگر نیز

کفانی المجوسی مهر التراب شهدت بانک طیب کشاش وانک سید اهل الجحیم تجاور قارون فی قعرها	فدی للجوسی خال و عمر وان اباک المجراد الخضم اذا ما تودیت فیمن ظلم و فرعون و المکتی بالحکم
---	--

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بچکات بتواضعان نمودن من که یکبارہ ترا حاجت روا نمودم برای من نیست که اینگونه نسبتی دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی منی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل بنشانم و اقیشر از المکتی با حکم اجل را خواسته چه کنیتی او با حکم سید و کینه اجل بود اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیل و عاقله از بنی ذیل که خدایش بن عابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمده چون خدایش مادر او پدر و مادر رباب از موافقت او اتماع نمودند و او برفت عشق

و هو اخذ اش را نگذاشت که تبرک این قلنا گوید و را گوید دیگر بود لهذا بر منزل باب معاودت

کرد و چونکه با نخل نزدیک شد این آیات بر او

لنا منك نجح او شفاء فاشتفى

وانت صفتي دون ما كنت اصطف

اذا كان ذا فضل به ليس بکافی

و برک خوامشکه لیس بصفه

الالايت شعری یا رب ابی قناری

فقد طالما عتيتي وود دقتی

محي الله ما تهو الي المال نفسه

فینک ذمال دمیما ملوما

رباب در خیمه این آیات را استماع کرده

نخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح بپوشم بیا و مرا دوباره خواستگاری

کن بعد از آن بپا در خود گفت هل النخ الامن اهوه و التحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر

آنکسی که دوست داشته و با و ارضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر

اش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و دیم

مع المال سیئ الفععال فقبحا للمال از نظیر رباب والدین خود را

الزام و از آن طرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل

کرد و بعد از اخذ اش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود الحمد و المرأة ترشد و الود

یجد و از آن روز العود احمد ضرب المثل مشهور شد در جمیع الامثال مشهور است که امیرن

بعد ازین مزاجت با خداش با یکفر از ابل قبیله خود که سلم نام داشت را بی هم رسانیده و بگو

او آگاه شده او را بگشت و چهار نفر از صحابیات متاعه بر باب بوده و آن چهار رباب

بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

و رجب و مغیبه مشهوره متاعه باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رابین و دیگری جاریه

ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و رجب جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر

این شخص را که غلیظه المکیه و عقیده نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب

باین شماس مینمایند و رجب جاریه ابن رابین نیز با سعه و سلامته ازرقاء از یک مالک

بوده اند و در حق این رجب و دود

هل من شفاء لقلب میخ حزون

الی بیخته ان الله فضلها

صبا و صبت الی دیم ابن دامین

مجنه اسامع ذی قانین

وانید و بیت از قصیده طویل میباشد و مجر

حال منشیات منور به همه در کتاب آغانی سطواست رحیمه بنت محمد بن علی بن
عجید الله بن جعفر زوجه نرید بن عبد الملک اسوی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان
بن عبد الملک پریت هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه عده بنت عبد الله را هم بهمین
مسلخ مهر زنی گرفته بود و ذکر ازین ربیع در حرف حاء در ترجمه حال جابیه نموده اتم ربیع
بنت القنصر و خنصر بن خنضم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوه بدر
میباشد شار الیها پس از شهادت پسرش بجنود حضرت رسول عرض کرد یا نبی الله پسر مرا
در بیت است خود را تسلیم میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکم حضرت در جواب فرمودند جنتی
بیت بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیجی
و خنصر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از شاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار
میاید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جد مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین است که
اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است در نیشه جاریه است
که صفیه بنت جتی بن اخطب از زوجات حضرت رسول و او را آزاد کرده از صحابیات شده و در
یشود و خدمت حضرت رسول نموده و دختر او امه از نساء و یات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن و زهده و تقوا را او را در خود روایت کرده است و در سب جعفری روایت
شار الیها را تصحیح نماید رخشه کاشانی امش بیگم دختر بانف کاشانی و زوجه پسر از
علی اکبر تخلص نظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و تخلص کعبه اینترن تیره
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و نبات خاقان خلد اشینا فتح علی شاه طاب ثراه را
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قافیه است
ان بت کچره یارب بسته از نعل نقاب
دل رفت و ز خون دیده مارا
میپد از شوق دل در سینه ام کوئی کبان
بقصد صید تو چون رشحه دیدش خنم
یا با فون کرد چمنان در دل شب آفتاب
پیدا است برخ از آن علامت
تیر دلاری بابل نایب و گمانی میرسد
کسی ندیده فلک را کس کند شمعبار

اشکر ز ستم حمید تو هر روز تا مکت | آیم ز دست خوی تو هر شام تا ساک
رضیه دختر شمس الدین ایتیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و ست
سلطنت داشته سلسله شمس الدین از فروع خوریه و حکمران کابل و غزنی که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال شصت و دو هجری تا شصت و نواد حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایتیش در امور سلطنت دخالت
نمیکرد و ایتیش با وجود چند نفر فرزند و کور ایند خیرا و لیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه شصت و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت ایتیش حکمرانی بیست و
رکن الدین فیروز شاه رسید تا چون بحیف العقل بود مادرش کار حکومت نمیکرد بعد از بیست
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاعنی شدند و چند بار فایمین مشارعیم و یا غیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغیر الدین را تحت سلطنت
دلی نشانند و این درد و شبیه بیست و ششم رمضان سنه شصت و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال شصت و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دلی آمد
و در حوالی دلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشارالیهادر نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
حاکم لشکر دلی اندلس را حاکم کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجة محبی الدین قاضی
عسکروم ایلی بوده و این محبی الدین از علمای آنصربشمار آمده و بنا به سبب شوهری رضیه خاتون
او را عثمانیه رضیه داناد میگویند رقیقه ملکت ابی صیفی و خنجر ابی صیفیان
باشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبۃ الرؤیا گویند بعضی شار الیهارا از صحابیات و آنست
تا ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که اوید رقیقه با جناب عبد المطلب من بوده و هر دو در زمان حج با

حضرت رسالت بعالم دیگر شافیه و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحب الروایه بودن او نمائیم تا وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در کتب معتبره و عظیمی روی داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان بنمیه آخر الزمان که بعثت او را منظر بودید رسید و او ان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بمن مقدم او از بلای قحط و فلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جیم و سعادتمند باشد با ثرکان ابنوه و چهره طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یک نفر او را تبعیت کند و یکی ابدان خود را بآب شسته نظیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بکوه ابوقیس سعود کرده آن شخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و قائم قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد و همه گفتند عبدالمطلب دارای این شایلی است پس بنا بر این تبعیت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقیس رفت و عبدالمطلب برکت وجود خیر البرایا استقامت نموده این دعا بخواند اللهم ساد الخلة وكاشف الكربه معلم غير معلم ومستول غير متجمل وهذه عبادك واماول بعائذات حرمك يشكون اليك سييهم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقاً مرقاً و ابیات ذیل که رقیقه نظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران گریست میگوید

بشیتة الحمد اسقى الله بلدنا	وقد فقدنا الحياء واجلود المطر
فجاد بالماء جوفى له سبل	سمحا فغاشت به الانعام والشجر
منامن الله بالميمون طائر	وحير من بشرت يومابه مضر
مبارك الاسم يستقي الغمام به	ما فى الانام له عدل ولا خطر

شیتة الحمد لقب جناب عبدالمطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی الکریم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیه کریمه حضرت نبوی یاربیه آن بزرگوار است و در کتب آنجا که از رساله است مخصوص در این مسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت ترویج آنحضرت ذوالشورین گفته نکامی که حضرت رسول در کتب معتبره اقامت داشتند رقیه را عثمان ترویج

منوذر وقتی عثمان باز وجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد با آنها تخاصسینه متوجه آمدند
وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بدیده رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوۀ بدر منعی فرمودند و در حقش شایسته
و عثمان گفته اند

العجب بزوجین یزید انسان | ارقیه و بعلمها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروش چشم او را دریده صورتش آماش کرد و در جادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماش درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو
پسرانی بسبب که عتبه و عقیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد و ابولسب و زوجه
شمر سار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبورتر کن آن دو نور نمودند

رقیه
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده پیش از آنکه رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از گرامانی که نسبت
بیده مشارالیه داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه بکفر از آل یزید بطرف آن عظمه آمده
خواست او را شهید کند و قتل در هوا و پایش در کتاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با اسم آیند و خواهر علیها صلوٰة الله علیها الملكة الکبر
میباشد که زیارتگاه است رقیه دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثه بای حضرت
و تدقی در اینجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
التعلبی و رقیه بنت التیمی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشد و دو نفر زن صحابه
هم ساه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده
منبت که جمیع رقیه رقیات میشد قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از شاگرد پسر عمر
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زحمای متعدده باین اسم داشته باشد

چند نفر از جده های او ستماء برقیه بوده اند یا چند نفر از عشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید
 کان اسماء اصبحت بعضا اسماء
 ادعی باسماء نبزانی قبائلها
 بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه السلام

والنساء دختری ستماء برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رطله
 بنت زبیر وزیر از عشره مبشره است ابتدا مشار الیه را شخصی موسوم بثمان بن عبد الله
 بنی گرفت و از عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت
 الحسین را تزویج کرده بنا بر این مکه بنت الزبیر را در شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در جفا
 نکاح خالد بن زید درآمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد:

اليس يزيد السير في كل ليلة	وفي كل يوم من اجتناف ربا
احق الى بنت الزبير وقد علت	بنا العيس خوقا من قهامة اوفقا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	اليها وان كانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان كان قبلها	مليحا وجدنا ماء بارداء عذبا
تجول خلا خيل النساء ولا اري	لورلة خلخال لا يحول ولا قلبا
اقولوا على اللوم فيها فانتني	تخبرتها منهم زبيرة قلبا
احب بنى العوام طراجمها	ومن جتمها اجبت احوالها كلبا

و بعضی بیت مطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق داشته اند بیت

فان تسلم سلم وان تنصري
 تخاطر رجال بين اعينهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملك بن
 مروان این بیت شنیده بجا آمد تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی بن قاتل و من
 تخلیه لغته الله یعنی خدا الفت کند تا که این شعر را گفته و خدا الفت کند تا که از من نبشت داده
 کذا فی الآخانی رمله بنت شیبه دختر شیبته بن ربیع و عمزاده بنت بنت عتبه
 زوجة ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و
 اسلام قبول نمود پسند و قهر عم او ویرا بایستاد

محمی الرحمن صابغة یوج

<p>و مکتة او باطراف المبحون اقتل بیک جائلک بالیقین</p>	<p>تدین لمعشر قتلوا اباهما رمله مبت الحارث صحی بیه است</p>
<p>انصاریه که دختر حارث بنحار و زوجه معاوی بن عفر بود در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه فرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت به آنجا می آمد و طرف توجه می نمودند در آنجا منزل برای آنست معین میکردند و میکشیدند جاریه ام الا و لا و معتد بن عباده و امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد و ذکر می نمودند و مشارالیه از سارا اندلس است که بفضل و ادب اشتیاری یافته اند و تمام فرزندان خود و ائمه معتد از بطن او بوجود آمده اند اگر چه بسیار همسانند از قرآن خود در موسیقی بطبیعی داشته ایم و ملاحت و طلاق و وضاحت و حلاوت که تار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال ارا بوده و محتمل که از ادبای ملوک الطوائف مسلمین مغایره محبوب میشود با او مکنوس و از مصاحبت او محاسن مظلومه میکشید و بنا بر محبت وافر معتد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند که میکشید و بخوبی از زنان مینوادر پیشگاه سرای سلطنت دید پاریس در کل ولای راه میرود و شیر میفروشد و نیز بوس کرد که پاریس در کل راه رود و شغل ایشان تشبیه نماید در همانحال در ایوان انعام کلی ترتیب داد و در کتب بالانواع طبیات و بجز و کلاب و مشارالیه با دختران و جاری معتد مشغول بر دوش افکند و آن کل راه رفتند و بسان نوان بادیه تکلف شیر فروشی کردند و این آرزو نایل گردیدند و کینه وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چارند لکت گشت و با میکشید در قنات اغاث معتد و مجوس کرد و با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت بشمارالیه کرد بود روزی میکشید بختی و لکت شده معتد گفت هرگز از تو چیزی ندیدم معتد و جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال آن روز را بخاطر میکشید آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطور رسانید که نوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتد بعد از آنکه از بخت امارت شش سیدیه از عیاج شد در اول عیدی که در سید و در آن عید خود و دختران خود را</p>	
<p>سپاره و پریشان حال دید این ایات سرور فما تلتك العید فی اغاث مأسور</p>	<p>فما مضی کنت بالاعیاد مسرور توی بنانک فی الاطوار جائعة</p>

<p>یغزلن للناس ما یملکن قطیرا ابصارهن حیرات مکابیرا کانها لهما نظام سکا و کافورا</p>	<p>برزن فحوک للتسليم خاشعة یطان فی الطین والاقدام خافیة بمانا بیت انیز اشار ۱۰ است یوم لظہر کین اشار</p>
<p>روب سنی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نصد و شصت و شصت در هند و سکنه واقع شده و او ایرادینا میگوید روب سنی سفینه بود و هندیه کمال حسن و جمال راسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شگرفی عظیم هم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد بمانا اشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشره در میان بود زیرا که بشید و بگوید که بچنگ جلال الدین محمد اکبر بیفتد رتبا و خضر غطیف سلمی و مشوقه عبثه بن احباب بن المنذر بن الجحجح الانصار بوده چون عاشق او عبثه در گذشت بر روی نقش اوقاده و با سوز و کد از بر خیمه تما سترایات مسطور در ذیل را گفته</p>	<p>تصبت لا انی صبرت و اتمنا ولو انصفت و لو کانت الی الله فما الحد بعدک و بعدک منصف</p>
<p>اخر الامر صحیح کشیده و جان داده است میگوید اعلل نفسی انما بک لاحقة امامک من دون البریة نقلا خلیلا و لا نفس لنفس موافقة</p>	<p>رتبا خواهر و هم شیئه سلامه القس حارثیة است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و این قیس الرقیات الشاعر ریا و سلامه را لقد فلتت ریا و سلامه القسا فتانان امانهم ما فشیئمة اله</p>
<p>مانند و میگوید ستوده و آنها جان و شعر را میگوید فلم تترك القس عقلا و لا نفسا للال و اخرى منها تشبه الشما</p>	<p>مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العلاء اجمعی است که بکثرت زبرد و ورع مشهور بوده و سلامه القس منسوب باوست ریحانه دختر سمنون بن زید بن قثمیه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلاک زوجات سلطنت سلاک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را برهم خیز ترجیح داد حرف الزاع زبیر خاتون دختر جعفر بن منصور و الفتی و زوجه هرون الرشید است مکه خیره و بانوی</p>

مستعده بوده هر و ن الرشید با او در مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با زبون راد است
 بخیرات کردی و در راهها و دوا و بهار یکس و چاهها ساختن و تخصیص در راه کعبه در نیمه شهر تهر
 را و بنا کرد و و امر و زار خیرات آن ملک کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و با بهرست و در شریف محمد امین سپرد

ای جان جهان جان ناخوش سیتو	بغداد پریشان و شوش بے نو
رفتی تو و من سیتو ما ندیم سید	تو در خاک و من در آتش بے نو

زیب النسا یکم و خوار نک زیب عالم کبریا شاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج
 و پنج دختر داشت بجا که شاه عظم شاه عظم شاه محمد اکبر کاخش زیب النسا زینب النسا زینب النسا
 محمد النسا زیب النسا از بطن دل رس با تو دختر شاه نواز خان در شش ماه بود و آدقظ قرآن بود و خوش
 و فقه را بخوبی آموخته بود و خطوط تعلیق و نسخ و شکسته را خوب می نوشت میل کلی با شمار داشت بسیار
 از شعر و علم و فکر و حیره خوار او بود و شوهر است با زکرده در ساله و قات یافت و اینچ مشهور است
 که مخفی تخلص او است مخفی غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود و نوکر سیکم مدوحه و دیوان
 مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی دینی که مصاحب امام قلیخان جاکم فارس
 بود که بسبب کثرت شرب کوکمار بسیار را غلام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت
 مخفی بسیار را غر شده جواب داد که لاغری من از بهت است که مردم اکثر در صدر رکاتب می نویسند که مخفی ساد
 ازین دعای بد کا هدیه ام و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی ماند
 خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل اشعار زیب النسا یکم

بلیل از کل بکنند که در چمن سبند مرا	بیت پرستی کی کند که بر چمن بنید مرا
در سخن پنهان شدم مانند بود برک کل	هر که دیدن سیل دارد در سخن بنید مرا
بشکند دستی که خم در که دن یار نشد	کورچه چشمی که لذت کیسه دل داری نشد
صد بار آخر شد و هر کل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل با تریب و ستاری نشد
کار ما آخر شد و حسن زما کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالماتون جسک در ناف آهوشد که	مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنان بهر چیست	چین بر حسین بکنده زانده کیست

<p>وردست چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و تبم مهر سمار که خبر کرد بیرون همه سر سبز و درونم همه پر خون که چه من بس که اسسم دل چون مجنون در تو بیل از شاگردیم شد منشی کل سیاغ در هفتان خونم بظاهر که برک تازه ام دختر شایم و لیکن رو بفر آورده ام</p>	<p>سر را به سنگت میزدی و می گریستی وز کریم من ابرو سوار که حسرت کرد از حالت من بر کن خوار که حسرت کرد سر بهیچ این غم لیکن چیا زنجیر پاست در محبت کاظم پروانه هم شاگرد ماست حال من در من نگر چون بر کن اندر حیات زیب زینت بس تعلیم نام من زیب العنایت</p>
<p>دکتابی بنظر گذشت که بیک با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میر میستاد و با هم می باکانه گفتگو دست میداد و یکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد</p> <p>عشق تا خام است باشد بیه زنجیر شرم بیکم بعد از ملا خطه فی البدیه این بیت نوشت چون تو مرغ بی جیا را کی جیا زنجیر پاست آن چیز کدام است که چسبیدی بخورد بیکم بعد از این بیت را در جواب نوشت از مادر خود پرس که آن چیز کدام است</p>	<p>پخته مغز آن مجنون را کی جیا زنجیر پاست پاکت بازاران محبت را بود و ایم حبس کو نید روزی رازی این شعر را نزد یکم فرستاد استاده شود می بکند باز بمبید آن چیز همان است که پیدا شده زان آورده اند که روزی یکم دیباغ بگلکشت و</p>
<p>مناشاست مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن که نوشته بر خواند چیا چیز که دل میزد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر میاد یکم از گوشه چشم بگریخت</p> <p>و مصرع اخیری الفور بدل کرده با و از بلند خوان مناز دروزه و تب و دیگر استغفار</p>	<p>چهار چیز که دل میزد کدام چهار نقلست که روزی یکم این مصرع نزد ناصر علی</p>
<p>سر بندی فرستاد از هم نشود ز هلاوت جدا بهم وی بطور مزاج زیر آن نوشت کویا سید برب زیب الشایم بیکم ازین جواب سوخت و چسبیده بر فروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذوالفقار علی سر بریدی زینت العنایت بیکم خواهر زیب العنایت بیکم زینت العنایت بیکم ازین جواب سوخت و چسبیده بر فروخت و این بیت را در جواب نوشت</p>	<p>نماز دروزه و تب و دیگر استغفار</p>

وی این بیت را
زیر آن نوشت
فرستاد

و به روح فرارش این بیت از کلام او کند
سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

مونس مادر فی فضل خدا شتاب است
زهره و تحلیص و نام شاید و ایت زهره و خنما

در آمده زندگی بعیش سیر میر و از ترانه های او
پروانه را بسنم بغل گیر کرد و شمع
این چراغ است که من دارم کهن خواهد ماند
زهره در بزم عنبر تل تاز و نوا می داد

سیاهی چه پچیاست که در پیش مردان
رفته رفته تا بجای الم صمدیان کرد و پ
خوارزمی که برد تا به عیشلام بابا

حضرت حسین

[illegible]

غلام بابا خان
 نام رئیس
 سورت
 و این
 قریبت
 خدمت
 مذکور
 ۹

[illegible]

او در آور پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سجاح بانگرگاه خود باز شد
 و گفت میل را بر حق یا فتنه و صیحه او ندیدم گفتند بخت تو چیست گفت جنبش مهر قصه مهر را از خاطر من
 ببرد و قوم او را بدست کرد و ندید که ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کاین خود میل گفت
 هیچ مؤذن داری گفت آری انیک شیت بن ابی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت
 است سجاح را بگو تا صبح و خفتن را بکاین سجاح از شمار گرفت و نصف غلات بیه راه را بر او
 مستم داشت لاجرم سجاح بر ابع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در
 اینوقت خالد بانگر بر رسید و عامل سجاح را نیروی توقف نماند و بنده و جزیره خود بماند تا آنکه
 که معاویه بن ابی سفیان با و شاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و بخت رخصت
 بن قیس بن عبد و بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
 او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الماسود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن
 بن لمید بن خداش است و او بخت زوجه پیغمبر خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولاکشته شد با بکله سوده در اوایل بعثت
 مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در حیرت اقل سفره بشد و پس از مدتی مراجعت
 کرد بکشت بخواب و دید که پیغمبر سوی او آمد و پای بر کوه او نهاد سکران چون بشنید گفت
 من خواهم مرد و محمد ترا برنی خواب برد و بهم بشی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی
 افتاد قصه این خواب را با شوهر تیر برداشت سکران گفت زود باشد که من و داع جهلن گویم
 و تو در کنار محمد شوی هم و آنوقت مریض شد و بعد از ای دیگر تحویل داد سوده بود تا خد بچه و فاق
 کرد تا بماند کی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود و دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه رخصه
 رفت و او را بچهار صد درهم کاین بست و در سال ششم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد
 میخواهم در سلاست زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بجا نیت میدم مرا طلاق مگوی مصل
 او پذیرفته شد و روایتی بعد از طلاق رجوع فرستاد و پسین حدیث کنند که کاسه
 سوده بخان فرمیده رسول خدا را خندان می ساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماند
 چندان رکوع خود را بدار کنشیدی که من مینی خود را گرفتم تا ما را خون برد پیغمبرم فرمود با بکله

رسول خدای در حجة الوداع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
و اگر در آن شمس اظفار شد از این پیش نشست حصیر را ختم دانید و از خانه بدر شوید و هیچ سفر کشید باو هر ره
کوید بعد از پیگیری تمام است از و اج سفر حج کرد و الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفته چنانچه با شما
و یکدیگر هیچ واپسوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعة چهار حدیث عملی
عاه روایت کرده اند و او آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد و اسما بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود و فرمود از بهر او ترتیبش کردند و بدانش برداشتند و او اول کس بود که بجز
او نقش بسا خند عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت ستر شما ستر با الله یعنی کونید نخستین برای منیب
بنت جحش نقش بسا خند و اقدی کوید که سوده در زمان حکومت معاویه و دایع حبیبان گفت
سیده بیکم بنت سیدنا صرا سادات بتر جان و همسر رسید و طوطا بود شعر چنین میخواند

چه کردم پیش بی دردان ز درد بسیار خود
چو یاد آرم من سرشته از یاد و دیار خود
که می نمیم چو زلف او پریشان و ز کار خود
چو غنچه که چه خون دیدم دل امیدوار خود
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
سر و سامان نمی نمیم من میکن بکار خود
بخوابم سوخت آخر سیده لوح مزاج خود

دلی دارم به پهلوی بقرار از بهر یار خود
بدر و دل چنان کریم که خون کرد دل خال خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرشته میکردم
کلی از باغ وصل او بچشم بر مراد خود
نه استغنا ندارد کوش بیکار آن جفا پیشه
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پر از مراد خود

حرف این

نواب علی شاه جهان بیک دامت سلوا

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شیشه خیک من طایفه سیرازی خیل که یکی از طوایف افغانه
مشهور آقاقت در ۱۱۵۲ هجری از بطن مرحومه سکندر بیک بوجود آمده به پوپال که محل حکمرانی نواب
علیه مشارالیه است شهر بیت واقع در اقلیم دوم طولاً الفاصله (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳۳)
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیت و دو صوبه بند که حکما فرنگ او را دستمال
مینامند یعنی وسط بند خاتون مدونه پشت در پشت فرمانفرما و حکمران این یار است بفضایل صوری
و معنوی ارکسته نواب علی مشارالیه در سال فرخنده فال ۱۲۸۸ بعد از وفات والدین خود بر

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت نمود که (۷۱۴۴) میل مربع کسره است و در آن هفتصد هزار
 نفوس تخمیناً ساکنین میشدند سیر نموده و بجزیب پیوده در آبادانی مملکت و آسایش رعایای محلی
 بطبع دارند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و فیصله کون و کتوریا و توانینان دولت بر طایفه
 سور و تختین و آفرین گردیده بجنوب خطاب (دکرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه
 اعلای ستاره بند سرایه مباحات در امثال اقران حاصل کرده و شوهر عالی کومر انشان
 المؤید نصر الله سید محمد صدیق حسن خان بجا در علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
 و تالیف نموده اند و بصفات حسنه یکجای روزگار و همچنان ذات بابرکات خاتون کرم
 بیکم مدد وجه و جلال است عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و خدیو شاهجهان و غیره
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را ذات العباد فرموده و بداد و ویش
 و خیرات و تبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالییه و بیمارستان
 و جاده های آبی و پل های محکم اساس و تشیید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر
 مدت دراز گذاشته است خدا و علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ بهوبال هند
 النوان و غزنیة اللغات ثابت و محقق است بطریق نقض طبع کاهی شیر زبان اردو و فارسی
 موزون بنمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تذکره مجمع کون
 و نکاح است ناسخ و صحیح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طوطی کلیم و زمزم سخن و غیره
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخواهین بواسطه آئین است
 شهرت کما سخندان میرزا ابوالفضل مولانا عباس علی بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار کیم
 مدد وجه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بین بجزیر تحریر آمد و بهوبال

بر چنینرم و نکاه بجهت چارنو کنم	رباعی	باشد که دست رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است		مستی اگر کنم بشکوه سبوح کنم
افقا دکورم گذران سرور و روان را	رباعی	من مرده خوشم نیست مبارک و کران را
ای چرخ چه کردی بلیان و سکنند		کز تو بوس عیش بود شاه جهان را
هر دم حسن یار من ریزد بجلای دگر	غزل	چشمه بود در منقطه و خورشیدی دگر

هر ذره خاک درش خورشید تابان برین
خوبان دنیا کو همه خونبار تا بیا
از یوریای زاهدان بوی بریا آید بجان
با در مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو
من میدوم سوی حرم دل می کشد سوی صنم
جانم به تنگ آمد از او یار چنان سازم بد
ای عشق بی پروا بیا تا وار هم از ما سوا
از شرم رنگت ال او دیگر بود احوال
ای مونس غمخوار من خلقی بی آزار من
شاهجه با غم بیکان هم تا جور در بندیان

از پر تو مهر رخس و ارد و تجلای در
نام خدا آن دلربا دارد سراپای در
بهر نماز عاشقتان باشد صدای
ای محنت این با منی بود ارم صهبای
من بیروم جای در دل میبرد جای
من سینه غم راسی در کرا و سینه زاری
جز در و تو نبود مراد در دل منتی
کل بر سر آن لاله رود و تماشا می کرد
بس مهر ایزد یار من دارم نه پروای
جز یاد داور در جنان دارم نه سودی

شفا بنت عبداللہ بن عبدکشمس بن خالد بن صداد و برادری صداد بن عبداللہ بن قریظ بن
زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی شمیمه است و اسمش لیلی است
و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمہ بنت ابی و سب بن عمرو بن عائد بن عمران بن
مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و کاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلولة میگذشت
و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در
سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود کاه کاهی سهرای او
شفا با شیرین ساز مو قوت میکرد و روزی انکشتی خویش بدو عطا کرد مولای او را غیبت
بجینید و با یکی از مردم خود گفت این کتیرک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین
را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را
در جانی تاب افکند که بتواند بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر را بسی پناه جست و گفت
کشت آنگاه که خسرو و جنت جای کرد روزی گروهی از لشکرش بران دیر عبور کردند شیرین
آن انکشتی بدیشان داد تا بنزدیکت خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس نفرت
تا او را بظلمت تمام سهرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان کشت و فرهاد کو که برین

نقاشان چمن بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیر است و صورت او را نیز در سنگ رسم
 کرد و اینک موخین سنگ بریدن کوه بیتون را تمامت صنعت فرهاد اندر بر خطارفته اند
 چه در کوه بیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
 و بنال یکدیگرند مثال آن امیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کن رفتند
 و شهر موصل و جزایر خالداست و اراضی بیت المقدس فرما نگذاشتند و نامهای ایشان به سنگ
 است که هر یک را بطری در کنای آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
 است تخانمای باکوشی دوم آرتاشیسم نینیسیس ای چهارم فروانزس پنجم ناریشی ششم شمشیر
 هفتم و بنیاز و دهم آرتاشیسم نهم فرادای دهم سار قما ساکان اینچله یا مثال داریوش یازده
 باشد و آن لوحها که بر سنگ برده اند و بران خطا مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
 فتح بابل و بر انداختن خاندان بختنصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و مرضه شمشیر بر
 ساخته اکنون با سرفقه شمشیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندانش او مقتول گشت و سه ماه از آن
 واقعه بر گذشت شمشیر وی کس نیز دشمنین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسری من
 درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
 انجمن نشو من نیز دیک تو حاضر شو شمشیر وی ناچار رضا دید قوم را فرا هم کرد و شیرین بیاد و
 از پس پرده پشت شمشیر وی گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شمشیر وی و بانوی
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در ارم که هر خواسته و مال که مرا نوده باشد
 دهی و آن سیصد تن بنده که ز زخمدان نند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر و خمر خور
 را کشاده و او را داج گفته باز آیم پس بکنار تو خواهیم بود شمشیر وی اینچله را سپیدت و شیرین بسری خوش
 باز آمد و آن مال و بندگان را بگرفت و جمله آن ز و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بجهت
 داد تا از مهر خسرو باطلی کنند و آن بندگان را بچنگلی آزاد ساخت آنگاه بیاد و سر و خمر خور را
 برگشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقدار ی زهر که با خود داشت بنوشید پس بر خواسته پشت
 برد و او را نهاد و بعد از آن حال سخت شکفت آمد و همچنان سمرانه خور استوار گردید و بر فتنه
 و با شمشیر وی گفتند شمشیر بانو بنت پادشاه نیز و جوی شهر با کسری پادشاه فارس

که نام حسدوی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را به دینه آوردند و عمرا و ارمیان امیر المومنین و حسن بن حسین را که هر یک
 خوابد بشوهری جستیار نماید شهر بانو از جبهه احترام فاطمه به حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض
 نشد بجزرت امام حسن ۱۴ هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد و رضی نشدند قبول مزاجت حضرت امام حسن
 را نموده و رجاله نکاح آنسرور در آمده در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب وصیت
 بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من و برشتن ذوالجناح بحججه گاه ذوالجناح را سوار شود و بجا
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء
 بنا بر وصیت آنحضرت باینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
 قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود بپرس او را نیز ردیف خود سوار و ذوالجن
 نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را آتیه کرد که گویا زمین زیر پایشان چیده میشد تا رسیدند
 زمین بی در اندک زمانی پس شهر بانو بفاطمه فرمود پیاپی ده کردید فرمود ای فاطمه درین
 شهر دوستها و محبان پدست هستند و احوال و اقربا من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
 میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدست که مأمورم باید بروم جائز نیست که از
 حکم امام مخلف نمایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بوده در آن غار رفته غایب شد
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلعه آن کوه خیزی که شبیه بود بمقنعه و
 از او مینمود و انت مرد نزدیک آن مقنعه و از او بشود بلکه زینکه استن به پیر هم باشد غنچه
 نزد کیت بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در روز بارزنی بود از نسل غماریا سر و نام آن را بعد
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا بولایت ری وطن ساخت است در خدمت آنخدره آمده بخدمت
 گذارشی بود و چندان در خدمت آنخدره ماند که فرزندار چندی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند
 ملک شاه غازی بن یزدجرد بن ششیر یار ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمشیران برده و او را بسیار
 کرامی داشت حرف الصاد صفیه زوجه دهم رسول

خدا بنت حنی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط یارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی نضیر
 است مادر او زهره بنت سموال باشد بخت زن سلام بن شکم بود از نو جدی شده و نکاح کنانه بن

الربیع بن ابی بحقیق درآمده و کنانه در عرب خیر شده شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص بخواب
 و تزویج کرد و آزاد ساخت و اعحاق و اصادق او فرمود چون از خمیر کوچ خواستند که در احله
 پیغمبر را حاضر کردند پای مبارکش پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زنانی
 خود را بر آن پیغمبر نهادند و بر پشت آنحضرت با جامه او را پوشیده داشت و بارهء مبارک بر
 پشت شتر نشینت و خود بر پیش روی سوار شد و چون شیل راه طی مسافت کردند و منزل بنا خواست با او
 زفاف کند صفیه رضای پیغمبر بخید و در منزل صبا با ام سلیم مادرش فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
 خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نگذشته بود و نیک زیبا رخسار بود با بجمله ام سلیم او را خوشبو
 کرد و بیا موخت که از رسول خدا ی سر بر تناید پس در منزل زفاف کرد و انشب ابوالیوب
 انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در گردن پیغمبر بجز است بود باید که پیغمبر از خمیر بر
 بانگ سلاح ابوالیوب بشنید فرمود کیشی گفت منم ابوالیوب صفیه زنی جوان است شوهر و
 پدر او را مقتول ساخته ایم کردم که مباد انا شایستی از او پدید آید فرمود **اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَلْیُوْبِ**
کَلِمَةً یَّذِیْنِیْکَ با بجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بسکوی لشکر گاه بردم و پرده بر کشیدم
 تا غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونگی یافتی گفت اشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود چهار منزل
 پیش زفاف رضای عریض کردم چو دان نزدیک بود ندیدم کردم که ترا آید پیغمبر را
 این سخن خوش آمد با بجمله رسول خدا ی در صبح زفاف قروت و روغن و خرماد و سویق طلب
 کرد و چپکالی کرده و لیمه باد و صفیه خرماد را آب گذاشته صبحگاه از آن نمید مردم را بداد و بعد از
 ورود بدین رسول خدا ی صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
 جمال او را شنیده بودند بیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی ناشاخت خود را بپوشید
 انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قها چادر او را بکشید و گفت ای شعیبه صفیه را
 چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
 همنان اسلیت گوید از زنان پیغمبر چهار تن لباس دیگر کون بیدار صفیه شدند عایشه و زینب
 بنت جحش و حفصه و جویریہ پس حفصه با جویریہ همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
 جویریہ گفت او از قومیت که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دستی او را
 مبتل رساند عرض کردند من باین بودیم چیزی ندیمیم پیچید و دو یا سه ماه ترک او بکشتن زینب
 چنان از آمدن پیغمبر با یوس شد که سر بری که از بجا او بود برداشت از پس اینست یکروز رسول
 خدای بخانه او درآمد و کشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجن بودند
 صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
 یکدیگر غم کردند پیغمبر دانست و مکر و ده داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
 نیز گفته اند کبر و پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
 بهتریم از تو چه ما را شرف فراست است بهم زنان او نیم فرمود چرا میگوئی پدر من مروان و عم
 من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت ای تقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در
 تشنوع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
 را خشم آمده گفت لقد قلت کلمة لو میترج بها البحر لم زجت یعنی کلمه گفتی که اگر
 لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگر کون ساخت در سال سی و شش هجری و بزوایتی در زمان
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
 اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص فواب صدر محل
 یکی از شاعران بزم و اجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات

جوش جهان من را اندن سبک را الهک لک
 مینی ملاین یعنی کوه با تپه بر ما یا جب ادر
 شمع جلانی آی مین آج و ه سیری قبر پر
 خاک هو زندگی بهلا تیری مرض عشق کی
 بجز من خوب خاک اوزی انکو وانه کچه اثر
 حسرت و آرزوی وصل او مصیبت فرست

عرف الضاد

بزبان اردو از مشارع است بیت
 مین چون جد الکت الکت لک لک جد الکت لک
 منه کو چهر اکی یارنی مجھے کما الکت
 چلیو خدا کیواسطی باد فقا الکت الکت
 من چون دواسی دور دور مجھی دوا الکت
 نالی نمی الکت الکت آه رسا الکت الکت
 سب کای لطف الکت الکت بکافر الکت

ضمیمه بیت جزئیته بن ثابت انصاری و الشاهدین خواهر اتم علییه الانصاری از علی

صواجات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید عین جودی علی حزمه بالدفع

قتل الاحزاب يوم الفرات	قتلوا ذی الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالقرات
قتلوه في فبنة غير غول	ليس عون الركوب للدعوى	نصر الله الموفق ذا العدل
ورادوا بذلك حتى للممات	لعن الله معشر اقلوا	وراهم بالخزى والافات

ضعیف معاصر حکیم آری بود و مطلع آرد در دلم بود آرزویت بیش از سه آرزو
دیدم آن روی و شنیدم شاد آرزو بر آرد آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر
بود که با بی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاورد روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیز می نیست	هم سپید و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدی بنیسم ز زدن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر نیست انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی اما
عیب من ترا ز بلای بی چیزی نیست	حرف الطاف

طیحه بنت عبد الله در سرای رشید نفی بود و او را اطلاق گفت پدر او را عبد الله دانند
در باب خطای سحر نامی در صواجات دیده نشد حرف العین
عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب
بن سعد بن تمیم قره بن قوی است و نب او با پیغمبر در مریه پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله
است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زمان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهر زاده خود کنی با من که عبد الله بن نیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عوف بن
عبد شمس بن عتاب بن اذین بن سمیع بن دبان بن الحارث بن عثمن بن مالک بن کنانه است
و کابین او چهار صد در هم است با بچه در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی هجرت
عقد او در شهر ثوال در فاف او نیز در سال دیگر ثوال افتاد و نه سال و ده ماه برای پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله شصت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

قلو سمعونی عصر دشتنا خد	لما بدلوا فی سوم یوسف من بعد
-------------------------	------------------------------

لَا تُزِنُ بِالْقَطْعِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِيمَانِ

لَوَاحِي زَيْلِ الْوَرَائِنِ جَبْدِنَه

عمره دختر سعد بن عبد الله بن خدار بن ثعلبه الانصاری است چندان حریص بود و شوهر کردن که چون خواستار در آمدی فبقول خطب فتقول نکح و بقول انزلی و تقول انکح یعنی خواسته می گفت خواستار من بی توانی پاسخ میدادم من زن تو ام چون می گفت فرود آئی پاسخ میداد که شتر را بخوابان با بچه چهل و شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیلۀ بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیلۀ یاسد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلمان او را بگرفت و خارجۀ بزراد و مکتی بآتم خارجۀ کشت و از خارجۀ قبیلۀ بزرگ پیدا آمد انگاه عمرو بن بقیع بن حارث بن عمرو مزنیقیا او را بسرایی آورد و سعد را بزراد که پدر قبیلۀ حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند از عترة بعد از و در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه درآمد و لیث و دحل و عرج را بزراد که پدر ان قبایل بزرگند انگاه زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و فاضله و عمر را بزراد پس حشیم بن مالک بن کعب بن القیس بن جبر از قضاعه او را بگرفت و عرابیه که پدر بطین بزرگی است بزراد انگاه ضحیح عامر بن عمرو بن لیحون البهرانی از قضاعه شد و بجراد و ثعلبه و بلال و لحوه و صیبر را بزراد پس از ان عمرو بن تیمم شده اسید و بحیم را بزراد گویند نیست و ان قبیلۀ بزرگ نسب بآتم خارجۀ میرساند حکمرانه دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه در آمد متوکیثه علی عکاز لها یعنی در حالیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آرا با سنی زد و دود مخوف داشته بود پس معویه را شجاعت سلام داد و نشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المؤمنین شدم و از این پیش نبودم قالت نعم اذ لا علی گفت امروز چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المؤمنین شدی معویه گفت تو انکس منی که شمشیری حامل کردی و در صفین میان دو صف در پناه و بی کفنی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضربکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزبون قطنها و لا یهرم من سکها و لا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدارید و من نفعها و لا تنفعهم و هوها و کونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویه دلفا لیکم یحکم العرب غلب القلوب لا یفقهون الا یمان و لا یدرون ما الحکمة دعاهم الی باطل فاجابوا و استدلواهم الی الدینا فلبسوه فافله عیاد الله فی دین الله

دوین

دودان بن

وَاتَّكُمُ وَالتَّوَّاعِلُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْقُضُ عَرَى الْإِسْلَامِ وَيُطْفِئُ نُورَ الْحَقِّ وَهَذَا بَدْرُ الصَّغْرَى وَالْعَقِبَةُ الْآخِرَى يَامَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ امْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ وَاصْبِرُوا عَلَى عِزْمَتِكُمْ فَكَأَنِّي بِكُمْ غَدًا قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الشَّامِ كَأَهْلَ النَّارِ

الْمَاهِقَةُ تَقْصَعُ قُصْعَ الْبَعِيرِ

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خویش را و پائید زبانی را رساند شمار کسی که همراه شد کاهی که بطریق پناه سپارید بهمانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخیر بهشت را بجای خانه که نعمش پائیده نباشد و اندویش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بیسنا و در طلب حق خود توانا باشند بان ای مردم بدانید محو تبه است شما نمود با جماعتی از او باشد عرب که در دلهای ایشان محبوب و تارک است نه ایمان دارند و چه گم است شناسند ایشان را ابوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجم شدند اندامی بنده کان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را بسیکه بیکر باز نگذارید که این جصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند بان ای مهاجر و انصار این اعدوئه است مانند بد صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمایند که یامی ینیم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان با نکت در خواهند نمود مانند حمار از بنیق و دها نازد و دو دم آگند خواهند ساخت چون شران از شخار چون موی غلبه عکرشه را تا بدینجا قرار است که در روی با او آورد و گفت کویامی ینیم که بر همین عصا که در دست داری تکیه زده و این سختان را همی گویی و لشکر باین در کرد و تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه و خضر اطرش است اگر نه قضا بر این فته بود لشکر شام را نهزمیت میکردی لاکن بقدر خداوند در کون نشود بان ای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تستلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوءکم و ان اللیب اذا کره امرالن یحب اعار به گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورد و اید پیش منید از چیزها

که اگر آشکار شود بدین آید شمارا تا نامرد و حائل چیزی را که بکرده طبع اوست احداث آزاد است
 بنماید و تذکره آنرا کرده و میثمار و معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
 نهای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از غنیای ما تا بخش میکنند بر فقرا ما امروز کار
 بمیزان عدل نخته نشود چه ما را بجزه و تضییع نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را
 سعت عیاشی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته را میشت مثل تو کس با غفلت را پشت پای
 زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون را میشت روایت مانند تو کس احانت
 خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد و معویه فرمان کرد صدقات ایشان بخش کنند و از
 طریق عدل و انصاف انحراف بخینید عصمت سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

دکا هی اشعار لطیف و عجیب میفرمود	تا فکندست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکندم چرخ ستمکار جدا	حرف الفاء

فاقره زوجه قره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت کفشار در میان زمان نامبردار بود
 چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عهدی بود
 که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هرگاه تقسیم غم میداد
 که با او در آمیزد هم خوشی داری میگردم و دیگر روز عشق او افروغ و صبرش اندک شد و همچنان تکلم
 قصد فنا نفس خویش را میخاطب داشت فقالت یا نفس لا خیر فی الشرة فانها
 نقضت الحزرة و تحتدث العزرة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواستش نفس فزایش
 گرفت و او را آهنگ داشت و بدینچنان غمان بکشد و گفت یا نفس مویته مر بجهة خیر من
 الفضيحة و رکوب البقيعة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و
 لوم الدیار اندک خوشی داری کرد زمانی دیر برنگذشت که بار نفس خواستش آغایند
 و این گرت دست فزیمت بازیه قالت ان کانت مریة واحدة فقد بطل الفاء
 و تکرم العائدة گفت اگر بیک گرت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح مفید
 آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
 باش چون شب برسد او را بخمار در آور و دبا و بخت و کام برانند چون از آن کافور بر خیزد

والتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل فضیحت یعنی بجز آنکه بدم و خود را
فضیحت نمودم اما از آن نوی شوهر او مرده که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آنکست حجت
نمود در عرض راه غرابی را نکرست که بانگ برآورد بان علمی که متداول بود از غیب غرابیست
که زرش هم اکنون تدارک نماند بخت و سبب تقرب براند و قتی پس در رسید که غلام
از شکم زن بر خاسته بود و فاقره از آن کردار نا بهنجاریشان شده اینجی عادت کرد خیر قلیل و
فضیحت یعنی مرده چون این سخن شنید در بخود و درآمد و گوشت میان دو کف او از غایت
غضب لرزش عمداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این بعد چیست گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتد ده نمره بزد و بمره این شعر بخواند

لحمك ما اعتاده في منك لوعته	واهون بها مفقوده حين تفقد
ولا انا من وجد عليك مسهده	

و آنجا که تیغ بکشد و غلام را بکشد فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد برادر
ابو سلمه بن عبد الاسد مخدومی است و او را از اشراف تبیل بنی مخدوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بزدی برآورد و سنگ کام سرت ماخو شد او را بخت رسول آورد
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشا و ندان او با خود اندیشیدند که یکس با آن لیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بکشاید جز ساسانه بن زید پس نزد یکت او شدند و او را از در
خراعت بشفاعت برانجختند ساسانه بن زید یک پیغمبر آمد و در محو گاه فاطمه آواز نیا زندی نهاد
از کفار و زنگ دیدار رسول حسدای دیگر کون شد و فرمود لا یتفع في حق فان الحدوث
اذ انتمت الى فليس لها مثله ای اسامه آیا حدی از حد و د خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این پدیدار کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن ای پیمبر
فرمود دیگر ده مردمان اعم ساله عرصه هلاک شدند از بهر آنکه چون بکین از کابر ایشان دست
بزدی برآوردی و او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفه این گناه کردی اقامه
حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس خود در قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند یا غیر مایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخدومی را قطع کرد

آنگاه بروی ترجم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا تو بت من بدرجه قبول پیوست همی فرمود از گناه
خود بخانی که از مادر زاده باشی انجیریت دلالت کند که شفاعت در حد و اندام حرام باشد
فنا الفناء یکم یکی از پرده گیان جهانگیر شاه بود و طبعی بوزن داشت این آیات از دست
بسنگام سحر دلبس من جلوه گر آمد
مکن تکراری دل بر نفس در سحر محبت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم

حرف القاف
قره العین خلیفه باب الله مروج بنی
بابی بمانین بن زین تلج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش بکین از جمله
فقها بود و شوهرش ملا محمد پیر ملا محمد تقی عمزاده و است که او نیز فضلی بکمال داشت و شش ملا محمد
تقی مجتهد است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این مختصر نیز در
علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حلی و افرویدار و در قضا شیفته کلمات
میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت
و اصحاب میرزا علی محمد باب بار ادنی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند کاهی او را بدانت
دو قتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقره العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عروس
پیر است میگردد و پیران باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میآمد و بخت برقرار میشت
صلوس کرده چون و اعطای شمس از پشت و دوزخ یا دیگر دو از احادیث و آیات شرعی
بکمال سیر اندانگاه میگفت هر که مرا من کند سورت آتش دوزخ بروی حیره نکرد متعین
بر پای میشدند و بیای سر بر او میرفتند و بر دست و پای چهره میسوزند ملا محمد تقی غم او چون
کردار او را تفرس کرد از دزد طرد و منع بیرون شد قره العین بر قتل غم خویش قوی را اندر
۱۲۶۳ هـ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش
ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهید ثالث لقب گشت
آقا قره العین از پدر و شوهر ترک رشته موافقت کرد و طریق نجی الفت گرفت و از قزوین
با اصحاب خویش با آنکه خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفر سنکی

بسطام است مقام کرد حاج محمد علی طبیب علی اعلیٰ هم از خراسان بر سید و باقره العین بکیرا
دیدار کردند و چند گزشت مجلس را از یکانه پرداخته بشاورت بنشینند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعد نموده گفت ای صاحب این روزگار با ازایام قدرت شمرده شود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنکه که باب اقالیم بعه رافر و کیز و این
ادیان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد بود و قرآن خویش را در میان است و دینی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق بروی زمین واجب خواهد گشت پس امروز جهت پیروده
بر خویش روا داردید که شمار اعتقالاتی نخواهد بود چون این سخن سپای بر مردمی که در کفر بودند
سر بر میان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و شبانی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یکایت میرون شده طریق مساکن خویش میباشند
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده و نگاه علی اعلیٰ با اتفاق قره العین راه بازندان گرفتند
چون بلاضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال و اطفال ایشان را
بنصب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلیٰ و قره العین جدائی افتاد و علی اعلیٰ
طریق بار فروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش و بی بدیهی
عبور کرد و در اغوای مردم چنانکه توانست همی ریخ برد تا آنکه به بند نورجور از مضافات
بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر پناه شده او را بدار انخلطه طهران آوردند و هر قدر
او را بضحکت کردند پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۰۴
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان او است

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان پرده بلا
لقد استقام بسیفه فلقد رخصیت بارضا
و اذا رایت جماله طلع التمسباح و کاتما
شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
چونم که کافرو جاهلی ز خلوص نیت اصفیا

عذبات شوکت بحبت بسلاسل الغم و البسلا
اگر آن صنم زره ستم کی گشتن من بیکینه
سحری نکار است کم قدحی خفا ده بیهیم
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فته شاراو
تو غافل از من و شاهدی بی مرد زاده و جای

تو بملکت و جا به بکندری من و رسم و راه قلندری
 بگذر ز منزل ما و من بکزین بملکت فاطمین
 لمعات و جهک اشرفیت بشجاع طلعت کمال
 چه شنیدنا که مرگ من بی ساز من شده برگزین
 چه شود که آتش چیرتی بزنی بقلمه طور دل
 پی خان لغت عشق او همه شب زبیل کردی
 من و عشق آن مه خور که چه در صلا می یاری
 تو که فلس مایه چیرتی چه زنی ز بحر وجودم
 بله ای کرده امانیان بکشید و لوله را میان
 کرتان بود طمع بقا و رتبان بود بوس لقا
 طلعات قدس یارانی که ظهور حق شده برلا
 بله ای طوایف نظر ز غایب شده مقتدر
 شده طلعت صمدی عیان که بیا کند علم بیان
 بتو ج آمده آن بی که بگر با شش خبری
 صدم ز عالم سر دم اعدام ز منبع لا ادم
 منم آن ظهور مبینی آن غایت بی منی
 بله ای گروه عمایان بزیند بله و لا
 بزیند نغمه زهر طرف که زوجه طلعت با خفا
 طیر العیاء گفت گفت دیکت الشیء فصفقت
 نوران نور ز شرفا طیران طور ز شرفا
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه صفا
 کسی از نکر داطا و تشریکم گفت حمل و لاش

ولما

اگر آن شصت تو در خوری و کرایین بخت سزا
 فاذا فعلت مثل اذا فلقه بلغت بماتشاء
 ز چه روالست و بر کیم ترنی زن که بلا بلا
 فشا الی مهر ولا و بی طع مجلا
 فلکمه و دگمته متد که کامتر لزللا
 رسد این صیفه مبینی که گروه غم زد و لعللا
 بنشاط فتقه شد فرو که انا الشید و به کر بلا
 بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش ننگ لا
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش ظا هر بلا
 ز وجود مطلق مطلقا بران صمم بشود لا
 بزنی صبا تو بخبرش بگروه زنده دلا
 مه منتقم شده منتقم بتهیت متجلا
 که زو هم و کمال جانیان جیوت افتد عتلا
 منتظر است بخدمی دو هزار وادی کر بلا
 بی ابل اقده آدم و هم الی لقمه لا
 منم آن سفینه مبینی و لقد ظهرت و قد عللا
 که جمال دلبر بائیان شده فاش فظا هر بلا
 ز رف القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
 ورق البهاء تدفقت ریز و الیه مهر ولا
 ظهران روح ز شرفا و لقد عللا و قد انجلا
 شده محقق شده در خفا منت تلمتد ترا
 کندش بعید ز ساحتش و بعد ز فخر سادلا
 قتیله بنت الفزین اکهارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و از زوجه

عبداللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر بنظر بن حارث اسیر شد و بم
فرمان رسول مقبول کشت قتیله این اشعار را در مصیبت پر گرفت و بحضرت رسول
فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل بنظر بن حارث
رسیده بود اورا معفو میداشتیم میت

یاد اکبا ان الاثیل مظنة	من صبح خامسة وانت موفق
بلغ به میثا فان تحت	ما ان تزال بها الکرکاب تخفق
مفی الیه و عبرة مسفوحة	جارت لما یجتہا و اخو تخفق
فلیسمعن النضر ان نادیت	ان کان لیجمع میت او یطلق
ظلت سیونی ابیه تنوشه	لنقادها هنالك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة داغ	رسف المقید و هو عال موثق
احمد ولانت یجل بحیبة	فی قومها و الفحل یحل معرق
ماکان منزل او مننت و میثا	من الفقی و هو للخیط المحنق
النضر اقرب من قتل و سيلة	واحتقام ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کتاب یکم از نساء لکن بودہ زیانش شیرین و کلامش نکمین و طبعش نکمین این اشعار

دل چپہ پہلو میں جو تہا رہیں	یقین کھی دولت سہا رہیں
میں آپ ہی تو اٹھا کی سیکی جا رہیں	نہ مجھ کو دیکھی بوسہ میں آپ لیلو کی
کیا نہ کولسا یاروں فی محبہ وارہیں	سیا یا مجھ کو زمانہ فی آخر شش چورہ کی
بغور ہمیں بودیکما کیسیکی یارہیں	فلک زدہ ہی جو کما تو اندون صاحب

کوکب شخص تمار و انو و خورشید الشعر اصالح الدین سعدی شیرازی منقطع از تو	عشقبازان رو بوی قبلہ آن کو کنید
ہر کجا صحراب ابرویش نماید رو کنید	کاملہ یکم دہلویہ از خدات عبدالکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیاضی این رباعی از تو
با پای ہمد عمر تو تنگی کرد	فیضی مخور این غم کہ دولت تنگی کرد
زین واسطہ از قفس شب آہنگ کرد	میخواست کہ مرغ روح بند رخ دوست

کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از ویافته شده
 سزد که بخش بر دامن بدورم کثیر فاطمه و مادر سلیمان
 کلبدن سبک دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از دست
 هریری روی که او با عاشق خود یار داشت | تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست
 کلچره سبک نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است کاه کاهی شری میخانه این بیت از وی
 هیچ که آن شوخ کل رخسار بی اغیار نیست | راست بود است آنکه در عالم کلی بخار نیست

حرف لام لبابه بن الحارث بن خرن الهلالمی بن بنی بلال بن عامر بن مصعبه زوجه عباس بن عبد المطلب
 گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند
 آورد و نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت
 یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر عیسی

عبد الله بن زید بلالی و حق او این شعر گوید	ما ولدت عجیبة من بخل کسیت من بطن ام الفضل عم النبی المصطفی ذی الفضل
بجبل تعلمه و سهل اکرم بهما من کهملة و کهل و خاتم الترسل و خیر التسل	و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی مصیونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصاه که
 بنیره و دیگر خزله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسلمه و دیگر سلمی و دیگر سلانه و غیر
 بعضی زینب بنت حمزة بلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن
 حاطه بن حمریه بن حمیر را در اینجا است لبابه الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب و پیشتر قثم
 شد و در اسلام لبابه صغری کشدی و در دست نیت و او مادر خالد بن الولید است لبابه
 بنت ابی خثیمه بن خذیفه بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عوج بن عدی بن کعب
 القرشی زوجه عامر بن ربیعہ گویند حاحره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبابه
 بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را
 بر رسول خدا به ساخت لبابه بنت قائف الثقفیه و غیر آنکه حکام غلامان ازین زینب

حرف الميم

و دختر رسول خدا حاضر شد

میمونه زوجه یازدهمین مرتبه بنت الحارث بن جون بن بحر بن الحزم بن روبیه بن عبدالمطلب بن
 هاشم بن عامر بن صعصعه بنی عامر بنی هلالیه مادر او بنت عوف بن زهر بن احمر بن اقیلیه
 و بر وایتی از کسانه بود دختر او را نام نه بود همچنین میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادها
 بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجز جمع علی الاضطرار یعنی این زن که هند
 باشد دامادها میگوید فراموش آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
 با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شهر دیگر بود که عیسیٰ خنمی باشد از وی
 نیز دختران داشت اسماء بنت عیس ابی جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی
 قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر و را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از بهمه این شهران فرزند
 با بجمه دختر دیگر او را که زینب بنت عیس باشد حمزه بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی
 بنت عیس را شد ابن الهادی عقد بست با بجمه میمونه در جاهلیت زوجه مسعود بن عمرو بن ابی
 از او جدا شد بکلیج برادر عوطب بن عبدالغزی یا عوطب بن عبدالغزی یا فروة بن عبدالغزی
 یا بنزهة بن ابی رهم یا عبدیاللیل بن عمرو درآمد شهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال
 هفتم هجری هنگام مراجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض صرف که در نواحی که است با او
 زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل و داع حجت گفت و در محله
 زفاف و فون گشت کوشید میمونه زینب گفت نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
 بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
 یا ایها النبی انا احللناک از واجات اللات ایکت اجور هن و ما ملکت
 یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بناتک و بنات خالک و
 بنات خالاتک اللات هاجرن معک و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
 للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین
 این آیت مکتوف افتاد که هرگاه پیغمبر بخواهد که دو او خوشتر را به پیغمبر بکشد رسول
 خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کاین زن را تزویج

سازند و بر او ایستادند و بخت محش یا زینب بنت خرمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر سید کریم
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر سید ساحت کابین و ارجا رسد در بزم دانسته اند
 با جمله میمونه کوید و قتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل
 کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از اینجا غسل کنم
 فرمود **لَيْسَ عَلَى الْمَاءِ جُنَابَةٌ** و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در دست پیغمبر آمد و در یکوقت میمونه در کتف
 رسول خدای او را سوگند داد که در کجای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بجایه زمان
 دیگر میثوی فرمود چنانچه بخدمت بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه
 یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بر واثقی شصت و شش هجری
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بودند ام سلمه و کونید این عباس
 بر او نماز گذاشت و خواهرزاده های او زید بن الاصم و عبداللہ شداد بن الہاد در قبر او را ندند و
 او را اینجا که سپردند از مرویات او در کتب عامه فقها و شش حدیث است این بیعت حدیث
 مستفی علیه است و فرد بخاری و دو فرد مسلم بخ و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای پیغمبر
 پیغمبر با این یازده زن زفات فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خرمه در ایام حیات پیغمبر از
 جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ما ریم نخستین کنیز کانی که بار رسول خدا
 طریق مضاجعت سپردند ما ریم بنت شمعون قضیه بود که او را مقوف ملک اسکندریه با خواهرش
 شیرین حضرت رسول هدیه فرستاد و ما ریم کنیزش سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمله
 مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمن را در او تصرف کرد و او را دوست جمعی داشت و آنرا
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جبین ابرقت جسدش را بقیع با
 خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عروه بن مسعود ثقفی است و ما در حجاج بن یوسف
 است و از آن پیش که در جباله نکاح یوسف درآمد زن پیغمبر بنی ثعبه بود و شقیه جمال نصر بن حجاج
 از قبیلہ بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود طراوت دیدار و علالت گفتار سطح اظهار بود و فارعه
 در جبر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آئین و اشعار دل آویز گاه و بگاه بر زبان او میرفت

از قصایک شب عمر بن الخطاب بر دسرای او عبور داشت نشید فارغ را اصف نمود که این شعر را شنید

الاسبیل الی خمر فاشربها ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من بذه الممیتة این عاشق از و من دگیت قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند
و در حال و سخت خیره ماند فقال له و انت الذی تتمنک الغایات فی خد و رهن
لا اتم لك اما والله لا ذیلن عنك دداء الجمال پس وی با او کرد و گفت

تو فی بخش که زمان بری رخسار از پس پردها آرزوی تو می کند سو کند با خدای که جلوه جمال از دیدار تو
مرقع سازم و فرمان گرد تا حجامی کیسوی او را پاک بستر و انگار نیک در روی او نظر کرد و گفت
است مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گنا هست که بر من بگیری عمر گفت این

گناه بر من است که ترا در دار بخت گذاشته ام و حکم دادما او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره
کوچ دادند و مجاشع بن مسعود است را مکتوب کرد و تمنی یعنی نصر را بگوید در میان زمان بدین
اصب من الممیتة مثل شد و از انبوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر عایت قراشی که با او
داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که بگوروی ترانندان بصره بود تقدیم خدمت

او می کرده دل دسرای او بست و نصر نیز دل بدو داد و بیچایک از حال آن دیگر آگهی نداشت و
چون مجاشع مواعظ نصر و طاهر سرای بوده ایشانرا مجال غیبت که راز دل با یکدیگر مکتوف دارند
چند آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن تجارت و قراست دانا بودند و مجاشع را
بهره از خواندن و نوشتن نیز که در خوش عشق نصر را نصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت
انی قد احببتك حب الوکان فوقك لا ظلك ولو کان تحنك لا ظلك یعنی چنانست دوست

سیدارم که اگر حب من بالا کیر و مظلوم کرده و اگر در سخت قدمت در اید تو را حمل کند شمیله در زیر کلمات
او نوشت و آنا یعنی من نیز چنانم که تویی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما
چند شیر بد گفت توجه نوشتی گفت و آنا مجاشع گفت ما به اللهذا الطبق این سوال و جواب با هم راست
نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و داشت و نه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و
خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را در و شرب باحت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر بن خطاب
از دست پیرون شدن نفرمودم اکنون برخیز و بگریه که خواهی باش نصر ناچار پیرون شد و در سرای

عمر بن الخطاب
عنه السلام

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان
بصره این بدانتند و آذلفت من المثنی همین مثل کردند جاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و شمیل را گفت کرد دانی باروغن بیالای و نیز دیک
نضر برده او را قوی بخش پس شمیله نان بر گرفت و نیز دیک نضر شد و او را بسینه خوچسپانید
و از آن نان متدیری بخوراند و در زمان نضر نیز و گرفت بختن از آن مردم که بعبادت نضر
حاضر بود گفت قائل اند الاغشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی مخوها | عاشق ولم ینقل الی قابو

و چون از و بگشت همچنان نضر بر نخواست روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جبین بگشت اما
از آن سوی فارعه در سرای غیره بن شعبة الثقفی نیز رسیده و زیاده از آن غیره بروی در آمد و مکریت
که فارعه خلای و کف دارد و تجلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خللاک
من العدا انک لمجشعة وان کان من العسا انک لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشمیر کرد و عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
دبانی که بی تجلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقال
سخت عینک من مطلق وما هو الا من شیطنة السواک فارعه گفت هر دو شیطت بود و اگر
بگریه آنست که تو فهم کردی بلکه این تجلل از بهر آوردن شطایمی مساوک بود و غیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن سعود الثقفی او را برنی گرفت
و حجاج از وی تولد شد ملکه دختر پادشاه سبأ بطراوت رخسار و صلاوت کفایت
نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین بدرک دوم ضنیس بن شریس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفاتی
خویش را از در صدق عرضه دید تا هر کرا بخواند و در اختیار خست یا کنم پس بدرک ابتدا سخن کرد
فقال انی کان فی العز الباذخ والحسب الشاح وانا مشر من الخلیقة غیر
درعید عند الحقیقة گفت پدرم اسکانتی بلند و ژادی از جند بود و مرا
نیز نهادنی سخت و شکر است چون کامپیش آید از جای نرم و بمیان شوم قال لا عیب علی

از این سخن
از این سخن
از این سخن
از این سخن

کفایت از آنکه از مرد و چه ستایش کنی آئیل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد و
و تدارک آن نتوان کرد با بچه از پس مدرک ضعیف بن شمس سخن کرد فقال انا في مال اثنت
وخلق غير خبيث وحسب غير غثيث اخذ والنقل بالنقل واجزى القرض بالقرض
گفت من بابي فله خلق سره و زادی خالص استوارم بدایه کفر کنم و نیک را بنیکوئی دارم
و هم فقال لا یشک غائب من لا یشک شاهدان این سخن نیز مثل شد آنگاه شمس بن عباس
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندي والباس حسن الخلق
في سجية والعدل في قضية مالي غير محظور على القتل والكفر وبالج

غير محبوب على السر والبسر من شماس بن عباس بن عباس بن عباس بن عباس بن عباس
و موصوفت و جبلت من سجات خلق و عدالت در حکم مفسور است مال خود را حقیر باشم و غنی
از خواننده دریغ ندارم و در حقیقت معیشت و منصب بر روی آینده در نه بندم قالت الخیر
فیع والشر محمد و این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک ضعیف را دست طرد و در بر سینه طمس
کذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حلت مني محل الا هزع
من الكنانة والواسطة من القلادة لئلا مائة خلقك وكرم طبعك فقلت ای شماس محل
مکانت تواز برای من چنان زیبا و درخور است که سم در پیش و جبهه تیر و گوهر در سر و قلاده چه ترا
خلق بنیکو خلق مستور است و آنگاه شماس را جفت گرفت میون بنت بجدست و او را
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با شمش و حرمی که لایق او بود کوچ داده نزد یک معویه آوردند
میون از آنگاه که از سرای خود برفت تا انیوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد کرد
و افسوس میخورد و از آقا مست در شام قرین اخوان و الام بود و دیگر و معویه گوش فرا داشت و میون

لبیت تخفق الارباح فيه واكل كسيرة من قعر بيتي واصوات الرياح بكل فج ولبس عباءة وتقر عيني وكلب ينبح الاضياف حوله	این اشعار بطور ذیل را انشاء میسکرد احب الي من قصر مينيف احب الي من اكل الرغيف احب الي من نقر الدفوف احب الي من لبس الشفوف
---	---

و بکویتبع الاطمان طلب و خرق من بنی غمی ضعیف	احب الی من هر الوف احب الی من بغل ز فوف احب الی من علی عصف
چون هویت این اشعار را بشنید قاله ما رضیت ابنته محمد بن جعفر بن علی عتقی گفت دختر یحیی را رضی شد تا گاهی که مرا علاج ضعیف لقب کرد مهری از اهالی مرات بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاه رخ میرزا صاحب کوه شاه یکم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرثیه از شارالیه است بچه هر فار یکی آن از خاک من حاصل شود کردم بر اوج برج مه خوشتن طلوع یارب که سر شتم ز چه آب و چه گلست کرمل را بسوی پیران بودی	زاهد اسواک ساز دست و لاله بان ای حکیم طالع مسعود من نکر سیلم همه سوی دلب ان چکل است از پیر ضعیف تا تو انم چه گلست
شیرخان در ماه انخیال نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاد یکم بالای بام نشسته بود اتفاقاً مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در میان قصر ظاهر شد یکم خواجه را جلبید خواجه باضطراب و عت خواست که خود را بخدمت یکم رساند در ضمن آمدن تقبل چون پیر بود در کات عجب از وی مشاهده افتاد یکم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود مرا با تو سر یاری منانده ترا از ضعف و پیری قوت و زود یکم بچندیده صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور معروف بود لهذا مرثیه کرد از نمودیم بیک جرعه می حاصل بود در کس که زدم بی خرد و لایعقل بود داشت خود او و زبان آنچه مراد دل بود لاله سوخته خون در دل و پا در کل بود سحر چشم تو بدیدم بر ریشا مل بود حیف صد حیف که ایند ولست مجمل بود	حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود گفتم از مدرسه پرسم سبب مرست می خاتم سوز دل خویش بگویم با شمع در چمن صبحدم از تریه و زارست دلم آنچه از بابل و هاروت روایت کردند دولتی بود و تاشای رخت مهری را

همه از زمان کج بود و در بعض تذکره بنیابوری و بعضی برخانی نوشته اند طبع سوزون
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بجزت سپهربرد و این اشعار از و دیده شد

افکنند و بکشت و گفت این خوست مرا دم میدادم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت شخرف لب لعل تو ز نثار گرفت در با که بنوک غمزه سقتم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو کفتم همه رفت بشکستن آن درست میداد انتم آخر کردی تحت سید انتم پیشوا و کرد دست تو دست دگر الحق هوس محال دارم این چیست که در خیال دارم آیا تو کجبا محال دارم	و قصاب چنانکه حادثاوست مرا سر باز بقدر می بند بر بایم افسوس که از طرف کلمات گرفت سپاه رخندان تو آورد داد شبهما که بنا ز با تو خفتم همه رفت آرام دل و مونس جام بودی من عهد تو سخت هست میدنم هر دشمنی ای دوست که با من کردی جام را بر کف دست نوشتی گشت از من طبع وصال دارم و سلم توان بخواب دیدن جانی هر صبا کز ز ندارد
--	--

گویند شبی مستی پیدل کسب هوا از مجلس سلطان بنجر بیرون آمد و دید که بر تن باریده است بعد از آن که بر
گشت شاه هوار استغنا در بود مستی عرض کرد
وز جمله خنده وان ترا تحسین کرد
بر کل نهند پای زمین سپین کرد
ماه لغت نام وی چندا پری رخی
خینا کری در حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک
اصف جاه امیرانه نیزیت بجدیکه هرگاه و مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب
امارت سر و که آن بر نوچیان می تقسیم شد با شعر و فقر بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات
رخت مردانه در بر کرده تیج بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون می آمد گویند مسجدی در حیدر
دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ انجمنی گفت چو محمد ابن سجاد خاص و عام است فلک گفت که این بیت بجز

<p>چون ماه لقا شنید بسیار پسندید و خندید و بکینار رویه می‌بند و تنها جایزه بد و بخشد و این پیشانی</p> <p>روز شش الهی چو نامه مسلم بکین مقابله آن را بمر نوشت ازل کرامی می‌کند با بستم لعل جانرا</p>	<p>کستند باز که از روز باز خواهنت کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منت که آن لب از ترکیت بگذرد سرخی</p>
<p>نورجهان سپکم بانوی حرم جهانگیر</p> <p>پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش حسیته زبان زد سخنوران ایشان</p> <p>نورجهان اگر چه بصورت زیشت گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p>	<p>لیکت بیاطن زن شیر فکن است کلید قفل دل ما بستم یار است دل کسی که بحسن واد اگر قرار است</p>
<p>روزی جهانگیر پادشاه از سپکم سؤال کرد که نسکاسیکه زن و مرد با هم جمع شوند کمال</p> <p>باشدی جان من سپکم فی البدیهه جواب داد و نیز در وقتیکه سپکم حایضه بود شاه میسل صحبت او کرد و نورجهان سپکم این بیت بر زبان آورد</p> <p>بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگرد بر مزار ما غریبان نی چراغی تی کل وقتیکه جهانگیر نام سلطنت بوی سپهر این بیت به حکم شاه حبیب نیکم یافت صدر بوی کفانی مصاحب و بخشین حرم سپکم</p>	<p>نورجهان اگر چه بصورت زیشت گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p> <p>نورجهان اگر چه بصورت زیشت گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p>
<p>والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال الحش و فطرت بلند و ی بزرگانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بران خدانی مسطوره انیر باعی بخت و در چهار سوی بازار آویزان کرد و مقرر بر آنکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در جاه نگاهش در آید که از موز و نان آن روز کار بچکس از عده جواب بر نیامده وی هذا</p> <p>از خانه عجبکوت پر می طلبم وز پشته ماده شیر نرمی طلبم</p>	<p>نورجهان اگر چه بصورت زیشت گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p> <p>نورجهان اگر چه بصورت زیشت گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p>

بعد از فوت خفانی سعد الدخان وزیر شاه جهان پادشاه بی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است بر بند رو که تحصیل ز است	تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر شه از و چشید و آن شیر ز است

حرف الواو (ا علی حضرت) (و یکتوریا پادشاه انگلستان) امپراطور
هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الکساندرین و یکتوریا دختر دوازد دکن دو کنت جهان
امپراطور ژیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لوئیزا و یکتوریا دختر دو ساکس کوبورگ
بعد از ژور ژیم پسر اولش دوازدهم چهارم تحت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر
او را تحت نشاند از او هم اولادی نماند از سلطنت با لجن حضرت ملکه حالیه که برادر زاده او
میباشند شتای یافت تولد علی حضرت مظمه در روز بیست و چهارم ماه میه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی
از عمارات سلطنت لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور
گرفته و اسم دیگر را که و یکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر مظمه هنگام
طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و نهایتی موطبت و اهتمام را در پرورش و تربیت
آن مظمه نمودند در سن شش ماهگی پدر ایشان وفات کرد و با فاصله یک هفته ژور ژیم نیز فوت
شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس
و یکتوریا از یکلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از سلطنت به و یکتوریا
برگشت مادر پرنس و یکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به خرد و الا که خویش خویش کرده و وفاتش
را تا ما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بن چهلگی رسید آن زن پس معلوم بسیار قابل ماهر برای
تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس گرد آورده تعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن
یازده پرنس السه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزد و السه قایمی علمی لاتین و یونان را نیز
میدانست و در ریاضیات کامل شده و علاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی
همه را تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی
ده هزار لیره مقرر کردیم ایشان که شش هزار لیره بود و فرزند در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه
زوجه عمومی خود نشستند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والد

خودشان بعضی از صفحات نگلیس فرستادند و از سافرات خود اطلاعات مفیده و فوائد منظر و حال
 می نمودند در سن هفده سالگی دای پرنس با دوشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
 بلژیک آمد و چندی در قصر کنگلین همان شدند در عرض این مدت فیما بین پرنس و پرنس البرت و دباطن
 عشقی پیدا شد دای پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که انعطاف را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
 سال بعد ازین واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۲ مسیحی پرنس بن بچیده رسید که بقانون ملت
 انگلیس تحت تکلیف و رشداست در این وقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و دیدار
 برای پرنس و والد و ایشان میرسد و مردم به تبریک و تسنیت می آمدند در آن وقت کیت همانی و بال
 بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده محترم و برادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس
 از طوالت بحد تکلیف و رشد رسید و روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکمیلوم چهارم در قصر وینیز
 برضرب و نوب فوت شد پرنس که به سوجه از این واقعه اطلاع نداشت با مسرت در قصر خود خوابیده
 بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ تعجب و شتاب تمام از وینیز بلژیک آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
 بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام عهده قصر خواب بودند حتی در بانان رحمت زیاده در بانان را از خواب
 بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند پرنس عرض کن چند نفر از وزراء آمده
 و میخواهند بجنور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است
 و کسی جرأت نمیکند انعطاف را بیدار کند و وزیر را گفتند بروم قسم پرنس را بیدار کن ما و وزیر میگوییم
 و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترم خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این تمام بزرگی که در
 پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حل بر سوء ادب نخواهد بود و دوسه دقیقه بعد پرنس از شد
 تعجیل با همان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
 که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی
 بر وجه عمومی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با و ملکه خطاب
 میکنند و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهم از نوشته
 بدانم که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده
 و در آنجا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس یکی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم جمعیت و انقاد و خلوص صداقت خورد
 دست انظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها لطف بسیار مفضل خوبی کردند که از آن روز درجه طاعت
 و ترتیب و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلوم آن
 مغلطه زحمات پنهان نگاشته بودند در روزیست و یکم ماه ژوئن در یکی از عمارات دولتی موسوم
 به سنت جمیع مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهل شهر و خارج در میدان مقابل برای
 تماشا گرد آمدند و شاه با کمال تجل و دستکاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلنوم پادشاه
 وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک
 توپ شد و تنبیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او ملکه غالباً در خیال میکرد
 بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در اینجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
 ایشان در این عمارت متجاوز از دوازده هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
 تغییر دادن سبب اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
 نشسته با کمال آسانی و بیستاد و ربط و اطلاع در امور سیاستیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً لطف
 بسیارترین عالمانه کردند که محل تخمین و بنجید تمام مردم کردند در ماه اوایل حضرت مغلطه بقصر و سیندر
 رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در آنجا کوه شهر لندن رفته بهنگام حرکت
 و عبور از کوه و یازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را
 میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهد برآمدند و در
 بیست و پنجم ماه نوامبر برای نشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهد لطف
 و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای خارج و مصارفات شخصی علیحضرت پادشاه
 سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه هزار پوند مقرر گردید و بر مقررری مادر آن مغلطه افزوده تا به سیصد
 هزار پوند رسید در بیست و هشتم ماه ژوئن سال ۱۸۳۴ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
 گذاری منعقد شد جمیع اهل کلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
 که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده بالباس نظام در کوه های شهر صف کشیده بودند در عزت
 قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند و میر قهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی برافراشتند

انوقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
 کردند کالسه های سفرا و ماسورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانواد سلطنت از
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دوزن بودند پشت سر آنها میرفت کالسه های
 علیحضرت مظفر تمام ششاسی بود و عقب سر ایشان کالسه هشتاسی قدیم دولت کلیس میرفت بعد
 از آن کالسه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت کلیس حرکت میکرد با این هیئت و هیئت
 ملکه مظفر وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کیش بزرگ
 شروع کرد و با جمیع کالسه های اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سوال نمود که آقا
 من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شمارا بشناسان میدیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جزا و کس نیست
 آیا شما که حاضرید و ایدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفته بآواز بلند
 شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدار پس از آن برسم معمول نماز و دعا بزرگ
 شد کیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقامت داد پادشاه دست خود را بر روی تونیه و آخیل گذاشته
 قسم یاد کردند که باین تونیه و آخیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
 آن عمل نکنم ولی باداد و یاری خداوند تبارک و تعالی انوقت کیش بزرگ قدری از عطر بآست
 و دعا خوانده بسر و دست پادشاه مالیده بعد از منظمه از جای که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
 قدیم الایام جمیع سلاطین کلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کیش مزبور مجدداً بار و غن مقدس
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همیز و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
 در بر کرده انگشتری و تعلیمی که از ائمه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
 انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند انوقت کیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
 تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
 با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپچس عمارت
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کیش بزرگ پیش آمده
 با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیله و از قول خود و ناک
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسیله

الطاعت کردند و وضع ساخت تاج مزبور را نیز قرار است زمینه آن از فقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز
 باز قره خردار که نوی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت اهرم
 و شانزده قطعه یا قوت دیگر از همان قتم یا قوت و یازده قطعه زمره و چهار قطعه یا قوت سبزی و هزار
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس سطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
 آن تعیین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و سه تاج کداری منقش شده پادشاه
 یا تاج مکران کجایا سیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف آنها خوشترسیدند
 و شادمانی میکردند و تالسمای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه ما را سلامت
 بدارد تا مدت چند روز با هالی شهر تعطیل داشتند و از اعلیٰ ادنی مشغول عیش و عشرت بودند و شب
 تا جلکاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بکجج تماشا خانها و موزیک خانها و سایر کرد
 کامها قدغن شد که مردم را حجاب راه داده مطالبه پول از احدی نشود و آن روز بعد از تاجگذاری
 پادشاه برای اینکه خودشان را مردم بنمایند هر روزه بکالک نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
 میکردند در تمام شهر با قطعات دور و نزدیک آیین جشن بزرگ گرفته و تاجگذاری ملکه از حجه
 مستحاضار شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یکت سیره انگلیسی شد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
 روز چهارم پیش از دویست و بیست و شترالیره صرف و خرج شد پادشاه بزرگیت پرنس لوبل
 که دانی اعلیٰ حضرت ملکه بود بر تنهایی آن عظمه بسیار افوس میخورد زیرا که اوایل شش ماه مبادی
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای انعطاف صعب و دشوار میدید باین لحاظ
 چند مرتبه از ایشان خواست و تکلیف کرد که محض اینکه تنهایی باشند و کاری در امورات دولتی
 داشته باشند پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن علیحضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند
 و میگفت: بنور ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما رسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت بنور
 چندان قاشقی در گلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجمن است و احوال انگلیس ملکه
 حاضر اند و در حتمی که لازم است تا در این راه نخیله است تا پس از چند روز دیگر پادشاه بزرگیت

بخيال عرو و افتاده برای این کار پس ای خود را باندن بجنور علیحضرت پادشاه بنام کافه شش
 که این دو پسرین مرد و برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمایند در پیریالی
 شاهزادگان انعطاف کمال تحریم نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکنند و چندی ایشانرا
 نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیه را مرد و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش خلق
 بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس زمانی که شاهزادگان در انگلستان
 توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیمه
 خود را بدانی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عجاتا بمطلب محرمانه نزد او باشد تا رنجهای
 پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و هموار
 صحبت ایشان بعد مرد و شاهزاده به سلطنت المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکیت خودشان را
 در باب مزاجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند و زانها این نیت پادشاه را این
 و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که مورات و همام دولتی نباید و رسیدگی
 بنجام آنها برای شخص علیحضرت شاهنتانی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطره سلطنت
 برایشان مکی لازم و انخیالی فرموده اید نیالی بسیار خوب و مبارکست ماه دیگر که انعطاف برای افتتاح
 پارلمنت مجلس اردبار رفتند در ضمن نیت خودشان نزد مخصوص مزاجت با پسر دانی خود به اعضا
 مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجوید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
 سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخص پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب ولایت
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش و یالی با و محبت فرمودند و روز دهم ماه فوریه برای عرو
 معین شدند روز ششم این ماه پرنس آلبرت باید و برادرش بانگلتان آمده در قصر بوکینگام مجلس
 ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یکت کردن بندها بر نشان برسم هدیه و شکویش تقدیم حضور ملکه نموده
 پادشاه نیز نشان و حامل ثار تیر (زافوندر) به پرنس مرحمت فرمودند و روز دهم فوریا چنانکه
 معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
 فیامین علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر
 بود ثانی پسر چنانکه این فرزند بوجود آمد ملت کلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل کور برای همیشه

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی وزیری علیحضرت ملکه باپرنس در کالسکه
 گردش میکردند جوانی از سلبوی کالسکه طیارچه بطرفان علیحضرت خالی کرده و بلافاصله لوله دیگر را
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچکس پادشاه و خورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
 در این شبه جنک انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل سخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
 او ده تیر در همین سال بنجاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد فها و اشتراردیکبار قصد جان
 پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند و سال ۱۸۴۱ علیحضرت ملکه
 باپرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از انجا بایرینا در مملکت انگلیس و بعد از سیر حدود و
 نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته همان پادشاه فرانسه
 شدند در اوّل سال ۱۸۴۲ پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلند
 مراجعت کردند و سیلا امپراطور کل مملکت روسیه به دعائی انظمه آمدند اگر طبعی امپراطور سیلا
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا حرم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
 و مکرر شفیقه میشدند و میگردیدند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده بگذارد چندی بعد آن مملکت
 باپرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری پنجاب
 ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید و عرض انیتد کنگره
 و اولاد دیگر بمملکه گرامت فرمود و یکت پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند
 هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله باچوب دست خود
 سخت بسراشان زد بطوریکه کلاه را خورد و کرده زخم سنگینی به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
 مقتصره بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یکت شخص بسیار
 متمولی از اهل انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دولت و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر انظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
 انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا بدولت روس اعلان جنک
 کرد و عنانگر متحد فرانسه و انگلیس برای جنک به قرم رفتند و سه مجار به شدید در جنک الما

ولما كان لا واد استيكرمان از قشون انگليس بطور رسيد در سال ۱۸۵۵ نيكله امپراطور روس مرحوم شده است
امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطر اوس و ژن بعزم ديدن عليحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
براي پذيرائي اين دو مهمان عزيز و دوست انگليس جن بزرگ در تمام مملكت گرفته شده و ساني از
تمام قشون نظامي انگليس ديده بصاحب منصبان و سربازان زخمي خفاك قرم نشان و امتيازات بخش
و اعطا كرد و بفاصله دو ماه بعد عليحضرت مخطه و پرنس آلبرت بيازديا امپراطور و امپراطريس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنس سطرپس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول انگلستان
براي پسر پادشاه پروس عروسي كردند در ۱۸۶۱ اما در عليحضرت ملکه وفات كرد و در يكشنبه
دسابعبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نيز دنياي فاني را بدرود نمود و از اين واقعه پادشاه مخطه زياده
از حد متالم و متاسف كرده بچدي غصه ميخوردند كه نزديك بود خود را تلف كنند تا در سال
تمام مشغول غزاداري بودند چنانكه هنوز هم لباس غزا در دارند و از عيش و هماني دوري ميكنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت انگلستان است از اينجا كه ملك انگليس منتهاي رضا و شكر گذاري
و ارادت و اطاعت را نسبت بملكه دارند لهذا به تهنيت و تبريكات اين عيد جن بزرگ گرفتند
استحقاق در عهد سلطنت پادشاه دولت و ملك انگليس ترقيات زياد نموده چنانكه تا بحال در عهد
كثيري از سلاطين دنيا القدر ترقيات متواليه از براي ملتي حاصل شده و اينها تمام از حسن مراقبت خود
ملكه بوده است و بهمين جهت است كه ملك انگليس اينطور بادل جان پادشاه و ملكه محترمه
خود را دوست مي دارند و بدعا كوني ايشان مشغول هستند **حرف الهاء**
هند ملكت عتيبه زوجه ابوسفيان بنضمي او بار رسول خدا و انجمن وحشي القبل حمزه رشيد
در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مكه آن هنگام كه رسول خداي عيت ميگردند تقابلي از چهره او بخيسته در
ميان نموان كلكه گفت انگاه تقاب از روي بر كشيده گفت منم بندي غير فرمود چون سلمان آمد
خوش آمدني عرض كرد سو كنند با خداي از اين پيش اهل پسخ خيمه را در روي من از خيمه تو دشمن ترند اشتر
و اينك پسخ ايلي را از اهل خيمه تو دوست ترند از منم غير فرمود بخي خي بنياد است خوابد بود عرض
كرد كه منخو اهم در بيعت دست بدست تو رسام فرمود من با زنان مسافحه كنم و اين صحيح است
از آنكه كويند جائه بردست نهادن از زنان بر فراز آن جائه دست او مس كنند يا آنكه قدسي

آب آورد و پیچید دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زمان دستش را خود را فرو داد و با چنانکه
 بسیاری خود باز شد و هر بست که در ساری داشت خود در شکم گشت و گفت ما از شما فرو روید و پیچید
 طریق بهل پس ویم آنگاه بر قناله بریم بدید بخت رسول فرستاد و پیام داد که امسال که سفندان با آنکه
 و کم باریک نرسیدیم دعا کرد تا که سفندان او بسیار شد گفت هذا بمن برکت رسول الله صلی الله علیه و آله
 هفت عقیقه در شب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاک را من از شما سومه بودند در
 صینی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی با مالی شد تا خست و بنیاد مردم سومه در اندشت اهل و عیال
 مردم سومه فراموش کردند و بگوشه با می خریدن ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقاً در آن
 راه از بهر امان خود جدا افتادند و آواره و اندوهناک رو بر راه نهادند و گریزان میشتند افواج شمشیر
 که بقا قبایل فرار بنزیمیت جلوریز بودند برخی از آن با ایشان فرار شدند آن پاکدامنان فیصل
 بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم درخواست در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
 زمین از هم شکافته گردید و آن هفت کلدسته عفت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدو انجا رسیدند دیدند که گوشه ای نشان از چهره عبرت انسانی روزگار
 مانده گویند از محذرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای تیره که زبان جوق و دشت
 دسته زیارت آن مریم صفیائش شتابند و برکت صدق نیست و لاوت مراد می باشد
 منقول است که بعضی اثبات را در عین زیارت حالتی روی میدید که یکبار از تعلقات جسمانی و هوا
 نفسانی مجرور شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و درو جدا آیند در آن هنگام
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوه شیت می پذیرد و فراتر از ایشان در ارض سانسوکی
 واقع است همه می تخص شریفه باورنی بود عقیقه از سادات جرجان واقع در خلعت

ایران این غزل از شمار ایما دیده شد	من سوخته لاله رخا نم چه توان کرد
واله شده سبز خطا نم چه توان کرد	صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلد و زیجا نم چه توان کرد	مجنون صفت از عشق بیان نار و تلرم
دیوانه میلی صفقا نم چه توان کرد	جز نام تو ام هر نفسی نکرد گریست
نامت شده چون روز با نم چه توان کرد	ای همی از جور و تیشنا ستم کار

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد	و این بیت نیز از وی دیده شد
جامه کلکونی در آمدست در کاشانه	خیزای همد که اقا داشتی در خانه ام

حشر الیاء
از قرار مذکور چندی در کلبر که دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام دو یاسمن با حرم سرای یکی از امای دولت تیموریه بایلی رفت و تا پایان عمر بخت و فراغت بهر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و تعلیق را بخوبی می نوشت و این بیت از وی

باده و ناله کردم صید خود خوشی نگار را	بر زور جذب کردم دایم با خود کج کلار را
بنوشیدم سحر که چون شراب بریانی را	کردم و کردم بجام می لباس پرسیانی را
شدم هدم میخو اران بخلو تخانه حیرت	شکتم ساغر و سمانه زرد و ریانی را

گرفتم دامن صحرای شام پیشه محسن
سبق آموز گشتم درس عشق بسینوایی

خامنه

پس از ادای حمد و درود بقیاس برهوشمندان صاحب خرد و میزان نیک و بد ظاهر است که پر بهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار فاخر خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برادوست محارست و مطالعه تواریخ و اشعار و دست در تحصیل کجالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجیت است و اکتی مذاق جفا در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و وقایق به نظر عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در خوردن غما هر یک دذانی بنا بر این حسب الامر سلاله دو دمان عزت و مهستان ابقا و جلال رفعت و احسان نسیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه مارت و فرمان وانی نواب علییه عالییه شاه جهان پنجم الملقب به کرون آف اندیا و رئیس عظم دلا و طبقه اعلا سکه ستاره هند حکمران بهو مال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه سرت بخشای حجت اخرا مناره به تذکره انجوتین که مثنوی بر ذکر خیر است حسان است بزور طبع در آمد و در تو صیفینا

سفینه چندی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی
قماش معنی است کینه بخت چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر
زابل حال بختی هر کوشه زابل قاتل زمیت هر صفه ز قوت روح خوانی کز وی صد
توان زیست هر سطر معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است دیو است
نکجه از شوق پر بیکه ز رنگ و بوی نیست هر صفه ز شوخی معانی چون پرده چشم
لیس است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند
و خواطر از فواید آن بهره ورسانند بختی احمق

و اینست المطلق بتاریخ شهر رجب ۱۱۰۰

سنه ۱۱۰۰ بخاطر اقل بندگان

میرزا محمد شیرازی

نویسند

CALL No. {

٩٢٠
٢٣

ACC. No.

١٤٤٥

AUTHOR

٢٠

TITLE

تذكرة الخواش

No.	٩٢٠	Acc. No.	١٤٤٥
Book No.	٢٣		
Author	٢٠		
Title	تذكرة الخواش		

Borrower's No.	Issue Date.	Borrower's No.	Issue Date.

CHECKED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

